



## تاریخ نامه ایران بعد از اسلام (تشریح علمی)

سال یازدهم، شماره بیست و چهار، پاییز ۱۳۹۹

- مطالعه سیر تاریخی قانون جدید ازدواج در ایران معاصر  
زهرا حاتمی
- مهاجرت علویان به خراسان در دوره عباسی و تأثیر آن بر روند اسلام‌پذیری ایرانیان  
زهرا دهقان پور
- مدیریت بحران مناطق جنگ‌زده در سلطنت شاه‌عباس اول صفوی  
مریم عابدینی مغانکی
- بررسی علل انتخاب و تداوم بوشهر به عنوان پایگاه نمایندگی کمپانی هند شرقی بریتانیا در خلیج فارس  
زیبا غفوری؛ حمید حاجیان پور
- تحلیلی بر تکاپوهای مشروعیت‌یابی جانشینان عضدالدوله در دوره آل‌بویه (۴۴۷-۳۷۲ هـ.ق)  
آرمان فروهی؛ محمدعلی چلونگر؛ اصغر منتظرالقائم
- فتوت، چهره اجتماعی تصوف در آذربایجان (از قرن پنجم تا پایان قرن هفتم ق)  
پریسا قربان‌نژاد؛ مسعود بیات
- بازروایت تاریخ فرهنگی-اجتماعی دوره قاجار بر مبنای اشعار عامیانه آن دوره  
زهرا علیزاده بیرجندی؛ اکرم ناصری
- واکاوی باورهای کیهانی و تأثیر آن بر رویدادهای تاریخی ایران سده‌های دوم تا هفتم هجری  
مریم پیراه‌زاده ذرفولی؛ رضا شجری قاسم‌خیلی؛ امامعلی شعبانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فصلنامه علمی

### تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام

پاییز ۱۳۹۹

سال یازدهم - شماره بیست و چهارم

تبریز - ایران

## دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)  
به‌موجب نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۲۱۹۷۵ مورخ ۱۳۸۹/۷/۶ وزارت علوم تحقیقات و فناوری، این  
نشریه دارای درجه اعتباری علمی است.

صاحب امتیاز: دانشگاه تبریز

مدیر مسئول: دکتر عباس قدیمی قیداری

سر دبیر: دکتر علیرضا کریمی

### اعضای هیئت تحریریه:

فاطمه اروچی:	دانشیار دانشگاه تبریز	ناصر صدقی:	دانشیار دانشگاه تبریز
فریدون الپیری:	دانشیار دانشگاه اصفهان	عباس قدیمی قیداری:	دانشیار دانشگاه تبریز
محسن بهرام نژاد:	دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی	علیرضا کریمی:	دانشیار دانشگاه تبریز
مسعود بیات:	دانشیار دانشگاه زنجان	حسین میرجعفری:	استاد دانشگاه اصفهان
غلامعلی پاشازاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	ژانت آقاری:	استاد دانشگاه کالیفرنیا در سن‌تاربارا
حمید حاجیان پور:	دانشیار دانشگاه شیراز	ویلم فلور:	پژوهشگر تاریخ
اسماعیل حسن زاده:	دانشیار دانشگاه الزهرا	آلبرتو کانترا گلرا:	استاد دانشگاه برلین
حسن حضرتی:	دانشیار دانشگاه تهران	رودی متی:	استاد دانشگاه دلاوار
رضا دهقانی:	دانشیار دانشگاه تبریز	کریستف ورنز:	استاد دانشگاه بامبرگ آلمان
ولی دین پرست:	دانشیار دانشگاه تبریز	جان وودز:	استاد دانشگاه شیکاگو
محمد سلماسی‌زاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	جیمز گستاوسون:	دانشیار دانشگاه ایالتی ایندیانا
مقصودعلی صادقی:	دانشیار دانشگاه تربیت مدرس		

### همکاران علمی این شماره:

دکتر غلامعلی پاشازاده، نصراله پورمحمدی املش، دکتر علی‌اصغر چاهیان، دکتر امیرحسین حاتمی، دکتر یعقوب خزائی،  
دکتر رضا دهقانی، دکتر ولی دین‌پرست، دکتر محمد رضایی، دکتر محمد سلماسی‌زاده، دکتر مقصودعلی صادقی، دکتر  
ناصر صدقی، دکتر احمد فضلی‌نژاد، دکتر عباس قدیمی قیداری، دکتر علیرضا کریمی، دکتر حسن مجربی

ویرایش انگلیسی: دکتر رحیم کاویانی	○ قیمت این شماره: ۱۰۰۰۰۰ ریال
○ مدیر اجرایی: عباس یگانه	○ شمارگان: ۳۰۰ نسخه
○ صفحه‌آرایی: شیرین زمانی	○ چاپ و لیتوگرافی: انتشارات دانشگاه تبریز
○ نوبت انتشار: فصلنامه	○ تاریخ چاپ: پاییز ۹۹

Email: [tabrizu.history2011@gmail.com](mailto:tabrizu.history2011@gmail.com)

نشان اینترنتی: <http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>

این نشریه در پایگاه استنادی جهان اسلام (ISC)

و سایت مرکز منطقه‌ای علوم و فناوری شیراز نمایه می‌شود.

نشانی: تبریز، بلوار ۲۹ بهمن، دانشگاه تبریز، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

کد پستی: ۵۱۶۶۶۱۶۴۷۱، شماره تلفن ۳۳۳۹۲۲۶۲-۴۱، نمابر: ۴۱-۳۳۳۵۶۰۱۳

♦ مسئولیت صحت مطالب مقاله‌ها با نویسندگان است.

طرح روی جلد برگرفته از نقوش کاشی‌های معرق مسجد کبود (جهانشاه) تبریز است.

این مسجد به دلیل رنگ لاجوردی کاشی‌های به کار رفته در آن به فیروزه جهان اسلام شهرت دارد.

## راهنمای تدوین مقاله

ارسال‌کنندگان محترم مقالات، برای تسریع در بررسی و انتشار به‌موقع نشریه، به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱- نشریه حاضر فقط در موضوعات مربوط به تاریخ ایران بعد از اسلام، مقاله می‌پذیرد.
- ۲- مقاله ارسالی قبلاً در جای دیگری چاپ نگردیده یا برای چاپ ارسال نشده باشد.
- ۳- نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همراه با رتبه علمی، محل اشتغال، نشانی کامل، شماره تلفن، نمابر و نشانی پست الکترونیکی در صفحه جداگانه‌ای ارسال شود.
- ۴- در تایپ مقاله رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (کتاب «دستور خط فارسی» چاپ دوم، ۱۳۸۵) مراعات شود.
- ۵- مقاله در صفحه A4 با Word 2007 یا بالاتر و حداکثر در ۲۰ صفحه تایپ شود و همراه با چکیده فارسی و انگلیسی از طریق سایت مجله ارسال شود. فونت انگلیسی نیز Time New Roman به اندازه ۱۱ است.
- ۶- فونت متن مقاله Mitra-13 و عنوان‌های اصلی Mitra-Bold 14 (برجسته) و عنوان‌های فرعی Mitra-Bold 13 باشد.
- ۷- فاصله سطرها به صورت Single، حاشیه از سمت راست ۴/۵، سمت چپ ۴ و از بالا ۵ و پایین ۴/۵ سانتی‌متر باشد.
- ۸- ساختار مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده فارسی و واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی، نتیجه‌گیری، فهرست منابع باشد. پیوست‌ها (در صورت نیاز) و چکیده انگلیسی باشد.
- ۹- چکیده حداکثر در ۳۰۰ کلمه و شامل موضوع، طرح مسأله و نتایج اصلی تحقیق باشد. اندازه فونت چکیده باید ۱۲ باشد.
- ۱۰- مقدمه شامل طرح مسأله، سؤالات، پیشینه، روش و هدف تحقیق باشد.
- ۱۱- ارجاعات داخل متن بین دو کمانک شامل نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و صفحه خواهد بود. مثال: (علیچانی، ۱۳۷۷: ۱۲). در صورت تعدد نویسندگان بعد از نام‌خانوادگی

نویسنده اول، حسب مورد کلمه همکار یا همکاران اضافه می‌شود، ولی در فهرست منابع نام و نام خانوادگی تمامی نویسندگان نوشته شود. ارجاعات مربوط به منابع غیرفارسی به همان زبان اصلی نوشته شود، مگر اینکه ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۲- معادل لاتین اسامی یا کلمات ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۳- منابع مورد استفاده در پایان مقاله، بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده و با تفکیک منابع فارسی از منابع خارجی به شرح زیر ذکر شود:

۱-۱۳- کتاب: نام خانوادگی، نام نویسنده (گان)، (سال)، عنوان کتاب، نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح، تعداد مجلدات، نوبت چاپ، محل نشر، ناشر.

۲-۱۳- مقاله از نشریات یا مجلات ادواری: نام خانوادگی، نام نویسنده (گان) عنوان مقاله، عنوان نشریه یا مجله، سال، شماره، صص.

۳-۱۳- مقاله از مجموعه مقالات همایش‌ها و کنفرانس‌ها: نام خانوادگی، نام نویسنده (گان)، (سال)، عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی گردآورنده (گان)، عنوان مجموعه مقالات، محل نشر، ناشر.

۴-۱۳- در مورد نشریات الکترونیکی حتی الامکان مشخصات مذکور برحسب مورد قید و در آخر نشانی سایت اینترنتی اضافه گردد.

۵-۱۳- رساله یا پایان‌نامه: نام خانوادگی، نام پژوهشگر، سال، عنوان رساله یا پایان‌نامه، نام دانشکده و دانشگاه مربوطه.

۱۴- عناوین مربوط به جدول‌ها در بالا و توضیحات مربوط به نقشه‌ها و نمودارها و اشکال در زیر آن قید شود.

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	مطالعه سیر تاریخی قانون جدید ازدواج در ایران معاصر
۱۸-۱	زهرا حاتمی.....
	مهاجرت علویان به خراسان در دوره عباسی و تأثیر آن بر روند اسلام‌پذیری ایرانیان
۴۴-۱۹	زهره دهقان پور.....
	مدیریت بحران مناطق جنگ‌زده در سلطنت شاه‌عباس اول صفوی
۷۱-۴۵	مریم عابدینی مغانکی.....
	بررسی علل انتخاب و تداوم بوشهر به عنوان پایگاه نمایندگی کمپانی هند شرقی بریتانیا در خلیج فارس
۹۲-۷۳	زیبا غفوری؛ حمید حاجیان پور.....
	تحلیلی بر تکاپوهای مشروعیت‌یابی جانشینان عضدالدوله در دوره آل‌بویه (۴۴۷-۳۷۲ هـ.ق)
۱۲۰-۹۳	آرمان فروهی؛ محمدعلی چلونگر؛ اصغر منتظرالقائم.....
	فتوت، چهره اجتماعی تصوف در آذربایجان (از قرن پنجم تا پایان قرن هفتم ق)
۱۴۴-۱۲۱	پریسا قربان‌نژاد؛ مسعود بیات.....
	بازروایت تاریخ فرهنگی-اجتماعی دوره قاجار بر مبنای اشعار عامیانه آن دوره
۱۶۹-۱۴۵	زهرا علیزاده بیرجندی؛ اکرم ناصری.....
	واکاوی باورهای کیهانی و تأثیر آن بر رویدادهای تاریخی ایران سده‌های دوم تا هفتم هجری
۱۹۳-۱۷۱	مریم براه‌زاده دزفولی؛ رضا شجری قاسم‌خیلی؛ امامعلی شعبانی.....





فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و چهار، پاییز ۹۹، صفحات ۱-۱۸

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۲/۲۶

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۹/۱۱

## مطالعه سیر تاریخی قانون جدید ازدواج در ایران معاصر

زهرا حاتمی<sup>۱</sup>

### چکیده

تصویب قانون جدید ازدواج در ایران در سال ۱۳۱۰ ش. نقطه عطفی در تحول و تجدد امر ازدواج در ایران بود. این پژوهش در پی آن است تا سیر تاریخی تصویب این قانون و تأثیر آن بر زندگی دختران، زنان و خانواده‌های ایرانی را بررسی کند. فرضیه تحقیق حاضر آن است که آنچه در سال ۱۳۱۰ ش. به اجبار و با دخالت دولت رخ داد، بر پایه تغییر ذهنیت عمومی از دوره قاجاریه به این سوی استوار بود که در آن دو مفهوم مهم و بنیادین کودکی و ازدواج تغییر کرده و میزان تأثیر سبک و شیوه زندگی کودک و زن ایرانی بر سرنوشت وطن مورد توجه قرار گرفته بود. این قانون گرچه بنیان شرعی ازدواج را تغییر نداد اما تغییراتی اساسی در روند زندگی روزمره خانواده ایرانی ایجاد کرد. افزایش مدت زمان کودکی برای دختران که زمینه‌ساز فرصت بیشتر برای آموزش آنان بود، حفظ سلامت و تندرستی کودک و مادر ایرانی و افزایش جمعیت متعاقب آن در کنار امکان حضور فعال زنان در اجتماع و اقتصاد از جمله پیامدهای ملموس این قانون بود. باین حال اعمال سخت‌گیرانه قانون جدید، امر ازدواج را به محلی برای نزاع نابرابر میان دستگاه قضایی به نمایندگی از حکومت و خانواده‌های ایرانی تبدیل کرد.

**واژگان کلیدی:** ازدواج، کودکی، زنان، تجدد، رضاشاه، قانون ازدواج.

---

---

## *Study of the Historical Course the New Marriage Law in Contemporary Iran*

Z. Hatami<sup>1</sup>

### **Abstract**

The adoption of the new marriage law in Iran in 1310 (AH) was a turning point in the evolution and modernization of marriage in Iran. This study seeks to examine the historical course of the adoption of this law and its impact on the lives of the Iranian girls, women and families. It is hypothesized that what has happened in the year 1310 (AH) by force and with the intervention of the government, was based on the change of public mentality from the Qajar period onwards. In fact, the two important and fundamental concepts of childhood and marriage were changed and the style of lives of Iranian children and women were considered to be effective on the fate of the homeland. Although this law did not change the legal basis of marriage, it did bring about fundamental changes in the daily life of the Iranian family. Increasing the period of childhood for girls which provided more opportunities for their education, maintaining the health of Iranian children and mothers, and the subsequent increase in population along with the possibility of active participation of the women in the society and the economy, were among the tangible consequences of this law. However, the strict application of the new law made marriage a scene of unequal conflict between the judiciary representing the Iranian government and the Iranian families.

**Keywords:** Marriage, Childhood, Women, Modernity, Reza Shah, Marriage Law.

---

1 . Assistant Professor, University of Tehran, Tehran, Iran

zahra.hatami1363@gmail.com

**۱. مقدمه**

علی‌رغم انتشار آثار بسیاری درباره تاریخ ازدواج در غرب (کونتز، ۱۳۸۷؛ Goodsell, 1935؛ Outhwaite, 1981؛ Quala, 1988؛ Stones, ۱۹۹۲) و با وجود حجم انبوهی از اطلاعات مرتبط با سنت‌ها، باورها و قوانین عرفی و شرعی ازدواج در سفرنامه‌ها، خاطرات نوشته‌ها، متون ادبی، تاریخی و... متأسفانه توجه مورخان ایرانی به این عرصه، ناپسندیده بوده است و بیشتر آثار و پژوهش‌های موجود عمدتاً توسط اصحاب دیگر رشته‌های علوم انسانی نوشته شده است (روح‌الامینی، ۱۳۷۰: ۸۹۱-۸۷۷؛ منتظمی، ۱۳۸۴: ۷۶-۸۰؛ هوشیار و سعیدآبادی، ۱۳۸۷: ۴۹-۵۷؛ ابوالمعالی الحسینی، ۱۳۸۷: ۵۹-۸۶؛ حسین‌زاده و رضایی باغبیدی، ۱۳۹۵: ۱-۲۰؛ بیرگانی قربانی و ولی عرب، ۱۳۹۶: ۹۸-۱۱۲). این مقاله در تلاش برای پر کردن این خلأ مهم، این امر را مفروض گرفته است که تصویب قانون جدید ازدواج در سال ۱۳۱۰ ش. درک جامعه ایرانی از ازدواج را که از مدت‌ها پیش به دو شکل سنتی و مدرن تقسیم شده بود، برجسته کرده و تعریفی جدید و رسمی از ازدواج ارائه داد که خود بر پایه تغییرات تدریجی، کند و بعضاً بطئی فکری، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در سال‌های گذشته استوار بود که از میانه عصر ناصری به دلایل متعدد و متنوع، ذهن اندیشه‌گران متجدد و مصلحان ایرانی را به ازدواج و پیامدهای آن جلب کرده بود. این مقاله ضمن تلاش برای ردیابی زمینه‌های این تحول، تمرکز خود را بر روی تغییر و تحولات مفهوم کودکی، تعریف ازدواج و نقش زنان در پیشرفت یا عقب‌ماندگی وطن به‌مثابه مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز تصویب این قانون قرار داده با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به بررسی زمینه‌ها و پیامدهای تصویب این قانون می‌پردازد.

**۲. ازدواج سنتی و سنت ازدواج**

آن‌چنان‌که یافته‌های ما از منابع برجای‌مانده از دوره قاجاریه نشان می‌دهد ازدواج در فرهنگ ایرانی این دوره به‌مثابه مرحله‌ای مهم، ضروری، اجتناب‌ناپذیر و حتمی در زندگی انسان ایرانی به حساب می‌آمد که بدون هیچ تفاوت یا با لحاظ کردن اندک اختلافاتی - که تقریباً بی‌اهمیت می‌نمود- در میانه اقشار، گروه‌ها و طبقات اجتماعی فارغ از سبک و شیوه زندگی آن‌ها در شهرها، روستاها و در میان ایلات و عشایر مرسوم و متداول بود.

از جمله مهم‌ترین شاخصه‌های ازدواج سنتی، انحصار تصمیم‌گیری درباره آن به بزرگان خانواده یا حتی خاندان بود. موضوعی که ازدواج را از مسئله پیوند میان دو تن به ازدواج میان دو خانواده یا خاندان برمی‌کشید، عمدتاً به سلب مسئولیت و اختیار زن و مرد برای تصمیم‌گیری درباره زندگی آتی‌شان می‌انجامید. بر این اساس ازدواج در فرهنگ سنتی عمدتاً و نه کاملاً تصمیمی خانوادگی برای دستیابی به اهدافی چون فرزندآوری و فرزندپروری بود و گاهی اوقات سوبه‌ها و اهداف سیاسی، اقتصادی دیگر نیز داشت که دو خانواده را به یکدیگر نزدیک و متصل می‌کرد.

شاخصه مهم دیگر سن پائین ازدواج به‌خصوص در میان دختران بود. فارغ از جایگاه طبقاتی و سبک و شیوه زندگی، دختران ایرانی گاه در بدو تولد و یا در سال‌های اولیه کودکی نامزد شده و به‌سرعت آماده ورود به زندگی مشترک با مردانی می‌شدند که گاه به اندازه پدر یا پدربزرگ آن‌ها سن و تجربه زندگی داشتند.<sup>۱</sup> اشاره منابع به عقد ازدواج اخترالدوله هشت‌ساله و ملیجک دوازده‌ساله (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۶۷۲، ۶۷۶، ۶۸۰، ۹۸۸؛ خاطرات تاج‌السلطنه، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۷؛ فووریه، ۱۳۲۶ق: ۱۳۰، ۱۹: ۶۷۳-۶۷۲)، برگزاری مراسم ازدواج عصمت‌الدوله در ده - دوازده‌سالگی (خاطرات مونس‌الدوله، ۱۳۸۰: ۲۱۲) و عقد تاج‌السلطنه در هشت‌سالگی که به منع او از رفتن به مکتب‌خانه و ترک دنیای کودکی انجامید (خاطرات تاج‌السلطنه، ۱۳۷۸: ۳۷-۳۶، ۵۱)، تنها نمونه‌هایی انگشت‌شمار از ازدواج‌های مرسوم در خاندان سلطنتی قاجاریه بود که دقیقاً به‌مانند نمونه‌های رایج در میان رعایا و توده مردم صورت می‌پذیرفت. در این موارد خاندان شاهی نمونه‌های اعلای باورها و فرهنگ حاکم بر زندگی خانواده‌های ایرانی بود (برای نمونه‌های بیشتر ر.ک: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۱۶۰، ۱۹۹، ۵۱۰، ۲۳۴، ۴۵۶، ۹۰۹، ۹۱۶، ۹۶۳؛ ۲۰: ۱۷۵؛ ۲۶: ۲۰۱).

از سوی دیگر گرچه دیدار و آشنایی زن و مرد آن‌چنان‌که بعدها ابتدا در میان خانواده‌های پیشروی ایرانی انجام شده اندک‌اندک به رسمی رایج در پیش از ازدواج تبدیل

۱. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۲۴۳، ۸۲۴-۸۲۳؛ بهرامی، ۱۳۶۳: ۲۳۴-۲۲۰؛ سرنه، ۱۳۶۲: ۱۸۷-۱۸۶؛ پروگش، ۱۳۸۹: ج ۲/ ۵۵۵؛ سفرنامه فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۱۹۶؛ ۳۳: ۲۱۳؛ بیشوب، ۱۳۷۵: ۱۰۹-۱۰۸؛ دالمانی، ۱۳۷۸: ج ۱/ ۳۵۷-۳۵۸؛ ۳۶۱، ۳۹۹ و ج ۲/ ۷۰۲؛ رابینو، ۱۳۲۷: ۱۵۳-۱۵۲؛ هاکس، ۱۳۶۸: ۴۵؛ خاطرات ابوالقاسم کسمایی، ۱۳۸۵: ۳۰-۲۸؛ خاطرات تاج‌السلطنه، ۱۳۷۸: ۷۰-۶۹، ۱۰۹، ۳۳۸-۳۳۶).

شد. عملاً و به خصوص در میان خانواده‌های عادی و معمولی شهرنشین ممنوع و از نظر عملی ممتنع یا بسیار سخت و دشوار بود، در میان ایلات و عشایر و در مناطق روستایی تجربه کار مشترک خانگی و زراعی امکان آشنایی حداقلی دو تن را پیش از ازدواج فراهم می‌کرد.

### ۳. نقد ازدواج سنتی با نخستین گام‌ها برای تغییر

نخستین بار مسافران بیگانه بالاخص آن‌هایی که در کسوت پزشک به ایران سفر کرده و مدت‌زمانی در ایران اقامت داشتند با استفاده از فرصت ارتباط با دختران و زنان ایرانی و از زاویه دید یک بیگانه به نقد سنن مرتبط با ازدواج در ایران و پیامدهای زیان‌بار فردی و اجتماعی آن پرداختند.

به گفته جان ویشارد، پزشک آمریکایی «هر طبیعی که تجربه‌ای در مسائل ایران داشته باشد می‌تواند داستان‌هایی هراس‌انگیز و تکان‌دهنده از رنج‌ها و مشکلاتی که این ازدواج‌های زودرس ایجاد کرده‌اند، بیان دارد. من دختران کم‌سالی را که به مریضخانه‌ها آورده‌اند، دیده‌ام که وقتی نام شوهرانشان را می‌شنیدند از ترس اینکه قرار باشد دوباره نزد آن‌ها برگردند چنان از وحشت فریاد می‌زدند که بیخود می‌شدند.» (ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۵۶-۲۵۵).

از نظر آنان ازدواج در سنین پائین آسیب‌هایی من جمله ممانعت از رشد طبیعی دختران، ضعف نسل نژاد ایرانی و حتی افزایش شمار بیوه‌های جوان را در پی داشت (دالمانی، ۱۳۷۸: ۳۵۸). کنت دوگوبینو یکی از ناظران هوشیاری است که ضمن اشاره به رواج ازدواج‌های زودرس در میان ایرانیان به فقدان آمادگی عقلی برای شروع یک زندگی مشترک و پیامدهای ناگوار آن اشاره کرده است (دو گوبینو، ۱۳۸۳: ۳۱۱-۳۱۰).

گرچه آگاهی‌های چندانی از آنچه در ذهن و زبان دختران و زنان ایرانی این دوره در ربط با ازدواج در سنین پایین می‌گذشت، نداریم اما اندک یافته‌های موجود نشان از اعتراض به چنین سننی دارد. اعتراض‌هایی که احتمالاً در میان زنان همه طبقات عمومیت داشت اما زنان اعیانی به لطف موقعیت اجتماعی برتر و برخورداری از نعمت سواد جرئت، جسارت و

امکان طرح، بیان و ثبت آن را می‌یافتند. تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه که در هشت‌سالگی به عقد همسر آینده‌اش درآمد در اعتراض به این شرایط نوشت:

«درواقع چه بدبختی از این برای شخص بالاتر است که در طفولیت و سن هشت‌سالگی شوهر کند؟ بلکه دلش، خیالش آن شوهر را انتخاب نکرده بلکه مادر و بزرگ‌ترش برای خیالات مهممل‌واهی او را انتخاب کرده‌اند!» (خاطرات تاج‌السلطنه، ۱۳۷۸: ۴۰-۴۱).

عالم‌تاج قائم‌مقامی متخلص به ژاله نیز در شعری تحت عنوان «شوهر نامحرم» از ازدواج‌های سنتی به‌مثابه بردگی دختران فاقد استعداد جسمی و عقلی یاد کرد:

مردسima ناجوانمردی که ما را شوهر است	مردمان را از هزاران مرد، نامحرم‌تر است
آن که زن را بی‌رضای او به زور و زر خرید	هست نامحرم به‌معنی ور به‌صورت شوهر است
گرچه در ظاهر رضای ماست سامان‌بخش کار	لیک لب‌های بلی‌گو بر دهان مادر است
شرط تزویج ار بود نه‌سالگی در دین ما	هم بلوغ جسمی و عقلی دو شرط دیگر است
در دگرجا دختر نه‌ساله گر بالغ شود	جان خواهر جای آن سودا نه در این کشور است
دختر نه‌ساله شوهر را چه می‌داند که کیست	کی عروسک‌باز را جامه عروسی درخور است
فطرت حیوان ازین منکر گریزانست لیک	مرد ما مردی‌نما در عرصه این منکر است

(دیوان ژاله قائم‌مقامی، ۱۳۴۵: ۷۰) علاوه بر این پرسش از چرایی عقب‌ماندگی ایران که در پیامد مقایسه سرنوشت ایران و ایرانی و دیگری‌فرنگی و غربی رخ می‌داد تنها محدود به عرصه سیاست و اقتصاد و امور نظامی نبود بلکه دامنه آن به زندگی اجتماعی و مناسبات فردی و خانوادگی نیز می‌رسید.

بر این پایه و اساس و تحت تأثیر این عوامل به نظر می‌رسد دو عامل نقش مؤثری در تغییر ذهنیت عمومی نسبت به مفهوم ازدواج داشته‌اند. عواملی که زمینه‌ساز تغییرات محدود در روابط برخی خانواده‌ها در دوره قاجاریه گردیدند و به‌مثابه میراثی فکری - فرهنگی به دوره رضاشاه رسیدند. این دو عامل اثرگذار یکی تحول و تجدد مفهوم کودکی و توجه به جایگاه و نقش کودکان در آینده وطن بود و دیگری توجه ویژه به نقش و جایگاه زنان

به‌مثابه بخشی مهم از آحاد ملت و به‌خصوص در جایگاه مادری که تصور می‌شد تغییر در موقعیت اجتماعی‌شان به تحول در سرنوشت مادر وطن خواهد انجامید.

در ادامه سعی می‌کنیم به کوتاهی به بررسی این دو عامل بپردازیم که خود از جنبه‌های گوناگون، زمینه‌ساز تصویب قانون جدید ازدواج گردیدند.

#### ۴. تحول و تجدد مفهوم کودکی و ازدواج

به نظر می‌رسد مفهوم کودکی در اندیشه ایرانیان عصر قاجاریه به‌سان بسیاری دیگر از مؤلفه‌های فکری و فرهنگی، میراثی از دوره‌های گذشته بود که به‌صورت مکتوب و شفاهی به این دوره رسیده بود (برای نمونه ر.ک: گلستان سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۹). شواهد برجای‌مانده حاکی از آن است که ایرانیان تا پیش از آشنایی با تجدد نوظهور غربی با الهام از تفسیر غالب در تمامی ادیان پذیرفته‌شده در میان ایرانیان و نیز الگوهای جنسیتی مسلط بر فرهنگ عمومی، درکی بیولوژیک، کروئولوژیک، یکپارچه و واحد از کودکی داشتند. این موضوع به تعریفی سال‌شمار از کودکی می‌انجامید و دوران کودکی را به‌مثابه مقدمه‌ای بر بزرگسالی در ذهن می‌آورد که به ذات خود چندان ارزشی نداشت. نگاه کروئولوژیک و بیولوژیک به کودکی و تعیین بلوغ به‌مثابه شاخصی اساسی در پایان این دوره سبب می‌شد دوران کودکی دختران عملاً کوتاه‌تر از پسران باشد. بر این اساس سن پایان کودکی در دختران، نه سال و در پسران، پانزده سال بود. در غیاب دوره نوجوانی که مفهومی متأخر و برساخته دوره پهلوی دوم در ایران است پایان کودکی دروازه ورود به دنیای بزرگسالی بود (حاتمی، ۱۳۹۵: ۱۵-۱۴). دوره‌ای که یکی از مهم‌ترین شاخصه‌هایش برای دختران، ازدواج و قبول مسئولیت به‌مثابه همسر و مادر تلقی می‌گردید. شواهدی چند از دوره قاجاریه حاکی از آن است که بر اثر آشنایی با تجدد غربی، جامعه ایرانی اندک‌اندک در تعریف مفهوم کودکی و تعیین زمان دقیق پایان آن، حقوق کودکان و وظایف خانواده و جامعه در قبال آنان دچار تردید، آشفتگی و سردرگمی شده بود. (روزنامه تربیت: غره جمادی‌الثانی ۱۳۳۳ق.:: ۱۸۸۸-۱۸۸۷؛ ۹: ۴۷؛ همچنین برای نمونه مقایسه کنید دو گزارش کوتاه روزنامه ایران در ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۲۹۳ق.، ص ۲ و ۶ رجب ۱۲۹۳ق.، ص ۴ درباره اطلاق واژه طفل و جوان به افراد ذکوری در یک سن (پانزده‌سالگی)؛ روزنامه ایران، ۱۷ صفر ۱۲۸۸ق.، ص ۴: ( نزاع دو کودک

پانزده‌ساله تهرانی؛ روزنامه ایران، ۵ ذی‌حجه ۱۲۹۱ق.، ص ۲: ( نزاع دو طفل دوازده‌ساله بسطامی)؛ روزنامه ایران، ۲۵ صفر ۱۲۹۵ق.، ص ۲: ( خوابیدن اطفال ۱۴ - ۱۳ ساله از شدت سرما در کوره طباحی)؛ نیز بنگرید به کاربرد واژه طفل برای مصدق‌السلطنه بیست‌وپنج‌ساله در: افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ص ۸۳؛ بهرامی، ۱۳۶۳: ۴۷: ( به شمار آوردن سن پانزده در شمار سال‌های جوانی)؛ زرغام، ۱۳۶۳: ۴۱ - ۴۰: (خبر کشته شدن جوان چهارده‌ساله اردبیلی در ۸ ربیع‌الاول ۱۳۱۰ق.).

تردید در تلقی سنتی از کودکی که با فرارسیدن بلوغ جسمانی، فرد را به دوران بزرگ‌سالی و مسئولیت‌های اجتماعی وارد می‌کرد، مجالی برای افزایش طول مدت کودکی فراهم ساخت و با موج رو به افزایش توجه به ضرورت آموزش عمومی یکی از حقوق اولیه کودکان ایرانی اعم از دختر و پسر را که بر ذمه خانواده و دولت قرار داشت، تحصیل علم و دانش در مدارس نوین تلقی کرد که با شیوه آموزش جدید و ابزار و وسایل آموزشی وارداتی تلاش می‌کرد و امیدوار بود یکی از عمده‌ترین موانع ترقی وطن را از میان بردارد. (رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۱۳۸۸: ۵۵-۵۴؛ ۱: ۱۱۲؛ طالبوف تبریزی، ۱۳۳۶: ۱۱-۱۰؛ آدمیت، ۱۳۴۹: ۸۲-۸۰؛ رسائل سیاسی عصر قاجار، ۱۳۸۰: ۵۷۰-۵۶۵؛ رسائل مشروطیت (مشروطه به روایت موافقان و مخالفان)، ۱۳۷۸: ج ۲/ ۱۷۶-۱۷۵، ۲۳۴-۲۳۳). در این میان توجه به آموزش دختران که عمدتاً به‌مثابه مادران آینده به آن‌ها نگریسته می‌شد اهمیتی دوچندان می‌یافت. آن‌ها نه تنها به‌مثابه یک فرد انسانی از حق اولیه آموزش برخوردار بودند بلکه ضروری بود تا به‌مثابه همسر و مادر از آموزش‌های لازم که مهارت خانه‌داری، همسرداری و فرزندپروری را به آن‌ها می‌آموخت، بهره‌مند شوند. (روزنامه تربیت: ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۱۵ق.: ۱۴۲؛ همان: ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۱۵ق.: ۱۶۰-۱۵۹؛ ۴۰: ۱۰ رمضان ۱۳۲۸ق.: ۲؛ روزنامه شکوفه: ۲۳ محرم ۱۳۳۱ق.: ۳؛ ۴۲: ۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۲ق.: ۳؛ همان: ۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ق.: ۳-۴؛ همان: ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ق.: ۲؛ کاوه: غره شوال ۱۳۳۸ق.: ۷-۶؛ ۲۲: ۳۸۶؛ روزنامه اطلاعات: ۸ مهر ۱۳۰۸: ۳؛ همان، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۱۰: ۱).

تحول و تجدد مفهوم کودکی به طولانی شدن این دوران انجامید و در پیامد آن کم‌کم ازدواج در سنین پایین به‌مثابه «ازدواج کودکان» در نظر آمده و مضرات و آسیب‌های آن





برای فرد، خانواده و جامعه برشمرده شد. صدیقه دولت‌آبادی در مقاله‌ای در نشریه پیشرو «زبان زنان» در واکنش به انتشار گزارشی از ازدواج دختران پنج‌ساله در هندوستان درباره مضرات رواج این رسم در ایران سخن گفته آن را یکی از بزرگ‌ترین بدبختی‌های ایران دانست:

«...یکی از بزرگ‌ترین بدبختی که جامعه ما را احاطه دارد همین نکته ازدواج است که ما به‌کرات نوشتیم. دختران پس از اینکه کبیره شده‌اند باید چندین سال با عقل و هوش و فهم، تحصیلات خود را به پایان برسانند و تربیت بشوند و فهم کامل از جهات دوره زندگانی و خانواده داشته باشند و در تشکیل و پرورش فامیل دانا و توانا باشند و آنگاه با چشم باز و فهم رسا و رسیدگی به اطراف کار، شوهر بکنند. همچنین پسران بدون تفاوت آن‌ها هم باید یک دوره پس از رشد، تحصیل و تربیت شده و فهمیده و به قول عوام از سرد و گرم دنیا مطلع شده و قوت و استطاعت طریق امر معاش را از شخص خود داشته با ملاحظات در اطراف کار آنگاه برای چنین امر مهمی قدم بردارند. در این صورت کشور ما روی سعادت خواهد دید...» (صدیقه دولت‌آبادی؛ نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها، ۱۳۷۷: ۱۹۹-۱۹۸).

واضح است که یادداشت صدیقه دولت‌آبادی و برخی مقاله‌های دیگر عالم نسوان تنها نقد ازدواج‌های زودرس در میان کودکان نبود. ازدواج‌هایی که به‌مثابه آسیب تلقی شده و اندک‌اندک با دیده منفی به آن‌ها نگریسته می‌شد. این مقالات زمینه‌ساز رواج تعریفی جدید از ازدواج بود که برخلاف گذشته دیگر در انحصار خانواده و بزرگان فامیل نبود. این شکل جدید که در آن دختران اجازه داشتند «با چشم باز و فهم رسا» شریک آتی زندگی خود را انتخاب کنند اساساً بر اساس درکی جدید از موقعیت زن ایرانی شکل گرفته بود. درکی که در آن زن تحصیل‌کرده می‌توانست و حق داشت درباره آینده خود تصمیم بگیرد. به‌این ترتیب و لااقل از بعد نظری او از موقعیت منفعل و ابژگی رها شده به سوژه فعال در روابط دوسویه خانوادگی تبدیل شده بود که درست به‌سان مرد، حق تصمیم‌گیری و عمل داشت و می‌توانست زندگی مشترک خود را بر اساس عشق و علاقه دوسویه بنیان گذارده در زندگی و تربیت فرزندان نیز سهم و نقش برابر داشته باشد. (روزنامه شکوفه: ۴ ذی‌حجه ۱۳۳۳ق: ۴؛ همان: ۲۱ ذی‌حجه ۱۳۳۳ق: ۳-۲؛ همان: ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ق: ۳-۲؛ روزنامه عالم نسوان: س ۷، ش ۱۱: ۴۲۶-۴۲۲؛ مجله تعلیم و تربیت: س ۸، ش ۶-۵: ۴۱-۳۶؛ روزنامه اطلاعات: ۱۷ مهر ۱۳۰۷: ۱).

با این همه حتی در این تلقی جدید از مفهوم ازدواج همچنان فرزندآوری و فرزندپروری مهم‌ترین کارکرد خانواده به حساب می‌آمد و مهم‌ترین وظیفه یک زن (بامداد، ۱۳۱۲: ۴۱-۴۰). بنابراین با وجود آنکه ازدواج سنتی در سنین پایین نقد شده مخالف حقوق اولیه دختر بچه‌های کم‌سن‌وسال تلقی می‌شد و عوارض و آسیب‌های جمعی ناشی از آن برای سلامت مادر و فرزند و در نهایت سرنوشت وطن گوشزد می‌شد مشکلات حاصل از بی‌تجربگی و ناکارآمدی مادران کم‌سن‌وسال در پرورش کودکان نیز مورد توجه قرار گرفته به تأثیر آن بر عقب‌ماندگی ایران و کاهش جمعیت اشاره می‌گردید (روزنامه شکوفه: ۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۱ق: ۱-۲؛ همان: ۹ ذی‌حجه ۱۳۳۱ق: ۱-۲؛ روزنامه دانش: ۲۴ رمضان ۱۳۳۸ق: ۴). یافته‌های ما حاکی از آن است که از اواخر دوره قاجاریه به بعد به پرورش کودکان به‌مثابه علمی نوین نگریسته می‌شد که تنها راه آموختن آن تحصیل در مدارس جدید بود. سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی در یکی از سخنرانی‌های مهیج خود که مخاطبانش عموماً از میان توده مردم بودند به غیبت «علم تربیت و پرستاری اطفال شیرخوار» در جامعه ایرانی اشاره کرده آسیب‌های ناشی از آن، من جمله مرگ‌ومیر کودکان را برشمرد (روزنامه الجمال: س ۱، ش ۴: ۳-۴). اندیشه‌گران متجدد که در پی چاره‌جویی برای برون‌رفت ایران از انحطاط و عقب‌ماندگی بودند، یکی از مهم‌ترین علل کمبود جمعیت و نیروی انسانی فعال کشور را آمار بالای مرگ‌ومیر می‌دانستند و بخشی از این گناه را به گردن مادران غافل و نادانی می‌انداختند که به شیوه سنتی به پرورش فرزندان و کودکان همت گمارده با راهنمایی زنان سال‌خورده، خود قاتل جان فرزندانشان می‌شدند! (دالمانی، ۱۳۷۸: ج ۱ / ۴۴۶-۴۴۳؛ روزنامه خورشید: ۱۴ رمضان ۱۳۲۵ق: ۲-۳؛ روزنامه شکوفه: جمادی‌الاول ۱۳۳۱ق: ۱-۲؛ همان: ۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ق: ۱-۲؛ صدیقه دولت‌آبادی؛ نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها، ۱۳۷۷: ۵۱۹؛ مجله تعلیم و تربیت: آبان - آذر ۱۳۰۴: ۱۷-۱۹؛ روزنامه اطلاعات: ۱۱ تیر ۱۳۰۷: ۳-۲). به این شکل که ازدواج زودرس، دخترانی ناآزموده و بی‌سواد و بی‌تجربه را به اجبار وارد دنیای بزرگ‌سالی می‌کرد و آن‌ها به ناچار بنا بر قوانین عرف و شرع مادر فرزندان می‌شدند که در غیاب آمادگی و استعداد جسمانی مادر، جان مادر و فرزند را به یکسان در معرض خطر قرار می‌داد. روندی که نه تنها آمار مرگ‌ومیر مادران و اطفال را بالا برده از جمعیت ایران می‌کاست بلکه به زندگی نسلی ضعیف و ناتوان می‌انجامید که چه

در بدو تولد و چه در سال‌های کودکی به خاطر بی‌بنیگی مادر و عدم آشنایی او با علم پرورش جدید به تربیت نسلی می‌انجامید فاقد توانایی‌های لازم برای انجام وظایف محوله به خود برای ترقی و پیشرفت وطن. در ادامه شرایط و زمینه‌های تصویب این قانون در دوره پهلوی را پی می‌گیریم.

### ۵. میراث قدیم و قانون جدید

روی کار آمدن سلسله پهلوی در ایران هم‌زمان با قرن بیستم میلادی - قرن‌ی که در تاریخ جهان به قرن کودکی نام‌بردار بود - صورت گرفت (روزنامه اطلاعات: ۲۰ مهر ۱۳۱۶: ۲؛ همان: ۱۳ آبان ۱۳۱۷: ۵). سلسله جدید که در جستجوی دستیابی به جایگاه قدرتمندتر برای ایران در عرصه بین‌المللی بود در تمامی طول عمر خود از جهات مختلف مسائل کودکان و زنان را در سیاست‌گذاری‌های کلان خود موردتوجه قرار داد (روزنامه اطلاعات: ۲۵ دی ۱۳۰۸: ۳؛ همان: ۲ اردیبهشت ۱۳۱۰: ۱؛ همان: ۱۶ آذر ۱۳۱۲: ۲؛ همان: ۱۲ فروردین ۱۳۱۴: ۲؛ همان: ۲۷ مرداد ۱۳۱۵: ۲؛ همان: ۱۸، ۱۹، ۲۰ و ۲۱ مهر ۱۳۱۵: ۲؛ همان: ۳ آذر ۱۳۱۵: ۲؛ همان: ۳۱ مرداد ۱۳۱۶: ۱؛ همان: ۴ دی ۱۳۱۶: ۱؛ همان: ۱۲ آذر ۱۳۱۶: ۲؛ همان: ۲۴ آذر ۱۳۱۹: ۲). سیاست‌گذاری‌هایی که به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم زمینه‌ساز تصویب قانون جدید ازدواج در ایران بود. تلاش برای مدرن‌سازی و کاستن از قدرت شریعت و شریعت‌مداران در زندگی اجتماعی و قوانین مدنی وقتی بر بستر مطالبات دیرینه بخشی از نخبگان ایرانی قرار گرفت زمینه‌ساز تدوین قانون جدید ازدواج در دوره رضاشاه گردید که گرچه در آن همچنان دین محوریت داشت اما تحولی اساسی در روابط زوجین و شرط ازدواج ایجاد شده بود (فلور، بنانی، ۱۳۹۰: ۱۲۳-۱۲۲، ۱۲۶). در این قانون معیار سنی جدیدی برای عقد ازدواج - ۱۵ سال تمام برای دختران و ۱۸ سال تمام برای پسران - تعیین شده بود که به‌مراتب با قاعده عرفی رایج که بر مبنای تفسیر دینی زمانه و درک سنتی از مفهوم کودکی بود، تفاوت داشت. (خاطرات یک نخست‌وزیر (احمد متین‌دفتری)، ۱۳۷۰: ۱۰۲-۱۰۱؛ رستاخیز ایران، مدارک، مقالات و نگارشات خارجی، ۱۳۳۵: ۶۲۲). قانون جدید که ثبت عقد ازدواج را به دفاتر مخصوص دولتی منحصر کرده بود برای متخلفین از این قانون اعم از واسطه ازدواج، داماد، خانواده طرفین و عاقد، جرائم نقدی و

حبس تأدیبی از ۶ ماه تا ۳ سال تعیین کرده بود. (روزنامه اطلاعات: ۳ مرداد ۱۳۱۰: ۱؛ شایگان، ۱۳۲۴: ۲۹۳-۲۹۱).

با توجه به مغشوش بودن اوراق هویتی و نامشخص بودن سن افراد در ایران، قانون‌گذار لازم دانسته بود در صورت ادعای خانواده‌ها مبنی بر سن مجاز دختران یا دلایلی دیگر من جمله بدسرپرستی، فقر والدین و ... که ازدواج را واجب و ضروری می‌ساخت در صورت صدور «تصدیق رشد صحتی» و «گواهی استعداد جسمانی» که از طرف پزشکان مجاز ارائه می‌شد ازدواج زیر سن قانونی را نیز قانونی بداند. حکومت تلاش می‌کرد تا به‌سان ترتیبات قانونی دیگر قانون جدید ازدواج را که مستقیماً با زندگی توده‌های مردم در ارتباط بود با جدیت در تمام نقاط کشور اجرا کرده متخلفین را مطابق مفاد قانون مجازات کند.

#### ۶. قانون جدید ازدواج؛ آثار و پیامدها

با این حال قانون جدید ازدواج پیامدهای مثبت و منفی بسیار داشت که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم. مشخص نبودن دقیق سن تولد افراد که تعیین آن از شهرهای بزرگ تا روستاهای کوچک و دور سلیقه‌ای‌تر، میهم‌تر و دشوارتر می‌گردید مانعی مهم و جدی بر سر راه اجرای قانون جدید ازدواج بود که با اتکا به تعیین سن جدید تلاش می‌کرد تا وضعیت زن ایرانی را دگرگون کند. همچنین میزان اجرای قانون به تناسب دوری و نزدیکی محل نسبت به پایتخت متفاوت بود. این عامل مهم وقتی در کنار کمبود دفترخانه‌های مجاز در سراسر ایران قرار می‌گرفت، اجرای تام و تمام قانون جدید را با مشکل روبرو می‌کرد (هاکس، ۱۳۶۸: ۱۱۴).

گرفتن شناسنامه که مقدمات آن از سال ۱۲۹۵ ش. فراهم گردیده بود به سال ۱۳۰۶ ش. برای همه خانوارهای ایرانی اجباری گردید و تلاش شد تا در سراسر کشور با تأسیس اداراتی گسترش یابد (محمدی، ۱۳۹۴: ۳۰) ولی شواهد موجود حاکی از آن است که تا زمان ابلاغ قانون جدید ازدواج در فاصله سال‌های ۱۳۱۲-۱۳۱۰ تخمین سن دقیق دختران مانعی جدی بر سر راه اجرای دقیق این قانون بود.

از طرف دیگر با وجود نظارت گسترده و سخت‌گیرانه پاره‌ای خانواده‌ها همچنان ترجیح می‌دادند به شیوه سنتی عمل کرده زیر سن قانونی مقدمات ازدواج فرزندان خود را فراهم

آورند. گزارش‌های متعدد مطبوعات رسمی سراسری از مراحل دادرسی و صدور حکم حبس یا جریمه برای خانواده‌های متخلف نه‌تنها نشانی از اهتمام دولت در اجرای دقیق قانون جدید داشت بلکه حاکی از ناهماهنگی این قانون با ذهنیت بخشی وسیعی از توده‌های مردم بود که برخلاف نخبگان درکی جدید از مفهوم کودکی، ازدواج و حقوق انسانی دختران و زنان در تعریف جدید آن نداشتند (روزنامه اطلاعات: ۳۰ فروردین ۱۳۱۱: ۲؛ ۳۵: ۱ اردیبهشت ۱۳۱۱: ۲؛ همان: ۷ اردیبهشت ۱۳۱۱: ۲؛ همان: ۴ مهر ۱۳۱۱: ۲؛ همان: ۶ تیر ۱۳۱۲: ۵؛ همان: ۲ شهریور ۱۳۱۲: ۲؛ همان: ۲۳ تیر ۱۳۱۳: ۴؛ خاطرات یک نخست‌وزیر (احمد متین‌دفتری)، ۱۳۷۰: ۱۰۳).

توجه به این نکته که در آرشیوهای اسناد حجم قابل‌توجهی درخواست صدور گواهی استعداد جسمانی برای دختران زیر سن ۱۵ سال تمام موجود است نشان می‌دهد حتی آن دسته از ایرانیانی که جرئت و جسارت تخلف از قانون جدید را نداشتند از راه‌های قانونی دیگر سود جسته تلاش می‌کردند تا همچنان بنا بر رسومات رایج سنتی رفتار کنند. این درخواست‌ها که عمدتاً از شهرستان‌ها به دادگستری‌ها می‌رسید نه‌تنها نشان از شیوع بیشتر باورهای سنتی مرتبط با کودکی و ازدواج در شهرهای کوچک و دور از پایتخت دارد بلکه نشان می‌دهد درحالی‌که بخشی از جامعه درک جدید از کودکی و ازدواج را پذیرفته به قوانین مدنی جدید تن داده بودند، عده‌ای دیگر فارغ از مجازات‌های احتمالی همچنان به شیوه سنتی زندگی کرده مایل به تغییر در زندگی روزمره خود نبودند. بدین‌سان می‌توان به‌درستی خاطر نشان کرد که قانون جدید ازدواج همان‌قدر که نشانه‌ای از مطالبات بخشی از نخبگان ایرانی بود نشان از عدم همراهی پاره‌ای دیگر از مردم ایران، احتمالاً توده مردم - با این افکار و احوال به شمار می‌آمد (سند‌های شماره [۴۵] سند ۲۹۸/۸۲۱۲۹؛ سند ۲۹۸/۸۲۱۳۰؛ سند ۲۹۸/۸۲۲۶۹؛ سند ۲۹۸/۸۲۱۸۹؛ سند ۲۹۸/۷۷۳۹۳؛ سند ۲۹۸/۸۳۱۵۶؛ سند ۲۹۸/۸۲۲۶۹؛ سند ۲۹۸/۸۵۶۸۷؛ سند ۲۹۸/۱۵۴۱۹۳/۹۳ آرشیو ملی ایران).

حکومت که بر پایه سیاست‌های کلان خود به دلایل متعدد از جمله نیاز به جمعیت بیشتر برای کار در بروکراسی روبه رشد، ارتش، آموزش عمومی و زمینه‌سازی برای تغییر جایگاه ایران در منطقه و جهان نیازمند همراهی با نظر نخبگان ایرانی بود، با تدوین و اجرای این قانون گرچه فرصتی به دختران ایرانی بخشید که فارغ از افکار و باورهای عامیانه توان

درس‌آموزی و حتی ورود به عرصه اجتماع و اقتصاد و انتخاب زندگی آتی خود را داشته باشند اما در همان حال جامعه را به نبردی محتوم و مکتوم و درعین حال نابرابر میان نهادهای دولتی و خانواده‌ها کشاند که در آن گرچه برنده قطعی دولت و دستگاه قضایی بود اما هزینه بسیار مالی بر دوش خانواده‌ها، دستگاه قضایی و نهادهای مرتبط می‌گذاشت که از این پس ناگزیر بودند به پرونده‌هایی رسیدگی و برای آن حکم صادر کنند که در گذشته بخشی از زندگی معمول و متداول مردم عادی بود. علاوه بر این گرچه آمار دقیق و پژوهش رسمی‌ای در دوره پهلوی درباره پیامدهای تصویب قانون جدید ازدواج در ایران و تأثیر آن بر بهبود شرایط و پیشرفت و ارتقای زندگی زن ایرانی در دست نیست اما افزایش شمار دختران دانش‌آموز و موفقیت آن‌ها در دستیابی به آموزش عالی و امکان، تجربه و فرصت کار در نظام اداری رو به گسترش را می‌توان از پیامدهای مثبت آن به شمار آورد.

### نتیجه‌گیری

رویارویی با فرنگ و فرنگی قدرتمند، پیشرو و پیروزمند نه‌تنها به بازنندیشی در ساختار سیاسی و نظامی ایران در دوره قاجاریه انجامید بلکه با افزایش سطح تماس‌ها و ارتباطات، اندک‌اندک به دگرگونی در ساختار خانواده و روابط درونی آن نیز منجر شد. از میانه عصر ناصری به این‌سو، به‌تدریج مفهوم ازدواج و کودکی در ذهنیت شماری از نخبگان ایرانی تغییر کرده با اهمیت یافتن ترقی ایران و سهم و نقش زنان و کودکان در آینده وطن به پایه‌ریزی زمینه ذهنی شرایطی انجامید که در آن تصویب قوانین جدید ضروری می‌نمود. قانون جدید ازدواج در ایران دوره پهلوی که به‌مثابه ابزاری در دست حکومتگران برای اجرای طرح‌های کلان‌نوسازی خود عمل کرد، نه‌تنها به تحول و تجدد مفاهیم کودکی و ازدواج یاری رساند بلکه خود به شکل نمادین آن را نیز هویدا ساخت. علی‌رغم آثار و پیامدهای مثبت بسیار زیاد این قانون از جمله افزایش مدت‌زمان دوران کودکی در دختران، به رسمیت شناختن حق آنان برای برخورداری از آموزش و تحکیم موقعیت زنان در خانواده لااقل از بعد نظری، اجرای این قانون به دلایل متعدد از جمله غلبه فرهنگ سنتی، نبودن زیرساخت‌های اجرایی در سراسر ایران و ...، در مرحله اجرا با مشکلاتی مواجه شد. نزاع و رویارویی دولت و ملت که به شکل نهفته و سربه‌مهر صورت می‌گرفت از عمده‌ترین پیامدهای منفی تصویب و اجرای این قانون بود.

## منابع

## کتاب

- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۵۱)، *مقالات*، گردآورنده: باقر مؤمنی، تهران: آوا.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، بی‌جا: بی‌نا.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۸۵)، *مقدمه و فهارس از ایرج افشار*، تهران: امیرکبیر.
- افضل‌الملک، غلامحسین خان (۱۳۶۱)، *افضل‌التواریخ*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- بامداد، بدرالملوک (۱۳۱۲)، *کتاب اخلاق مخصوص کلاس سوم متوسطه نسوان*، تهران: مطبعه دانش ناصریه.
- بروگش، هینریش (۱۳۸۹)، *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: اطلاعات.
- بهرامی، عبدالله (۱۳۶۳)، *خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه تا اول کودتا*، تهران: علمی.
- بیشوب، ایزابلا (۱۳۷۵)، *از بیستون تا زردکوه بختیاری*، ترجمه مهراب امیری، خرم‌آباد: سپند و انزان.
- حاتمی، زهرا (۱۳۹۵)، *تاریخ کودکی در ایران (از آغاز عصر ناصری تا پایان دوره رضاشاه)*، تهران: علم.
- *خاطرات ابوالقاسم کسمایی* (۱۳۸۵)، به کوشش ایرج افشار، تهران: قطره.
- *خاطرات تاج‌السلطنه* (۱۳۷۸)، به کوشش مسعود عرفانیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- *خاطرات مونس‌الدوله* (۱۳۸۰)، به کوشش سیروس سعدوندیان، تهران: زرین.
- *خاطرات یک نخست‌وزیر (احمد متین‌دفتری)* (۱۳۷۰)، به کوشش باقر عاقلی، تهران: علمی.
- دولت‌آبادی، صدیقه (۱۳۷۷)، *نامه‌ها، نوئسته‌ها و یادها*، ویراستاران: مهدخت صنعتی و افسانه نجم‌آبادی، Ontario:Midland Printers.
- *دیوان ژاله قائم‌مقامی* (۱۳۴۵)، زیر نظر پژمان بختیاری، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- رایینو، هل (۱۳۳۷)، *مازندران و استرآباد*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- *رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله* (۱۳۸۸)، گردآوری و مقدمه: حجت‌الله اصیل، تهران: نی.

- *رسائل سیاسی عصر قاجار* (۱۳۸۰)، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: کتابخانه ملی.
- *رسائل مشروطیت (مشروطه به روایت موافقان و مخالفان)* (۱۳۷۸)، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه توسعه و تحقیقات علوم انسانی.
- *رستاخیز ایران، مدارک، مقالات و نگارشات خارجی ۱۳۲۳-۱۳۹۹* (۱۳۳۵)، گردآورنده: فتح‌الله نوری اسفندیاری، تهران: چاپخانه سازمان برنامه.
- *رنه دالمانی، هانری* (۱۳۷۸)، *از خراسان تا بختیاری*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: طاووس.
- *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه* (۱۳۸۵)، مقدمه و فهرست از ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- *سرنا، کارلا* (۱۳۶۲)، *آدم‌ها و آئین‌ها در ایران*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- *سفرنامه فوروکاوا* (۱۳۸۴)، ترجمه هاشم رجب‌زاده و کینیچی تئو او، راه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- *سناتور (فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران)* (۱۳۸۲)، به کوشش نوشین احمدی خراسانی و پروین اردلان، تهران: توسعه.
- *شایگان، علی* (۱۳۲۴)، *حقوق مدنی ایران*، بی‌جا: بی‌نا.
- *ضرغام، شهریار* (۱۳۶۹)، *گزارش‌های تلگرافی آخرین سال‌های عصر ناصرالدین‌شاه*، بی‌جا: بی‌نا.
- *طالبوف تبریزی، میرزا عبدالرحیم* (۱۳۳۶)، *کتاب احمد یا سفینه طالبی*، تهران: گام.
- *فرمانفرمایان (رئیس)*، مهرماه (۱۳۷۷)، *زندگینامه عبدالحسین میرزا فرمانفرما*، تهران: توس.
- *فلور، ویلم و امین بنانی* (۱۳۹۰)، *نظام قضایی عصر قاجار و پهلوی*، ترجمه حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- *فوریه* (۱۳۲۶ ق.)، *سه سال در دربار ایران*، ترجمه عباس اقبال، تهران: علمی و شرکاء.
- *کنت دو گوینو* (۱۳۸۳)، *سه سال در آسیا*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: قطره.
- *کونتز، استفانی* (۱۳۸۷)، *تاریخ ازدواج: از اطاعت تا صمیمیت یا چگونه عشق بر ازدواج پیروز شد؟* ترجمه سیمین موحد، تهران: پیکان.
- *گلستان سعدی* (۱۳۶۹)، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- *محمدی، امیر* (۱۳۹۴)، *تاریخ سجد و ثبت احوال در ایران*، تهران: نگارستان اندیشه.
- *ویشارد، جان* (۱۳۶۳)، *بیست سال در ایران*، ترجمه علی پیرنیا، تهران: نوین.



- هاکس، مریت (۱۳۶۸)، *ایران؛ افسانه و واقعیت*، ترجمه محمدحسن نظری‌نژاد و دیگران، مشهد: آستان قدس رضوی.
- Goodsell, Willystine. (1935), *A History of Marriage and the Family*, Macmillan.
- Outhwaite, R.B. (1981), *Marriage and Society: Studies in the Social History of Marriage*, Europa.
- Quala, Rabina. (1988), *Gladys, A History of Marriage Systems*, Greenwood Press.
- Stones, Lawrence. (1992), *Uncertain Unions: Marriage in England 1600-1753*, Oxford University Press.

#### روزنامه‌ها

- *اطلاعات*: ۱۳۰۷ش/۱۳۰۸ش/۱۳۱۰ش/۱۳۱۲ش/۱۳۱۴ش/۱۳۱۵ش/۱۳۱۶ش/۱۳۱۷ش/۱۳۱۹ش.
- *تربیت*: ۱۳۱۵ق/۱۳۲۳ق/۱۳۲۸ق.
- *تعلیم و تربیت*: ۱۳۰۴ش.
- *الجمال*: ۱۳۲۵ق.
- *خورشید*: ۱۳۲۵ق.
- *دانش*: ۱۳۳۸ق.
- *شکوفه*: ۱۳۳۱ق/۱۳۳۲ق/۱۳۳۳ق/۱۳۳۴ق/۱۳۳۸ق.
- *عالم نسوان*: سال ۱۳۰۵-۱۳۰۶ش.
- *کاوه*: ۱۳۳۸ق.

## اسناد

- سند ۲۹۸/۸۲۱۲۹
- سند ۲۹۸/۸۲۱۳۰
- سند ۲۹۸/۸۲۲۶۹
- سند ۲۹۸/۸۲۱۸۹
- سند ۲۹۸/۷۷۳۹۳
- سند ۲۹۸/۸۳۱۵۶
- سند ۲۹۸/۸۲۲۶۹
- سند ۲۹۸/۸۵۶۸۷
- سند ۹۳/۲۹۸/۱۵۴۱

## مقالات

- ابوالمعالی الحسینی، نسرین (تابستان ۱۳۸۷)، شکل شناسی ازدواج در شاهنامه فردوسی، فرهنگ مردم ایران، شماره ۱۳.
- قربانی، بیرگانی و ولی عرب، مسعود (پاییز ۱۳۹۶)، نقش ازدواج های سیاسی چنگیزخان در یکپارچگی مغولان، تاریخنامه خوارزمی، شماره ۱۸.
- حسین زاده، بهزاد و حسن رضایی باغبیدی (زمستان ۱۳۹۵)، سویم وره، رسم ازدواج طبقه جنگجوی هند و اروپایی، پژوهش های ایران شناسی، شماره ۲.
- روح‌الامینی، محمود (اردیبهشت ۱۳۷۰)، ساختار ازدواج‌های شاهنامه، چیستا، شماره ۷۸.
- صالحی، کورش و نادری، فرشید (پاییز و زمستان ۱۳۹۲)، ساختار اجتماعی ازدواج در دوره ساسانی، جامعه شناسی تاریخی، شماره ۲.
- منتظمی، علی (۱۳۸۴)، سیری در قباله های ازدواج دوره قاجار (به انگیزه گزارش بازدید از نمایشگاه فرمان‌ها در موزه ملی ملک)، پیام بهارستان، شماره ۵۱.
- هوشیار، مهران و سعیدآبادی، سلیمان (۱۳۸۷)، کاوشی در عقدنامه‌های عهد قاجار در ایران، رهپویه هنر، شماره ۶.

## مهاجرت علویان به خراسان در دوره عباسی و تأثیر آن بر روند اسلام‌پذیری ایرانیان

زهره دهقان‌پور<sup>۱</sup>

### چکیده

مهاجران عرب دوره عباسی به ایران را بیشتر علویان، سادات و شیعیان تشکیل می‌دادند. مسئله اصلی پژوهش حاضر شناسایی و معرفی مهاجران علوی خراسان در دوره عباسی تا برآمدن دولت آل‌بویه و تأثیر حضور آنان بر اسلام‌پذیری ایرانیان است. سؤال این پژوهش آن است که آیا مهاجرت علویان به خراسان در دوره یادشده توانست بر جریان اسلام‌پذیری ایرانیان تأثیرگذار ظاهر شود؟ فرضیه مطرح برای این سؤال بنا به اطلاعات منابع تاریخی و... آن است که مهاجرت علویان که در دوره عباسی ادامه یافت در جنبه‌های مختلف زندگی مناطق مهاجرپذیر تأثیر گذارد. یکی از این تأثیرات که در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد تأثیر بر اسلام‌پذیری ایرانیان در مناطق مختلف است. بنا به اطلاعات منابع گوناگون، مهاجران که در پنج دوره مهم تاریخی، در مناطق مختلف ایران و از جمله خراسان استقرار یافتند و از بین پنج گروه مهاجر به ایران، فقط چهار گروه حسینی، اطرفی، حسنی و عباسی به این ناحیه وارد شدند و گزارشی از گروه پنجم یعنی حنفیان (محمدیان= فرزندان محمد حنفیه) در دست نیست. با حضور و استقرار گروه‌های مختلف علوی در شهرها، روستاها و مناطق دورافتاده این سرزمین و در نتیجه فعالیت‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان و تعامل با بومیان، به تدریج زمینه برای نفوذ اسلام و گسترش آن در بین طبقات خاصه و عامه جامعه ایرانی فراهم آمد. شناسایی و دسته‌بندی گروه‌های مختلف علوی در خراسان در قالب پنج گروه و طرح این بحث که مهاجرت، بستر و زمینه‌ای برای تغییر و تحولات پایدار فرهنگی شد از اهداف پژوهش حاضر است. دوره زمانی موردنظر در این پژوهش، دوره زمانی آغاز دوره عباسی تا به قدرت رسیدن آل‌بویه در اوایل قرن چهارم هجری است. روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی تحلیلی و با استفاده از شیوه کتابخانه‌ای و انواع گوناگون منابع است. همچنین در این اثر سعی شده است تا نتایج کیفی حاصل از منابع، به شیوه کمی و بر روی نمودار نمایش داده شود.

**واژگان کلیدی:** مهاجرت، علویان، خراسان، دوره عباسی، اسلام‌پذیری، ایران.

## ***Alawite Migration to Khorasan during the Abbasid Period and its Impact on the Process of Accepting Islam by the Iranians***

Z. Dehghanpour<sup>1</sup>

### **Abstract**

The Arab immigrants of the Abbasid period to Iran were mostly Alawites, Sadats and Shiites. The main issue of the present study is to identify and introduce the Alawite immigrants of Khorasan in the Abbasid period until the rise of the Buyids government and the effect of their presence on accepting Islam by the Iranians. The question of this research is, "whether the migration of Alawites to Khorasan in the mentioned period could affect the flow of accepting Islam by the Iranians?" Based on the information available in the historical sources, it is hypothesized that the migration of the Alawites, which continued during the Abbasid period, affected various aspects of life in the areas accepting the migrants. One of these effects studied in the present study is their impact on accepting Islam by the Iranians in different regions. According to various sources, the immigrants were settled in different parts of Iran including Khorasan during the five important historical periods. Out of five groups of immigrants to Iran, only four groups, i.e. Hosseini, Atrafi, Hassani and Abbasi entered this area. The reports on the fifth group, the Hanafis (Mohammadians = children of Muhammad Hanafiyya) is not available. With the presence and establishment of various Alawite groups in cities, villages and remote areas of this land and as a result of their various political, social and cultural activities and interaction with the natives, the ground was gradually prepared for the influence of Islam and its spread among the elite and public classes. Identifying and classifying different Alawite groups in Khorasan in the form of five groups and proposing that migration had become bedrock for sustainable cultural change and transformation are among the objectives of the present study. The time span considered in this research is the period of the beginning of the Abbasid rule until the coming to power of the Buyids in the early fourth century (AH). The research method is descriptive-analytical using the library documents and various sources. In this work, an attempt has been made to display the qualitative results obtained from the sources in a quantitative manner using some graphs.

**Keywords:** Immigration, Alawites, Khorasan, Abbasid period, Accepting Islam, Iran.

---

1. Assistant Professor Meybod University, Meybod, Iran

dehghanpour@meybod.ac.ir

## مقدمه

درباره علویان و حضور آنان در مناطق مختلف جهان و از جمله ایران، پژوهش‌های گوناگونی وجود دارد که نویسنده از برخی از آنها نیز در این تحقیق بهره جسته است. کتاب *العلویون فی المشرق الاسلامی و اثرهم الفکری و الحضاری حتی القرن الخامس الهجری* تألیف حیدر قاسم التمیمی و از انتشارات دار النهضه العربیه بیروت در سال ۱۴۱۳ ق. / ۲۰۱۰ م. از جمله آثاری است که به این موضوع پرداخته است. کتاب با مقدمه‌ای با عنوان «تحدید المشرق الاسلامی و اقالیمه» آغاز می‌شود. مؤلف در این بخش به معرفی اقالیم آذربایجان، جبال، سجستان، فارس، خوارزم، کرمان، خوزستان، قومنس و طبرستان و جرجان، خراسان و ماوراءالنهر و تعیین موقعیت جغرافیایی هر منطقه بر اساس اطلاعات منابع جغرافیایی می‌پردازد.

کتاب شامل چهار فصل است؛ فصل اول با عنوان «انتقال العلویین نحو المشرق الاسلامی - اسبابه و عوامله» به مطالب و مباحث زیر می‌پردازد: عقیده شیعه امامیه درباره مسئله امامت، سخت‌گیری خلفای اموی و عباسی بر علویان و قیام‌های علویان بر ضد امویان و عباسیان و... . فصل دوم با عنوان «الامام علی بن موسی الرضا و اثره الفکری و الحضاری فی المشرق الاسلامی» به بحث از نسب امام رضا و ذکر بعضی فضائل او، نهضت علمی و فکری ایام امام رضا، نقش امام رضا در اصلاح فکری و دینی از طریق رد انحرافات فکری، انتشار دادن افکار درست و ارجاع دادن امت به علمای دینی، مدرسه امام رضا و مناظرات وی و میراث فکری و فرهنگی امام رضا (ع) می‌پردازد. حیدر قاسم در بحث از «مدرسه الامام الرضا احتجاجه - تراثه» به تعدادی از راویان امام رضا اشاره کرده و از حدود ۵۰ نفر از آنان نام برده که برخی از آنان ساکن ایران یا منسوب به برخی شهرهای ایران هستند. وی به برخی آثار و تألیفات منسوب به امام رضا نیز اشاره کرده است. مؤلف همچنین مباحث بسیار کوتاهی (در حد یک صفحه) را به مناظرات و میراث امام رضا (ع) اختصاص داده است. فصل سوم کتاب «الدوله العلویه فی طبرستان اثرها الفکری و الحضاری فی المشرق الاسلامی» نام دارد و در این فصل مؤلف اسباب و انگیزه‌های قیام علویان طبرستان و حیات علمی و ادبی (نثر و شعر) دولت علویان طبرستان را مورد بررسی

قرار داده است. فصل چهارم با عنوان «اثر العلویین فی الحیاه الفکریه فی المشرق الاسلامی»، آخرین و مهم‌ترین فصل کتاب است. در مقایسه با دیگر فصول - که بیشتر، اطلاعات کلی و در موادی تکراری ارائه می‌دهد - می‌توان این فصل را دارای اطلاعات نسبتاً مفید و ارزشمندی دانست. مؤلف در این فصل، از ۸۵ نفر از علویان مهاجر به ایران در طی ۵ قرن اول اسلامی نام می‌برد.

کتاب تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی نوشته رسول جعفریان از بهترین و کامل‌ترین آثار در زمینه تاریخ تشیع در ایران می‌باشد. گذشته از مباحث مقدماتی و تعاریف ارائه شده در این کتاب، بخش‌هایی از این اثر به عناوینی همچون تشیع ایران در قرن سوم اختصاص یافته که مباحثی همچون امام رضا (ع) و ایران در قرن سوم، مهاجرت سادات به ایران و گسترش تشیع، تشیع در شهرهای ایران در قرن سوم را شامل می‌شود. اثر دیگر، کتاب قیام سبزجامگان: مهاجرت و نهضت سادات علوی در ایران از آغاز تا تأسیس حکومت علویان طبرستان تألیف بهاء‌الدین قهرمانی‌نژاد شائق است. مؤلف این اثر، ضمن مطرح کردن مباحث کلی و مقدماتی که در جای خود مفید و ارزشمند است، به کانون‌های اصلی مهاجرت، قیام‌های علویان و آثار و نتایج مهاجرت‌ها پرداخته است. این کتاب، بیشتر جنبه‌ها و پیامدهای سیاسی حضور مهاجران و قیام‌ها را مورد توجه قرار داده و به تأثیرات و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی این مهاجرت‌ها توجهی نکرده است.

از جمله نوآوری‌های مقاله حاضر به نسبت موارد پیش‌گفته آن است که مهاجرت علویان در این اثر به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی و عاملی مؤثر بر تغییر و تحولات فرهنگی و به‌طور خاص گسترش اسلام و تشیع در نظر گرفته شده است. همچنین تلاش شده است معرفی و شناسایی مهاجران بر اساس منابع متعدد اسلامی و شیعی اعم از منابع انساب، تواریخ عمومی، محلی و... انجام گیرد؛ یعنی با شیوه‌ای متفاوت با تحقیقات معمول درباره علویان و به‌طور کلی مطالعات تاریخی. با این توضیح که تحقیقات جدید در مواردی به شناسایی و معرفی افرادی می‌پردازد که مقابر و آرامگاه‌هایی در ایران بدان‌ها منسوب است؛ حال آن‌که در این پژوهش، افراد و گروه‌هایی شناسایی شدند که چه‌بسا هیچ مقبره و نام و نشانی از آنان وجود ندارد ولی بنا بر منابع تاریخی، انساب و... جزو مهاجران به ایران در قرون اولیه بوده‌اند. تفاوت دیگر این پژوهش با دیگر تحقیقات در این حوزه، از بابت تبدیل اطلاعات

کمی به کیفی و ارائه آن‌ها به شکل نمودار است. با این توضیح که بعد از غور در منابع و شناسایی افراد و گروه‌های مختلف مهاجر، تلاش شد تا این اطلاعات به تخمین و برآورد تقریبی بر روی نمودار قرار گیرد؛ شیوه‌ای که به‌ندرت درباره تحقیقات تاریخی مخصوصاً پژوهش‌های مربوط به قرن‌های اولیه انجام می‌گیرد و البته این شیوه، موافقان و مخالفانی هم دارد. شناسایی و دسته‌بندی علویان به شکل گروه‌های پنج‌گانه و ارائه آن به شکل نمودار تا آن‌جا که نگارنده اطلاع دارد برای اولین بار انجام شده است و در تحقیق‌های پیشین در این حوزه، سابقه نداشته است و از این‌رو از جمله نوآوری‌های این پژوهش محسوب می‌شود. به‌علاوه، این تحقیق، ورود و حضور مهاجران در دوره عباسی تا برآمدن آل‌بویه را به‌طور مشخص مورد واکاوی و بررسی قرار داده است از این‌رو دوره زمانی آن، از ابتدای دوره عباسیان تا اوایل قرن چهارم هجری است. پژوهش حاضر را باید در واقع برش و بخشی از یک طرح بزرگ‌تر؛ یعنی پیگیری سیر تحول اسلام‌پذیری ایرانیان و به‌طور مشخص گرایش به تشیع در خراسان دوره موردنظر دانست. روش تحقیق، روش کتابخانه‌ای بود و انواع منابع اعم از تاریخی، انساب، رجال، تواریخ عمومی، منابع جغرافیایی و... مورد استفاده قرار گرفت.

## ۱. مهاجرت علویان به خراسان

از ابتدای فتوحات و با آغاز مهاجرت‌ها، همیشه خراسان بزرگ (خراسان، ماوراءالنهر)<sup>۱</sup> مقصد اول مهاجرت‌ها بود. جغرافی نویسان مسلمان، خراسان را به چهار قسمت (رُبْع) تقسیم کرده و هرکدام را کرسی همان ربع قرار داده‌اند. این ربع‌ها شامل نیشابور، مرو، هرات و بلخ بود (لسترنج، ۱۳۷۷: ۹). مهاجرت اعراب در دوره عباسی همچنان ادامه داشت و بسیاری از مهاجرت‌ها با حمایت و خواست خلفا انجام می‌شد. می‌توان این مهاجرت‌ها را جزء مهاجرت‌های اجباری و با اهداف مختلف سیاسی، نظامی، دینی و ... دانست. در ابتدای دوره عباسی، با محدود شدن و در ادامه متوقف شدن فتوحات، انگیزه‌های مهاجرت‌ها را می‌توان بیشتر سیاسی - نظامی، اجتماعی، دینی و همچنین انگیزه حفظ امنیت جانی و مالی دانست. همچنین در مورد بسیاری از مهاجران، علاوه بر انگیزه‌های متعدد سیاسی، نظامی و غیره، باید قائل به انگیزه‌های اقتصادی نیز بود (نک: دهقان‌پور، ۱۳۹۷: ۱؛ همو، ۱۳۹۴: ۷۰).

۱. پادشاهی خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشاهی ماوراءالنهر جدا و اکنون هر دو یکی است (نویسنده ناشناس، حدود العالم، ۸۸-۸۹).

در زمان حکومت ابوجعفر منصور، یزید بن حاتم مهلبی به مدت شانزده سال حاکم آذربایجان شد (ازدی، ۱۴۲۷: ۴۳۲/۱). وی نخستین کسی بود که یمنی‌ها را از بصره به آن‌جا انتقال داد (احمد العلی، ۱۳۸۴: ۴۹؛ همچنین برای اطلاع از مهاجرت اعراب و قبایل عرب در دوره عباسی نک: چوکسی، ۱۳۸۱: ۴۷ به بعد؛ احمد العلی، ۱۳۸۴: ۱۳۳ به بعد). در این بین عده زیادی از مهاجران این دوره را نیز علویان تشکیل می‌دادند. پس از به قدرت رسیدن عباسیان و تلاش منصور برای دستگیری محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم، عرصه بر سادات علوی یک بار دیگر تنگ شد. با شکست محمد و ابراهیم، علویان چاره‌ای جز فرار به مناطق مختلف و از جمله ایران نداشتند (طبری، ۱۹۶۷: ۵۵۲/۷؛ مسعودی، ۱۴۰۹، ۲/۳: ۲۹۵). قیام‌های علوی و شیعی در دوره عباسی همچنان ادامه یافت. از جمله این قیام‌ها، قیام حسین بن علی بن حسن مثلث<sup>۱</sup>، شهید فح، در سال ۱۶۹ هجری بود (طبری، ۱۹۶۷: ۱۹۲/۸). در زمان هارون نیز یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین قیام‌های علوی؛ یعنی قیام یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن رخ داد. به نظر می‌رسد قیام وی اولین قیام شیعی در دیلم و سرآغاز مهاجرت سادات به این دیار بوده باشد (برای اطلاع از قیام وی نک: همو، ۱۹۶۷: ۲۴۲/۸).

مهاجرت علویان به خراسان که افراد و گروه‌های مختلف حسنی، حسینی، عباسی، آلفی و در این بین گاه امام معصوم همچون امام رضا (ع) و بستگان و نزدیکان ایشان را شامل می‌شد؛ شکل‌گیری کانون‌های شیعی و سرانجام نهادینه شدن فرهنگ اسلامی و شیعی در سطح وسیعی از این سرزمین را موجب شد (برای اطلاع از پراکندگی مهاجران علوی در خراسان نک: نمودار شماره ۱ و برای مقایسه با پراکندگی علویان مهاجر در سراسر ایران نک: نمودار شماره ۲). مهاجرت و حضور امام رضا (ع) و افراد و گروه‌های مختلف شیعی و علوی به همراه یا به دنبال ایشان به خراسان و مرو در ابتدای قرن سوم هجری را می‌توان نقطه عطف این مهاجرت‌ها و مهم‌ترین، تأثیرگذارترین و گسترده‌ترین آن‌ها دانست. پنج دوره و به عبارتی پنج عامل تعیین‌کننده در مهاجرت علویان تأثیرگذار بودند: ۱. مهاجرت و ولیعهدی امام رضا در ابتدای قرن سوم ۲. دوره متوکل و سخت‌گیری‌های وی بر علویان

۱. فرزند حسن مثنی فرزند امام حسن (ع).



(حک: ۲۳۲ - ۲۴۷ ق) ۳. قیام یحیی بن عمر در کوفه (۲۵۰ ق) ۴. تشکیل دولت علویان در طبرستان در اواسط قرن سوم هجری ۵. حضور اسماعیلیان در ایران (حدود نیمه دوم قرن سوم هجری). با این توضیح شاید بتوان ادعا کرد که بیش از ۷۰ درصد مهاجران علوی، در پنج دوره یادشده و دوره زمانی پژوهش حاضر (یعنی از ۱۳۲ هجری تا اوایل قرن ۴ هجری) به ایران و خراسان وارد شدند.

با آغاز دعوت عباسیان در خراسان در اواخر قرن اول هجری و دعوت ایشان با شعار الرضا من آل محمد، بیشتر علاقه‌مندان به تشیع در خراسان میان علویان و عباسیان تفاوت قائل نبودند. سخن امام صادق (ع) به فرستاده ابوسلمه خلیل که ابوسلمه شیعه نیست و خراسانیان پیروان ما نیستند (مسعودی، ۱۴۰۹: ۳/۲۵۴) مؤید این مطلب است که در این زمان، غلبه با شیعیان غیر اعتقادی بود و هنوز تشیع به مفهوم دقیق، برای مردم این سامان شناخته نشده بود. این امر نشان‌دهنده اهمیت تأثیر حضور مهاجران به‌ویژه مهاجران علوی بر رشد تشیع در منطقه یادشده است. به تدریج، تشیع اعتقادی در خراسان به دلایل مختلف و از جمله مهاجرت علویان روندی رو به رشد گرفت. در اوایل دوره عباسی روابط بین خراسانیان و علویان شدت بیشتری یافت چنانچه منصور عباسی می‌گفت: «این عموزادگان ما... در فلان دهکده خراسان شیعیانی دارند که با آنان مکاتبه می‌کنند و زکات اموال خویش را با تحفه‌های دیارشان برایشان می‌فرستند» (طبری، ۱۹۶۷: ۵۱۹/۷). این روابط کماکان ادامه یافت و ایرانیان و مخصوصاً ساکنان خراسان و جبال به مناسبت‌های مختلف و به‌ویژه در جریان قیام‌های علوی در ایران یا عراق، با علویان ارتباط می‌یافتند (نک: ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: ۵۰۶ به بعد؛ طبری، ۱۹۶۷: حوادث ۲۵۰ هجری). علت توجه بسیار مهاجران به این ناحیه را می‌توان به دلایل زیر دانست: ثغر و مرز بودن خراسان، آشنایی با خراسان به علت مهاجرت گسترده اعراب و از جمله علویان و شیعیان در دوره خلفای راشدین و همچنین مهاجرت بزرگ علویان هم‌زمان با ولیعهدی و شهادت امام رضا (ع). پطروشفسکی به‌درستی، یکی از عوامل اسلام آوردن خراسانیان در نیمه اول قرن سوم هجری را مهاجرت‌های اعراب می‌داند، حال آن‌که در نواحی نفوذناپذیر کرانه دریای خزر تا نیمه دوم قرن سوم هجری زرتشتی‌گری همچنان تفوق داشت (بی‌تا: ۴۶). اشپولر نیز بعد از ناحیه قم، خراسان را دومین منطقه مستقل از نظر رشد تشیع می‌داند (۱۳۶۹: ۷۶/۱).

## ۱-۱. علویان حسینی

### ۱-۱-۱. مرو

حسینیان یکی از پنج گروه علوی و از نسل امام حسین (ع)، یکی از فرزندان ذکور امام علی (ع) هستند. از جمله مهم‌ترین مهاجرت‌ها در دوره زمانی این پژوهش، هجرت امام رضا (ع) در ابتدای قرن سوم هجری به خراسان و ناحیه مرو است. ابوالفرج اصفهانی که کامل‌ترین گزارش قرن‌های اولیه را درباره هجرت و ولیعهدی امام رضا ارائه داده است می‌نویسد مأمون برای ادای نذر خود بعد از پیروزی بر برادرش امین، امام رضا را به همراه گروهی از طالبیان به مرو فراخواند (بی‌تا: ۴۵۴). درباره مهاجرت دیگر علویان هم‌زمان با ولیعهدی امام رضا (ع) باید گفت؛ امام وقتی از مدینه خارج می‌شد اهل‌وعیال خود را جمع و خداحافظی کرد ولی گزارشی از همراهی کسی از خانواده ایشان در دست نیست (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۲/۲۳۵). از این‌رو احتمالاً کسی از خانواده ایشان در این سفر وی را همراهی نکرده هرچند گزارش‌هایی از مهاجرت برخی از طالبیان در دست است. ابوالفرج اصفهانی از هجرت جماعتی از آل ابی‌طالب به همراه امام رضا از مدینه به مرو سخن گفته اما به نام آنان اشاره‌ای نکرده است (بی‌تا: ۴۵۴). گزارش‌های موجود منابع از همراهان امام در سفر از مدینه به مرو، مربوط به غیر علویان و افرادی از یاران و اصحاب ایشان همچون هشام بن ابراهیم راشدی، از خواص اصحاب آن حضرت، است (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۲/۱۶۴-۱۶۵). از معدود افرادی که روایت است با امام از مدینه هم‌سفر و همراه شدند محول سجستانی است. وی امام را برای وداع با حضرت رسول (ص) تا مسجد مدینه و سپس در سفر به خراسان همراهی کرد. محول هنگام شهادت امام در طوس بود و از خاک‌سپاری ایشان در کنار هارون اطلاع داده است (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۲/۲۳۴). از دیگر افرادی که در کاروان سفر امام به سوی خراسان حضور داشت عموی ابوالحسن صائغ است که از وی اطلاعی در منابع نمی‌توان یافت. ابوالحسن صائغ از عموی خود روایت می‌کند که من با حضرت رضا تا خراسان همراه بودم و با وی در مورد قتل رجاء بن ابی‌ضحاک که امام را به خراسان آورد، مشورت کردم (همو: ۲/۲۲۲)؛ بنابراین وی باید از نزدیکان امام رضا و از افراد مورداعتماد و اعتنای ایشان بوده باشد. از دیگر همراهان سفر امام، فردی است به نام محمد بن علی که در *استبصار* نحوه نماز خواندن امام رضا (ع) در طول سفر از او نقل شده است (طوسی،

۱۴۰۴: ۲۶۵/۱). عبدالسلام بن صالح هروی (هراتی) (اباصلت) از اصحاب امام رضا (طوسی، ۱۴۰۴: ۶۰؛ خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵: ۴۸/۱؛ پیرعلیلو، ۱۳۷۸: ۶۱ به بعد)، محدثی توانا بود و برای شنیدن حدیث به بصره، کوفه، حجاز و یمن مسافرت‌ها کرد و در این راه زحمات زیادی متحمل شد (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵: ۴۸/۱). وی نیز در سفر امام از مدینه، همراه ایشان بود و حدیث سلسله‌الذهب را روایت کرده است (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۱۴۳/۲؛ پیرعلیلو، ۱۳۷۸: ۶۴؛ برای اطلاع از مهاجرت‌های علویان که پس از ولیعهدی امام رضا (ع) انجام شده است نک: دهقان‌پور، ۱۳۹۴: ۷۶ به بعد).

۱-۱-۲. **هرات:** مهاجران به هرات از نسل امام موسی کاظم (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۳۴۹-۳۵۰) شامل: علی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی کاظم (ع)؛ احمد بن قاسم بن حمزه بن موسی کاظم (ع) و فرزندان زید بن علی بودند. از جمله مهاجران این گروه می‌توان به افراد زیر نیز اشاره کرد (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۳۵۰-۳۵۱): فرزندان یحیی بن قاسم<sup>۱</sup> و ابوجعفر محمد اکبر<sup>۲</sup>. عبیدلی نسابه نیز به گروه بزرگی از علویان ساکن در هرات از نسل زید و از جمله آنان به احمد بن جعفر<sup>۳</sup> اشاره می‌کند که در قهندش (کهندژ) هرات دفن شد (۱۴۱۳: ۲۲).

۱-۱-۳. **نیشابور:** ابن فندق به حضور ساداتی از نسل امام موسی کاظم در نیشابور و بیهق اشاره می‌کند (۱۴۲۵: ۲۸۴-۲۸۵).<sup>۴</sup> ابن طباطبا در صحبت از علویان مهاجر به نیشابور به فرزندان علی خاوص از نسل محمد بن جعفر دیباج اشاره می‌کند حال آن‌که از حضور محمد دیباج به هنگام ولیعهدی امام رضا و حضور و فعالیت وی پس از آن، هیچ‌یادی نمی‌کند. از جمله این مهاجران در دوره زمانی پژوهش حاضر، یکی از فرزندان ابومحمد جعفر بن محمد جور بن حسن بن علی خاوص فرزند محمد دیباج است (۱۳۷۷: ۳۳۶). مهاجران به نیشابور از نسل امام سجاد از فرزندان حسین اصغر؛ محمد بن عیسی<sup>۵</sup> بود و بازماندگانش

۱. فرزند علی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی (ع).

۲. فرزند جعفر بن قاسم بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی (ع)

۳. فرزند قاسم بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی

۴. برای اطلاع از نقش امام رضا در گسترش تشیع در نیشابور نک: دشتی، ۱۳۸۴: ۱۰۱-۱۳۸.

۵. فرزند ابی طالب محمد بن جعفر بن عیسی بن علی بن حسین اصغر بن علی بن حسین بن علی (ع).

عبارت‌اند از مطهر<sup>۱</sup>، حسن، جعفر، اسماعیل، علی و حمزه (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۳۳۷-۳۳۸). از جمله دیگر مهاجران به نیشابور ابوجعفر احمد زبارة است<sup>۲</sup> که از آبه بدان جا منتقل شد و سپس در ایام داعی کبیر به طبرستان رفت و با وی در آن جا اقامت گزید. وی دوباره به نیشابور بازگشت و فرزندانش در آن جا بودند و بازماندگان وی عبارت‌اند از: ابوحسین محمد، ابوحسن محمد شاعر قاضی که بلا عقب بوده است و ابوعلی محمد نقیب که در جمادی‌الاولی سال ۲۶۰ به دنیا آمده و در ربیع‌الآخر سال ۳۶۰ از دنیا رفت. وی راوی حدیث بود. او از جمله کسانی است که ابتدای امر به طبرستان وارد شد و بعد از مهاجرت به آبه وارد نیشابور گردید (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۳۳۸-۳۳۹؛ درباره مهاجرت نوادگان احمد به بیهق نک: ابن فندق، ۱۴۲۵: ۵۴ به بعد). گزارش دیگری، هجرت احمد زبارة را اول‌بار به طبرستان و هم‌زمان با حکومت داعی کبیر می‌داند. گزارش ابن فندق درباره احمد زبارة وی را از مهاجران مدینه به طبرستان دانسته و نوشته است: هنگامی که برخی از زیدی‌ه طبرستان از راه و رفتار داعی شکایت کردند و به او نوشتند و از او دعوت کردند که به آن جا رود که او به امامت از داعی شایسته‌تر است، احمد به همراه برادرش، علی، راهی طبرستان شد و بعضی از زیدی‌ه با او بیعت کردند. این امر عامل اختلاف وی با داعی شد و احمد بر جان خود ترسید و از آن جا به آبه منتقل شد و برادرش علی در گرگان اقامت گزید و در آن جا فرزندی داشت. بعدها ابوجعفر از آبه به نیشابور رفت و ساکن آن جا شد (۱۴۲۵: ۴۹۲). ابن فندق همچنین علی بن محمد، برادر احمد را از قیام‌کنندگان در گرگان می‌داند (همان‌جا). افرادی از نسل امام موسی کاظم نیز در نیشابور ساکن بودند. عبیدلی نسابه به حضور فرزندان محمد بن احمد بن هارون بن موسی (ع) در این ناحیه (۱۴۲۵: ۱۶۵) اشاره می‌کند. بیهق (سبزوار) نیز از جمله مناطقی بود که بسیار موردتوجه سادات و علویان قرار گرفت. بر اساس اطلاعات منابع مهاجرت علویان به این ناحیه بیشتر از نوع مهاجرت‌های داخلی بوده و از دیگر مناطق ایران به بیهق انجام می‌شده است. یکی از مهم‌ترین دلایل نفوذ تشیع در بیهق نیز مهاجرت‌های بسیار سادات از شهرهای مختلف و از جمله نیشابور و ری بدان ناحیه بود چنانکه علویان این شهر را پرشمار دانسته‌اند (نک: ابن فندق، ۱۴۲۵: ۱۶۵؛ حاکم نیشابوری،

۱. فرزندان همین مطهر از نیشابور به بیهق انتقال یافتند (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۳۳۷؛ زیرنویس)

۲. فرزند محمد اکبر پسر عبد الله مکفوف بن حسن مکفوف بن حسن افطس پسر علی بن علی بن حسین بن علی (ع).

۱۳۷۵: ۲۲۵، ۲۱۱، ۲۲۳).<sup>۱</sup> منتقله الطالبیین مملو از نام مهاجرانی است که در حال جابجایی و مهاجرت به مناطق مختلف ایران و از جمله به بیهق بودند (برای نمونه نک: ۱۳۷۷: ۳۳۵). مقدسی هنگام توصیف شهر نیشابور و مناطق آن در اواخر قرن چهارم هجری، از حضور گسترده شیعیان (احسن‌التقاسیم، بی‌تا: ۳۶۵) و نیز اختلافات بین شیعیان و کرامیان سخن می‌گوید (همان: ۳۳۶).

۱-۱-۴. بلخ: اسماعیل بن محمد<sup>۲</sup> و بازماندگان وی به نام‌های محمد، علی، هارون و طاهر از جمله مهاجران به بلخ بودند. علی بن حمزه فرزند حمزه بن موسی کاظم نیز دیگر مهاجر به بلخ بود و تنها فرزند وی حمزه نام داشت (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۹۲) و همچنین ابوالحسن محمد بن عبدالله<sup>۳</sup>. جالب‌توجه آن‌که ابن طباطبا از مهاجرت اسحاق و حمزه، فرزندان امام موسی کاظم، نامی نبرده ولی به مهاجرت فرزندان آنان اشاره کرده است. از نسل امام سجاد از فرزندان حسین اصغر (همو: ۹۲) عبیدالله بن حسن<sup>۴</sup>؛ علی بن حسن<sup>۵</sup> و ابوالقاسم<sup>۶</sup> از مهاجران و ساکنان بلخ بودند.

۱-۱-۵. طالقان<sup>۷</sup>: در ادامه بحث از علویانی که به خراسان مهاجرت کردند باید از افرادی نام برد که با هدف حفظ جان و مال، برپایی قیام یا تبلیغ فکر و عقیده‌ای به این سرزمین وارد شدند. از جمله این افراد محمد بن قاسم علوی<sup>۸</sup> از نسل عمر اشرف فرزند امام سجاد (ع) است که در سال ۲۱۹ هجری در کوفه زندگی می‌کرد و چون بر جان خویش بیمناک شد، به خراسان هجرت کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۷/۹؛ یعقوبی، بی‌تا: ۴۷۱/۲-۴۷۲؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۳/۴۶۳-۴۶۴). وی «در شهرهای مختلف آنجا چون مرو و سرخس و طالقان و نسا بگشت و آنجا جنگ‌ها و حوادث بسیار داشت و خلق بسیار به امامت او

۱. برای اطلاع از مهاجرت‌های علویان در داخل ایران و بین مناطق مختلف نک: ابن طباطبا، ۱۳۷۷: صفحات متعدد.

۲. پسر احمد بن هارون بن موسی کاظم (ع).

۳. پسر محمد بن اسحاق بن موسی کاظم (ع).

۴. فرزند محمد جوانی فرزند حسن بن محمد بن عبیدالله اعرج فرزند حسین اصغر بن علی بن حسین بن علی (ع).

۵. فرزند حسین بن حمزه بن عبیدالله اعرج

۶. علی بن حسن بن حسین بن جعفر حجت بن عبیدالله اعرج (ابن طباطبا، ۱۳۷۷ (مصحح) ۹۳ (زیرنویس): همچنین نک: عبیدلی نسابه، ۱۴۱۳: ۲۳۰).

۷. از نواحی ربع بلخ.

۸. محمد بن قاسم بن علی اکبر بن عمر اشرف بن علی بن الحسین علیها السلام

گرویدند» (مسعودی، ۱۴۰۹: ۳/۴۶۳-۴۶۴). مسعودی درباره ماندگاری یاد و نام وی پس از حدود صد سال در مناطق مختلف ایران می‌نویسد: «... هم‌اکنون یعنی به سال سیصد و سی‌ودو خلق بسیار از زیدیه به امامت او قائل‌اند و بسیاری از آنان معتقدند که محمد نمرده و زنده است و برون می‌شود و زمین را که پر از ستم شده است از عدالت پر می‌کند و مهدی این امت هم اوست. بیشتر اینان در ناحیه کوفه و جبال طبرستان و دیلم و بسیاری شهرهای خراسان به سر می‌برند...» (همو: ۳/۴۶۳-۴۶۴). ابوالفرج اصفهانی وی را مردی دانشمند و زاهد دانسته که در مذهب خود از توحید و عدل پیروی می‌کرده و با زیدیه جارودیه هم‌کیش بوده است. وی همراهان محمد را عده‌ای قریب به پانزده نفر از اهل کوفه می‌داند (بی‌تا: ۴۶۵ به بعد). ابن طباطبا بازماندگانش را عبارت از احمد، حسن، جعفر و حسین می‌داند (۱۳۷۷: ۲۸۳)

۱-۱-۶. **حلاباذ<sup>۱</sup> و طوس<sup>۲</sup>**: مهاجران به حلاباذ از نسل امام سجاد و از فرزندان حسین اصغر: ابوالعباس محمد بن علی<sup>۳</sup> بود. بازمانده وی به نام ابوالحسن محمد است که بعضی گفته‌اند نامش احمد بوده است (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۱۲۸). حمزه بن احمد<sup>۴</sup> از نسل امام صادق و فرزندان علی عریضی از جمله مهاجران به طوس است (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۲۲۰).

بنا به اطلاعات منابع، مهاجران حسینی به ایران، پرشمارترین گروه (برای اطلاع از پراکندگی علویان در ایران و مقایسه آن با خراسان نک: نمودار شماره ۲) هستند. علت تعداد بیشتر علویان حسینی در خراسان را شاید بتوان به علت هجرت و ولیعهدی امام رضا (ع) و در ادامه، وجود آرامگاه ایشان در این ناحیه دانست. در گروه علویان حسینی؛ بیشترین تعداد را فرزندان امام سجاد و امام موسی کاظم تشکیل می‌دهند و بعد از این دو گروه، فرزندان امام صادق (ع) قرار دارند. مهاجرت گسترده این سه گروه از علویان حسینی به ایران و خراسان را می‌توان چنین تشریح کرد: مهاجرت فرزندان امام موسی کاظم (ع) را می‌توان به

۱. از نواحی بلخ.

۲. از نواحی ربع نیشابور

۳. فرزند حسن بن حسن بن جعفر حجه الله بن عبید الله اعرج بن حسین اصغر بن علی بن حسین بن علی (ع).

۴. فرزند حسین بن احمد شعرانی فرزند علی عریضی پسر جعفر صادق (ع).

علت هجرت و ولیعهدی امام رضا (ع) و خواهران و برادران ایشان در ابتدای قرن سوم و در ادامه آن دانست. هجرت فرزندان امام سجاد (ع) نیز بیشتر به علت گرایش‌های زیدی اغلب آنان است که پس از شرکت در قیامی در خارج از ایران یا به قصد قیام در ایران، در مناطق مختلف استقرار می‌یافتند. علت هجرت گسترده فرزندان امام صادق (ع) به دلیل ولیعهدی و حضور امام رضا در ایران بود. علاوه بر آن می‌توان علت مهاجرت این گروه را به علت حضور محمد بن جعفر دیباج دانست که در بین خاندان خود از احترام بسیاری برخوردار بود. علاوه بر آن گرایش‌های زیدی محمد دیباج و برخی از نزدیکان وی همچون برادرش علی نیز نقش مؤثری در این پدیده مهم اجتماعی داشت.

در بحث از علویان مهاجر به خراسان و به‌طور کلی ایران از قرن سوم هجری به بعد، هجرت امام رضا را باید نقطه عطف مهاجرت‌ها دانست. امام رضا (ع) با در نظر گرفتن شرایط آن روز جامعه اسلامی به پیشنهاد مطرح‌شده از طرف مأمون پاسخ داد و از شرایط سیاسی فراهم‌شده بهره جست. در نتیجه، موقعیت سیاسی فراهم‌شده بستری برای فعالیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی علویان در ایران و خراسان به وجود آورد و نه تنها علویان بلکه تمام مسلمانان را به گرد فرزند پیامبر جمع کرد؛ موقعیتی که می‌توان گفت بعد از امام علی (ع)، برای اولین بار برای فردی از اهل بیت فراهم شد و جامعه اسلامی بعد از رحلت پیامبر (ص) یک‌بار دیگر شاهد اتحاد مسلمانان حول محور امامت بود (نک: دهقان‌پور، ۱۳۹۶: ۳۱۰-۳۳۰). از این‌رو در بحث از تحلیل و تعلیل پیامدهای مهاجرت‌ها و از جمله بحث اسلام‌پذیری ایرانیان باید به این عامل مهم توجه خاص داشت.

## ۲-۱. علویان اطرفی (عمری)

۲-۱-۱. هرات: عمر<sup>۱</sup> اطرف<sup>۲</sup> فرزند دیگر امام علی از زنی به نام صبه<sup>۳</sup> بود. بلاذری می‌نویسد: عمر بن خطاب نام خود را بر وی نهاد (۱۴۱۷: ۱۹۲/۲). همسر عمر اطرف اسماء،

۱. عمر بن علی مکنی به ابوالقاسم یا ابوحنیفه بوده و رقیه (ام کلثوم) خواهر دو قلوی وی بوده است. عمر آخرین فرزند امام علی بود که وفات کرد و سن وی در هنگام مرگ ۷۲ یا ۷۵ سال بود (نک: ابونصر بخاری، ۱۹۶۲: ۹۷؛ عبیدلی نسابه، ۱۴۱۳: ۲۹۱).

۲. وی عمر بن علی بن ابی‌طالب است و معروف به عمر اطرف در مقابل عمر اشرف بن علی بن حسین بن علی (ع).

۳. الثعلبیه ام حبیب ابنه ربیع بن یحیی بن العبد بن علقمه بن الحارث بن عتب بن سعد (حسینی مدنی، ۲۰۱۱: ۱۸). برخی نیز نام مادر وی را صبه<sup>۳</sup> ذکر کرده اند (نک: ابن حزم، ۱۴۰۳: ۳۷؛ عبیدلی نسابه، ۱۴۱۳: ۳۳).

دختر عقیل بن ابی‌طالب بود (ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۲: ۲۰۴؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۷۰/۲) و عبیدلی نسابه تنها فرزند وی را محمد دانسته است (۱۴۱۳: ۲۹۱؛ همچنین نک: ابن حزم، ۱۴۰۳: ۶۶؛ ابن فندق، ۱۴۲۵: ۳۵۹). دینوری در جریان قیام و کشته شدن مختار از عمر بن علی نام برده و وی را از کشتگان این قیام به همراه محمد بن اشعث می‌داند.<sup>۱</sup> از جمله مهاجران اطرفی به خراسان فرزندان جعفر بن جعفر ملتانی؛ فرزند ذالکفل بن جعفر ملتانی و عقیل بن جعفر ملتانی که در سند ساکن بود ولی سپس به بُست و بعد به هرات رفت و در آنجا فرزندی دارد (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۲۹۹؛ همچنین نک: علوی، ۱۴۰۹: ۲۷۲). فرزندان موسی بن محمد بن عباس بن جعفر ملتانی، فرزندان طالب بن عباس بن جعفر ملتانی (علوی، ۱۴۰۹: ۲۶۹)؛ محمد فرزند عبدالله بن حمزه بن جعفر (علوی، ۱۴۰۹: ۲۷۶)؛ فرزندان محمد بن الکفل بن جعفر و فرزندان جعفر بن الکفل (علوی، ۱۴۰۹: ۲۷۹-۲۸۰) و دختران هاشم بن جعفر ملتانی همه در هرات ساکن بودند (همان‌جا).

۲-۱-۲. نیشابور: از جمله اطرفیان مهاجر به نیشابور (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۳۳۹) برخی از فرزندان هارون بن جعفر ملتانی<sup>۲</sup> بودند.

۳-۱-۲. بلخ: برخی از فرزندان ابوالقاسم صالح<sup>۳</sup> و بعضی از فرزندان عباس بن جعفر مولتانی از جمله مهاجران به بلخ بودند.<sup>۴</sup> عبیدلی نسابه نیز به بازماندگان عباس در هرات و بلخ اشاره کرده است (۱۴۱۳: ۲۹۹). بعضی از فرزندان موسی بن جعفر مولتانی نیز از مهاجران به بلخ بوده‌اند (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۹۴؛ همچنین نک: عبیدلی نسابه، ۱۴۱۳: ۲۹۹؛ همچنین نک: عمیدی نجفی، ۲۰۰۱: ۲۲۲). همچنین بعضی از فرزندان عون بن جعفر مولتانی (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۹۴؛ همچنین نک: عبیدلی نسابه، ۱۴۱۳: ۳۰۰؛ عمیدی نجفی، ۲۰۰۱: ۲۲۲) و برخی از فرزندان صالح بن جعفر مولتانی (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۹۴) نیز در بلخ ساکن شدند. عبیدلی نیز به حضور فرزندان وی در بلخ و کرمان اشاره می‌کند (۱۴۱۳: ۳۰۱). خراسان، مصحح منتقله الطالبیین، به گروه دیگری از فرزندان جعفر مولتانی که در بلخ

۱. اخبار الطوال، ۳۰۶.

۲. فرزند محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر اطرف

۳. فرزند محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر اطرف.

۴. فرزند محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر اطرف.



بودند و ابن طباطبا آنان را از قلم انداخته است اشاره می‌کند و آنان را عبارت از اسماعیل اصغر، عبدالجبار، هارون و عیسی می‌داند. وی پس از تحقیقی، فرزند دیگری به نام علی‌اکبر را نیز بر این اسامی افزوده است (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۹۴؛ زیرنویس). علی بن محمد<sup>۱</sup> و حسن بن ابراهیم<sup>۲</sup> نیز از دیگر مهاجران به بلخ بودند.

۲-۱-۴. **أبسنه<sup>۳</sup> و منجوران<sup>۴</sup>:** برخی از فرزندان عیسی بن جعفر ملتانی (همو: ۴۴) در ابسنه استقرار یافتند. عبیدلی می‌گوید وی ده فرزند داشته و در یکی از روستاهای بلخ به نام ابسنه ساکن بوده است (۱۴۱۳: ۳۰۱). عمیدی نجفی نیز ضمن ذکر این مطلب، از فرزندش احمد نام برده و می‌گوید بازماندگان وی شش تن در شهرهای مختلف و بیشتر در بخارا و دیگر شهرها حضور داشتند (۲۰۰۱: ۲۲۲). منابع رجالی احمد را از جمله حاملان علم و راویان حدیث می‌دانند. طوسی نیز از وی نام برده و او را ثقه و از اصحاب عیاشی دانسته است (۱۴۰۴: ۴۰۷). حضور چنین افرادی می‌تواند دلیلی بر ادعای تأثیر و نقش فرهنگی مهاجران در مناطق مهاجرپذیر باشد. عمر بن محمد<sup>۵</sup> مادرش امّ ولد بود و فرزندی به نام محمد و احمد داشت که این دو تن نیز بازماندگانی داشتند و در منجوران ساکن شدند (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۳۲۰).

تعداد افراد مهاجر اطرفی در خراسان بسیار زیاد بود و بعد از حسینیان و حسینیان، بزرگ‌ترین گروه را تشکیل می‌دادند. عبیدلی نسابه تعداد مهاجران این گروه به مناطق مختلف ایران از جمله خراسان، ماوراءالنهر، جبال، فارس و کرمان و ... را بسیار زیاد و بیشتر آنان را از فرزندان جعفر ملتانی<sup>۶</sup> می‌داند. وی همچنین به تعداد زیاد زاهدان و عالمان و راویان حدیث و ادبا در بین آنان اشاره می‌کند (۱۴۱۳: ۲۹۸). علوی نسب‌شناس نیز ضمن اشاره به تعداد بسیاری از افراد این گروه در مناطق مختلف ایران، بسیاری از آنان را از علما،

۱. فرزند عبید الله بن علی طبیب پسر عبید الله بن محمد بن عمر اطرف

۲. فرزند حسن بن علی بن ابراهیم بن عمر بن محمد بن عمر اطرف

۳. از نواحی بلخ.

۴. به فتح اول و سکون دوم و جیم و واو و راء و نون آخر، نام روستایی در دو فرسنگی بلخ است

۵. فرزند عبد الله بن محمد بن عمر اطرف

۶. فرزند محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر اطرف بن علی (ع).

نسب‌ان، زهاد و ... و آنان را علاقه‌مند به حفظ نسبشان می‌داند (۱۴۰۹: ۲۶۵ به بعد). شاید یکی از علل رشد علمی منطقه خراسان تبدیل شدن منطقه نکته جالب‌توجه در گزارش علوی که هیچ‌کدام از نسب‌شناسان به آن اشاره نکرده‌اند، آن است که بسیاری از علویان اطرفی دارای عقاید اسماعیلی هستند (همان‌جا).<sup>۱</sup> ابن طباطبا نیز از مهاجران به هرات از فرزندان عمر اطرف از نسل جعفر ملتانی سخن گفته اما به نام و تعداد آنان اشاره‌ای نکرده است (۱۳۷۷: ۳۵۰) اما می‌توان با توجه به اطلاعات علوی نسب‌شناس و عبیدی نسابه گزارش ابن طباطبا را تأیید و تکمیل کرد.

مهاجران اطرفی، تعداد بسیاری را تشکیل می‌دادند و می‌توان گفت همه علویان اطرفی مهاجر به ایران، در دوره زمانی پژوهش حاضر به این سرزمین وارد شدند. تعداد افراد مهاجر این گروه در خراسان بسیار زیاد بود و بعد از حسینیان، بزرگ‌ترین گروه را تشکیل می‌داد.<sup>۲</sup> عبیدی نسابه تعداد مهاجران این گروه به مناطق مختلف ایران از جمله خراسان، ماوراءالنهر، جبال، فارس و کرمان و ... را بسیار زیاد و بیشتر آنان را از فرزندان جعفر ملتانی<sup>۳</sup> می‌داند.<sup>۴</sup> وی همچنین به تعداد زیاد زاهدان و عالمان و راویان حدیث و ادبا در بین آنان اشاره می‌کند.<sup>۵</sup> علوی نسب‌شناس نیز ضمن اشاره به تعداد بسیاری از افراد این گروه، در مناطق مختلف ایران، بسیاری از آنان را از علما، نسابان، زهاد و ... و آنان را علاقه‌مند به حفظ نسبشان می‌داند.<sup>۶</sup> شاید بتوان یکی از علل پیشرفت علمی و فرهنگی خراسان قرن‌های اولیه اولیه را در کنار دیگر عوامل، حضور افراد مهاجر تأثیرگذار علوی از این گروه و گروه‌های دیگر دانست. نکته جالب‌توجه در گزارش علوی که هیچ‌کدام از نسب‌شناسان به آن اشاره نکرده‌اند، آن است که بسیاری از علویان اطرفی دارای عقاید اسماعیلی هستند.<sup>۷</sup> ابن طباطبا نیز از فرزندان عمر اطرف به هرات از نسل جعفر ملتانی سخن گفته اما به نام و تعداد آنان

۱. «... و اکثرهم علی رای اسماعیلیه».

۲. نک: نمودار شماره ۳.

۳. فرزند محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر اطرف بن علی (ع).

۴. نک: نمودار شماره ۲.

۵. همان، ۲۹۸.

۶. همان، ۲۶۵ به بعد.

۷. همانجا («... و اکثرهم علی رای اسماعیلیه»).

اشاره‌ای نکرده است<sup>۱</sup> اما می‌توان با توجه به اطلاعات تهذیب الانساب و المجدی، گزارش ابن طباطبا را تأیید و تکمیل کرد.

### ۳-۱. علویان حسنی

از جمله علویان مهاجر به ایران؛ حسنیان، از نوادگان امام حسن (ع)، بودند (برای اطلاع از تعداد و اسامی فرزندان امام حسن (ع) نک: ابن حزم، ۱۴۰۳: ۳۸-۳۹). عبیدلی نسابه اعقاب امام حسن را از چهار فرزند ذکور ایشان: حسن، زید، عمر و حسین الاثرم می‌داند. عمر و حسین بعدتر نسلشان منقرض شد و نسل امام حسن در دو فرزند دیگر یعنی زید و حسن مثنی<sup>۲</sup> تداوم یافت (۱۴۱۳: ۳۳؛ همچنین نک: علوی، ۱۴۰۹: ۲۰). حسنیان مهاجر همه از نسل دو فرزند ذکور ایشان زید، فرزند بزرگ و حسن مثنی<sup>۳</sup> دیگر فرزند ایشان هستند. *مقاتل الطالبیین* که یکی از قدیم‌ترین منابع درباره شهدای آل ابی‌طالب است، از حضور زید و حسن مثنی در واقعه عاشورا سخن گفته و آنان را از اسرای کربلا و از همراهان حضرت زینب و امام سجاد در اسارت می‌داند (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا، ۱۱۹). این در حالی است طبری وی را به هنگام واقعه کربلا طفلی می‌داند (نک: ۱۹۶۷: حوادث ۶۱ هجری؛ همچنین نک: حشمتی، ۱۳۷۵: ۱۳/۳۶۰). در منابع زیدی نیز از حسن مثنی به‌عنوان یکی از ائمه زیدیه یاد می‌شود (حسنی، ۱۴۲۳: ۳۷۹؛ محلی، ۱۴۲۳: ۱/۲۳۵). در ادامه به علویان مهاجر حسنی در این ناحیه پرداخته می‌شود.

۳-۱-۱. **نیشابور و جرمغان**<sup>۴</sup>: بعضی از فرزندان حسن سلیق از جمله مهاجران به نیشابور بودند.<sup>۳</sup> همچنین حسین بن ابراهیم<sup>۴</sup> نیز از جمله افرادی است که به هنگام غلبه یعقوب بن لیث صفاری بر نیشابور در این شهر حضور داشت (۲۵۹ هجری). یعقوب او را به زندان انداخت و همچنان او را بسته به زنجیر همراه خود به طبرستان می‌برد که در طی راه

۱. ابن طباطبا، همانجا.

۲. از نواحی نیشابور.

۳. فرزند علی بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی (ع). (در مورد مهاجرت نوادگان وی از نیشابور به بیهق نک:

این فندق، ۱۴۲۵: ۶۰).

۴. فرزند علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی (ع).

دیده از جهان فرو بست (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: ۵۳۹-۵۴۰). برخی از فرزندان علی اشکنبه<sup>۱</sup> از نسل امام حسن (ع) از مهاجران به جرمغان بودند (همو: ۱۱۸).

۳-۱-۲. بلخ: مهاجران به بلخ از فرزندان جعفر بن حسن بن حسن (ابن طباطبا، ۱۳۷۷: ۹۰). حمزه بن حسن سراب<sup>۲</sup> و برخی از فرزندان قاسم بن حسن بن زید بن حسن از جمله ابوتراب محمد بن عیسی (همو: ۹۱) بودند.<sup>۳</sup> ابن طباطبا از مهاجران مدینه به بلخ نیز نام می‌برد؛ از جمله این افراد، ابوالحسین علی بن حمزه<sup>۴</sup> است و فرزندانش به نام‌های: حسین، حمزه، حسن و ابوالعباس بودند (همان‌جا). از دیگر مهاجران به بلخ از علویان حسنی، فرزندان اسماعیل جالب الحجاره؛ یعنی مهدی و احمد رضا<sup>۵</sup> بودند.

برخلاف حسینیان که پرشمارترین گروه در خراسان بودند، حسینیان در ناحیه خراسان بعد از دو گروه حسینی و اطرفی سومین گروه را تشکیل می‌دادند. در عوض، در نواحی شمالی ایران، علویان حسنی پرشمارتر بودند. در این نواحی، مهاجرت علویان حسنی با گرایش زیدی و تشکیل حکومت علویان طبرستان به‌وسیله آنان از جمله دلایل توجه بیشتر به این منطقه بود. در گروه علویان حسنی نیز بیشترین تعداد مهاجران را ابتدا فرزندان امام حسن از نسل زید و بعد از آن، فرزندان حسن (مثنی) به خود اختصاص می‌دادند. حضور پرشمار علویان در برخی مناطق و توجه کمتر به مناطقی دیگر می‌تواند علل و دلایل مختلف داشته باشد چنانچه از جمله علل تفاوت در تعداد علویان حسنی و حسینی در مناطق مختلف ایران و از جمله خراسان و مناطق شمالی را می‌توان به علت تفاوت رویکردها نیز دانست. با این توضیح که علویان حسنی که بیشتر گرایش زیدی داشتند به علت تشکیل حکومت در طبرستان بدان سمت روی می‌بردند و حسینیان نیز که به تبعیت از ائمه شیعه، بیشتر رویه فرهنگی در پیش گرفته بودند بیشتر به خراسان، جبال و دیگر مناطق روی آوردند (نک: همین پژوهش، نمودار شماره ۲ مربوط به پراکندگی علویان در سراسر ایران).

۱. پسر محمد امین علیه (بعضی گفته‌اند: ابن علیه) فرزند علی زانکی پسر اسماعیل جالب الحجاره فرزند حسن امیر بن زید بن حسن بن علی (ع).

۲. پسر ابو عبد الله محمد بن عبید الله امیر بن عبد الله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی (ع)

۳. فرزند محمد بطحانی فرزند قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی (ع).

۴. فرزند محمد بن هارون بن محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن

۵. پسران زید بن محمد ملک فرزند زید بن محمد بن اسماعیل جالب الحجاره بن حسن بن زید بن حسن بن علی (ع).

#### ۴-۱. علویان عباسی<sup>۱</sup>

۴-۱-۱. مرو: برخی نسب‌شناسان، فرزندان عباس را جعفر، عبدالله و عثمان و آنان را بدون فرزند می‌دانند (حسینی مدنی، ۲۰۱۱: ۱۹) حال آن‌که برخی دیگر برای عباس، فرزندی از نسل عبیدالله<sup>۲</sup> ذکر کرده (ابن حزم، ۱۴۰۳: ۶۷؛ ابن فندق، ۱۴۱۰: ۳۵۷) و همه مهاجران به ایران را از نسل همین عبیدالله می‌دانند (نک: ابن طباطبا، ۱۳۷۷: صفحات متعدد؛ همچنین برای اطلاع از دیگر مهاجران این گروه نک: همو: ۳۲۲). متأسفانه منابع درباره جزئیات حضور مهاجران عباسی و فعالیت‌های آنان در مناطق مختلف ایران گزارشی به دست نمی‌دهند و معمولاً فقط به اسامی و نسب آنان بسنده کرده‌اند.

#### ۲. مهاجرت علویان به خراسان و اسلام‌پذیری ایرانیان

گسترش اسلام در بین ایرانیان و در بسیاری از مناطق با قرائت شیعی را می‌توان یکی از مهم‌ترین و پایدارترین پیامد حضور مهاجران علوی در ایران و خراسان دانست. با حضور و استقرار گروه‌های مختلف علوی در شهرها، روستاها و مناطق دورافتاده این سرزمین و در نتیجه فعالیت‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان و تعامل با بومیان؛ به تدریج زمینه برای نفوذ اسلام و گسترش آن در بین طبقات خاصه و عامه جامعه ایرانی فراهم آمد و گسترش اسلام و تشیع رشد فزاینده‌ای یافت. از این رو، پژوهش حاضر را باید در واقع برش و بخشی از طرح بزرگ‌تر؛ یعنی پیگیری سیر تحول اسلام‌پذیری ایرانیان و به‌طور مشخص گرایش به تشیع در خراسان و ایران دوره موردنظر دانست. در بحث از پیامد حضور مهاجران و تأثیر آن بر گسترش اسلام و تشیع باید گفت؛ هرچند هیچ‌یک از منابع (تواریخ عمومی، منابع شیعی و ...) به فعالیت‌های مهاجران و یا تأثیر حضور آنان به‌طور مشخص اشاره نکرده‌اند اما انجام چنین فعالیت‌هایی و البته تأثیرگذاری از طرف کسانی را که بعضاً شخصیت‌هایی همچون امام رضا یا افراد سرشناس علوی بودند، می‌توان دور از ذهن ندانست.

۱. فرزندان عباس بن علی (ابوالفضل)؛ عثمان، جعفر و عبدالله بودند که ظاهراً هر سه در کربلا کشته شدند و مادرشان ام البنین بنت حزام بن خالد بن ربیع بن الوحید بن کعب بن عامر بن کلاب بود. حسینی مدنی فرزندان عباس را بدون دنباله می‌داند (حسینی مدنی، ۲۰۱۱: ۱۹).

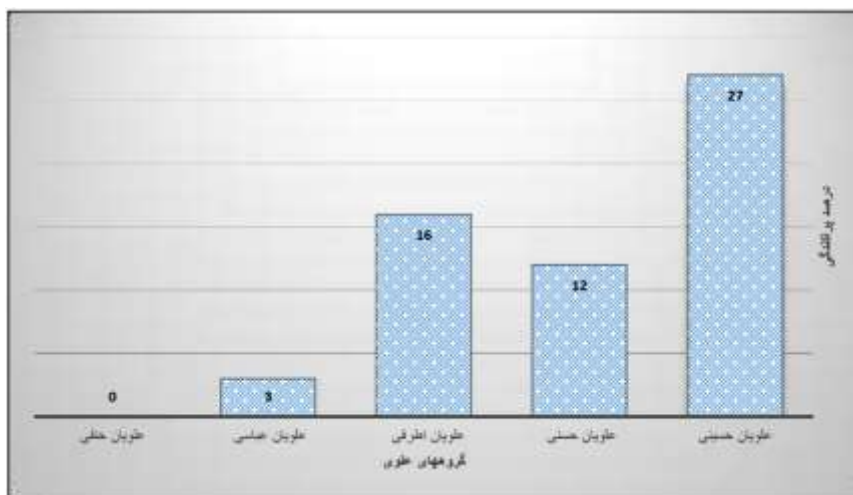
۲. به نظر می‌رسد بین اسم عبدالله و عبیدالله خلطی صورت گرفته باشد.

از این رو در پایان دوره مورد نظر این پژوهش، شاهد گسترش چشمگیر رشد اسلام‌پذیری ایرانیان در مناطق مختلف ایران و در بسیاری از مناطق، اسلام با گرایش شیعی هستیم. نگارنده این سطور بر آن است که مهاجرت‌های گسترده علویان، با وجود هجرت چهره‌های شاخص و تأثیرگذاری همچون امام معصوم در بین آنان و بعدتر تشکیل دولت علویان طبرستان و فعالیت‌های متعدد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افراد و گروه‌های مهاجر علوی در این دوره؛ به‌عنوان یکی از علل رشد فزاینده اسلام‌پذیری مردم این سرزمین در دوره عباسی و به‌عنوان حلقه‌ای مفقوده در سیر تحقیقات اسلام‌پذیری ایرانیان است. گروه ایرانیان در دوره اموی و حتی اوایل عباسی، بیشتر طبقات خاصه اجتماعی و فرهنگی و نخبگان و منتسبان به دستگاه خلافت و تعدادی محدود از موالی و تابعان آنان را در بر می‌گرفت، از این رو حدود ۸ درصد جامعه و بیشتر مناطق شهری را شامل می‌شد (نک: بولت، ۱۳۶۴: ۴۸). حال آن‌که در دوره عباسی با تداوم مهاجرت اعراب و علویان و در ادامه با انتساب امام رضا (ع) به مقام ولیعهدی و به دنبال آن مهاجرت سادات و علویان با گرایش‌های مختلف و تشکیل دولت علویان در طبرستان، ورق برگشت و به نفع جریان اسلام‌پذیری ایرانیان رقم خورد. با حضور علویان در ایران و مهاجرت بیشتر آنان به مناطق دورافتاده و غیرشهری، اسلام در بین طبقات عامه و مناطق روستایی و دورافتاده نیز نفوذ یافت و بیشتر سطح جامعه آن روز را در بر گرفت. از این رو، در اواسط قرن سوم هجری بیش از ۸۰ درصد ایرانیان مسلمان شده بودند (نک: دهقان‌پور، ۱۳۹۴: ۳۲۷ به بعد)

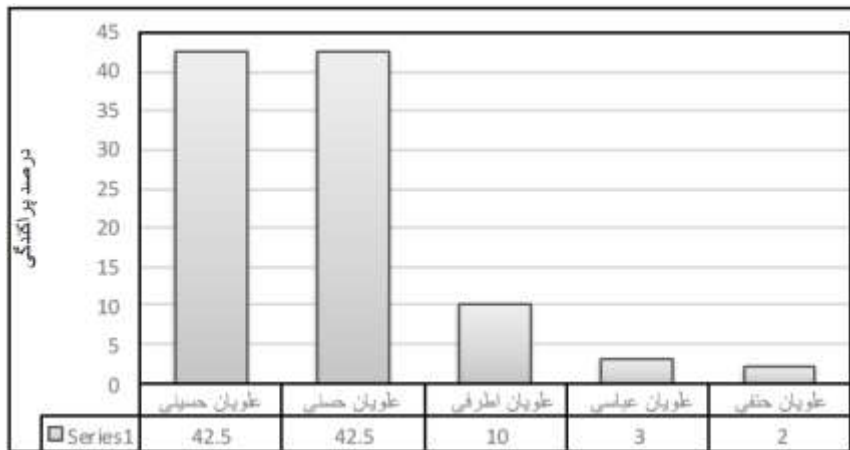
### نتایج و دستاوردها

در دوره عباسی، مهاجرت اعراب مسلمان به خراسان ادامه یافت و بسیاری از مهاجران این دوره را علویان تشکیل می‌دادند. در این دوره برخلاف انتظار، سختگیری بر علویان بیشتر شد و مهاجرت‌های بسیاری از علویان به ایران را رقم زد. گزارش‌های منابع تاریخی و ...، مهاجران به خراسان را چهار گروه از علویان می‌داند. در خراسان بیشترین تعداد مهاجران به خراسان را علویان حسینی، اطرفی و بعدتر به ترتیب علویان حسنی و عباسی تشکیل می‌دادند. بنا به اطلاعات منابع، مهاجران حنفی در دوره مورد نظر به خراسان وارد نشدند یا گزارشی از حضور آنان در دست نیست. درباره علویان اطرفی (عمری) نیز باید گفت تقریباً

تمام مهاجران این گروه در دوره زمانی پژوهش حاضر به ایران و مناطق مختلف آن و از جمله خراسان مهاجرت کردند. بنا به گزارش‌های موجود، در گروه علویان حسینی، بیشترین تعداد را فرزندان امام سجاد (ع) و امام موسی کاظم (ع) تشکیل می‌دهند و بعد از این دو گروه، فرزندان امام صادق (ع) قرار دارند. تداوم مهاجرت گسترده افراد و گروه‌های علوی که در بین آنان علمای بسیاری حضور داشتند و همزیستی و تعامل بین دو جامعه ایرانی و عرب، می‌توانست منشأ اثرات بسیاری باشد. از این رو در پایان دوره مورد نظر این پژوهش، شاهد گسترش چشمگیر رشد اسلام‌پذیری ایرانیان در مناطق مختلف ایران و در بسیاری از مناطق، اسلام با گرایش شیعی هستیم. نگارنده این سطور بر آن است که مهاجرت‌های گسترده علویان، با وجود هجرت چهره‌های شاخص و تأثیرگذاری همچون امام معصوم در بین آنان و بعدتر تشکیل دولت علویان طبرستان و فعالیت‌های متعدد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افراد و گروه‌های مهاجر علوی در این دوره به‌عنوان یکی از علل رشد فزاینده اسلام‌پذیری مردم این سرزمین در دوره عباسی و به‌عنوان حلقه‌ای مفقوده در سیر تحقیقات اسلام‌پذیری ایرانیان مطرح است.



نمودار ۱: توزیع گروه‌های پنج‌گانه علوی در منطقه خراسان



نمودار ۲: توزیع گروه‌های پنج‌گانه علوی در ایران



## منابع

## کتاب‌های فارسی و عربی

- ابن حزم، علی بن احمد (۱۹۸۳/۱۴۰۳)، *جمهره أنساب العرب*، تحقیق لجنه من العلماء، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى.
- ابن طباطبا علوی اصفهانی، ابراهیم بن ناصر (۱۳۷۷)، *منتقله الطالبیه*، قم، انتشارات المکتبه الحیدریه.
- ابن عنیه، (۱۹۶۱/۱۳۸۰)، *عمده الطالب*، تصحیح: محمد حسن آل طالقانی، منشورات المطبعه الحیدریه- النجف الاشرف.
- ابن فندق، علی بن زید بیهقی (۱۴۱۰)، *لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب*، تحقیق سید مهدی رجائی، زیر نظر سید محمود مرعشی، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۵)، *تاریخ بیهقی*، تعریب یوسف الهادی، دار اقرأ للطباعه و النشر و التوزیع، دمشق.
- ابن قتیبہ دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم (۱۹۹۲)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشة، القاہرہ، الہیئہ المصریہ العامہ للکتاب، ط الثانیہ.
- ابن بابویہ، محمد بن علی، (۱۹۸۴/۱۴۰۴)، *عیون اخبار الرضا (ع)*، تصحیح و تعلیق و تقدیم شیخ حسین الاعلمی، بیروت، مؤسسہ الاعلمی للمطبوعات.
- ابوالفرج اصفهانی، حسین بن علی (بی تا)، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق سید احمد صقر، بیروت، دار المعرفه.
- ابونصر بخاری، سهل بن عبدالله (۱۹۶۲/۱۳۴۰م/۱۳۸۱ق)، *سر السلسله العلویہ*، نجف: المطبعه الحیدریه.
- احمدالعلی، صالح (۱۳۸۴ش)، *مهاجرت قبایل عربی در صدر اسلام*، ترجمه هادی انصاری، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- اربلی، علی بن عیسی (۱۴۲۷)، *کشف الغمه*، ج ۲، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵-۱۹۸۵.
- ازدی، یزید بن محمد (۱۴۲۷)، *تاریخ موصل*، محقق و مصحح احمد عبدالله محمود، بیروت، دار الکتب العلمیه.

- اشپولر، برتولد (۱۳۶۹ش)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری (جلد ۱) و ترجمه مریم میراحمدی (جلد ۲)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م)، *انساب الاشراف*، تحقیق محمد حمیدالله، بیروت، دار الفکر، ط.الأولی.
- بولت، ریچارد (۱۳۶۴)، *گروثس به اسلام در قرون میانه پژوهشی نوین در تاریخ اجتماعی اسلام*، ترجمه محمد حسین وقار، تهران، نشر تاریخ ایران.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (بی‌تا)، *اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)*، ترجمه کریم کشاورز، پیام، بی‌جا.
- حاکم نیشابوری ابوعبدالله (۱۳۷۵ش)، *تاریخ نیشابور*، تهران، آگه.
- حسنی، ابوالعباس احمد بن ابراهیم (۲۰۰۲/۱۴۲۳)، *المصابیح*، تحقیق عبدالله بن عبدالله بن احمد الحوثی، تقدیم مجد الدین بن محمد بن منصور المویدی، مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیه.
- الحسنی المدنی العبدلی، یحیی بن حسن (۲۰۱۱/۱۳۹۰م)، *المعقبون من ولد الامام امیرالمومنین ابی الحسن علی بن ابی طالب*، تحقیق فارس حسون کریم، بیروت، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث.
- خلیفه بن خیاط بغدادی (۱۹۹۵/۱۴۱۵)، *تاریخ بغداد*، تحقیق فواز، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط.الأولی.
- دهقان‌پور، زهره (۱۳۹۷)، *اعراب در ایران (۱)*، میبد، انتشارات دانشگاه میبد.
- دهقان‌پور، زهره و علی بیات (۱۳۹۶)، «وحدت فکری فرقه‌های اسلامی بر مبنای عقلانیت در سیره رضوی»، *مجموعه مقالات همایش ملی عقلانیت رضوی*، تهران، دانشگاه تهران، معاونت فرهنگی اداره کل فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران، ۳۱۰-۳۳۰.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸ش)، *اخبار الطوال*، تحقیق عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضی.
- روضاتی، سید محمدعلی (۱۳۷۶ق/۱۳۳۵ش)، *جامع الانساب در انساب و احوال اعقاب ائمه اطهار علیهم السلام*، اصفهان، چاپخانه جاوید.
- شیخ مفید (۱۹۹۳/۱۴۱۴)، *الارشاد*، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لتحقیق التراث، ج ۲، بیروت، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع.

- ضامن بن شدقم (۱۳۷۸/۱۴۲۵)، *تحفه الازهار و زلال الازهار فی نسب ابناء الائمه الاطهار*، تحقیق و تعلیق: کامل سلمان الجبوری، تهران: آینه میراث با همکاری کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۳۸۶/۱۹۶۶م)، *احتجاج*، تعلیق و ملاحظات: السید محمدباقر الخراسان، دارالنعمان للطباعة و النشر - النجف الاشرف.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷/۱۹۶۷)، *تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ط الثانية.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۴)، *اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)*، تصحیح و تعلیق: محمد باقر حسینی میرداماد استرآبادی، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- عیبدلی، نسابه (۱۴۱۳)، *تهذیب الانساب و نهاییه الاعقاب*، تحقیق شیخ محمد کاظم محمودی، اشراف: سید محمود مرعشی، قم، مکتبه مرعشی نجفی.
- عطاردی، عزیزالله (۱۴۰۶)، *مسند امام رضا*، تجمیع و ترتیب شیخ عزیزالله عطاردی خوشانی، المؤتمر العالمی الامام الرضا (ع).
- علوی عمری، نسابه (۱۴۰۹)، *علی بن محمد بن علی بن محمد، المجدی فی انساب لطالبین*، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، قم، نشر مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
- عمیدی نجفی، محمد بن احمد (۱۳۸۰م./۲۰۰۱)، *بحر الانساب المسمی بالمشجر الکشف لاصول الساده الاشراف*، تحقیق عارف احمد عبدالغنی عبدالله بن حسین الساده، دمشق، دار کنان.
- لسترنج، گی (۱۳۷۷)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های شرقی خلافت*، ترجمه محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی.
- مُحَلّی، حمید بن احمد (۲۰۰۲/۱۴۲۳)، *الحدائق الوردیه*، تحقیق مرتضی بن زید محطوری حسنی، صنعاء، مطبوعات مکتبه مرکز بدر علمی و الثقافی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی (۱۴۰۹)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجره، چ دوم.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۹ش)، *تجارب الأمم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
- مقدسی، محمد بن احمد (بی تا)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، بیروت، دارصادر.

- ناشئی اکبر، عبدالله بن محمد (۱۳۸۹)، *فرقه‌های اسلامی و مسئله امامت*، ترجمه علی‌رضا ایمانی، به ضمیمه متن عربی مسائل الامامه، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، قم.
- نویسنده ناشناس (۱۴۲۳ق)، *حدود العالم*، قاهره، دار الثقافیه للنشر.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین (۱۹۹۵م)، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر، ط.الثانیه.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌واضح (بی‌تا)، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر.

#### مقاله‌ها

- حشمتی، فریده (۱۳۷۵ش)، «حسن مثنی»، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، زیر نظر غلامعلی حداد عادل.
- دشتی، محمد (بهار ۱۳۸۴)، «تاریخ تشیع در نیشابور از آغاز تا پایان قرن چهارم هجری»، *تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، شماره ۵، صص ۱۰۱ - ۱۳۸.

#### پایان‌نامه‌ها

- پیرعلیلو، حیدر علی (۱۳۷۸)، *معرفی صحابه ایرانی تبار ائمه (ع) و سهم ایشان در گسترش تشیع در ایران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده الهیات.
- دهقان‌پور، زهره (۱۳۹۴)، *مهاجرت علویان به ایران و گسترش تشیع از آغاز قرن سوم هجری تا برآمدن آل بویه*، دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده الهیات.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و چهار، پاییز ۹۹، صفحات ۴۵-۷۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۵/۰۸

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۹

## مدیریت بحران مناطق جنگ‌زده در سلطنت شاه‌عباس اول صفوی

مریم عابدینی مغانکی<sup>۱</sup>

### چکیده

در زمان سلطنت شاه محمد خدابنده، با ضعیف‌تر شدن حکومت مرکزی، همسایگان از شرق و غرب به مرزها و شهرهای قلمرو صفویان هجوم آوردند. شاه‌عباس نیز تا زمان تحکیم پایه‌های حکومتش مجبور به تحمل حضور ازبکان و عثمانی‌ها در بخش‌هایی از مملکتش بود. پس از آن، برای بیرون راندن اشغالگران و مقابله با تعدیات آن‌ها، در جنگ‌های بسیاری شرکت کرد؛ اما این جنگ‌ها برای زندگی ساکنان مناطق مورد مناقشه، مصیبت‌بار بود. سؤال مطرح در پژوهش حاضر این است که شاه‌عباس اول چه راهکارهایی برای مدیریت بحران‌های ناشی از جنگ‌ها در پیش گرفت؟ روش تحقیق مقاله از نوع پژوهش تاریخی و روش انجام آن توصیفی-تحلیلی است. دستاورد تحقیق حاکی از این است که معمولاً شاه‌عباس در آستانه وقوع جنگ‌ها، به کوچاندن اهالی در معرض خطر به مناطق امن، محافظت از آن‌ها توسط دسته‌های نظامی و اجرای زمین سوخته اقدام کرده است. پس از وقوع و خاتمه جنگ‌ها نیز با به کار بستن معافیت‌های مالیاتی مانند مالوجهات و عوارض دیوانی در همان سال و سال بعد، جبران خسارت‌ها از سوی دیوان اعلی، تعیین حاکم برای تثبیت اوضاع اداری و رسیدگی به مناطق جنگ‌زده، حمایت‌های عاطفی و اجتماعی از کودکان یتیم و زنان شوهرمرده می‌کوشید وضعیت به‌وجودآمده را مدیریت کند.

**واژگان کلیدی:** شاه‌عباس اول، مدیریت بحران، معافیت مالیاتی، مناطق جنگ‌زده، صفوی.

---

---

## *Crisis Management in War-Torn Areas during the Reign of Shah Abbas I Safavid*

M. Abedini Moghanaki<sup>1</sup>

### **Abstract**

During the reign of Shah Mohammad Khodabandeh, as the central government weakened, neighbors from the East and West invaded the borders and cities of the Safavid Empire. Shah Abbas also had to endure the presence of the Uzbeks and the Ottomans in parts of his country until the foundations of his rule were established. After that, he fought many battles to drive out the occupiers and confront their aggression; however, these wars were tragic for the lives of the inhabitants of the disputed areas. The question in the present study is, "what strategies did Shah Abbas I take to manage the crises caused by the wars?" This is a historical study implementing a descriptive-analytical approach. The findings of the study indicate that on the eve of the wars, Shah Abbas usually relocated the people in danger to safe areas, protected them by the military units, and carried out the scorched earth tactic. After the outbreak of war, he was trying to manage the situation through tax exemptions in the same year and the following year. Compensation from the Supreme Court, and the appointment of a ruler to stabilize the administrative situation and care for war-torn areas were among his other actions. He was also trying to provide emotional and social support for the orphans and the widows.

**Keywords:** Shah Abbas I, Crisis management, Tax Exemption, War-Torn Zones, Safavid.

---

1 . History researcher

## مقدمه

مناسبات حکومت و جامعه در سده‌های میانه تاریخ ایران پرافت‌وخیز بود. پادشاه رکن اصلی حکومت و به‌عنوان نیروی برتر، عامل خوشبختی و رفاه مردمش به حساب می‌آمد. مرگ یا بیماری او نگرانی و گاه فجایع اسفباری در جامعه در پی داشت. در مواقعی نیز موجب جنگ قدرت، ویرانی شهرها، مزارع و تلفات جانی و مالی می‌شد. در دوره میانه تاریخ ایران به‌مانند سایر ادوار تاریخی این سرزمین، پادشاه به میزانی از رضایت مردم نیاز داشت و نمی‌توانست نسبت به این موضوع بی‌تفاوت باشد. میان پادشاه و سایر آحاد جامعه فاصله معناداری وجود داشت تا جایگاه برتر او حفظ شود و بتواند در موقع لزوم توازن را برقرار سازد (منز، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۴). چنین مناسباتی در دوره حکومت صفویان نیز دیده می‌شود. به نوشته شاردن، به دلیل مناسبات مالیات‌گیری که میان اهالی شهرها و روستاها و عمال حکومت وجود داشت. دربار و مراکز قدرت، هرگز «از اوضاع مناطق آسیب‌دیده بی‌اطلاع نمی‌مانند»، برای نواحی آسیب‌دیده، نمایندگانی اعزام می‌کردند تا از میزان آسیب و در نتیجه، پایین آمدن مقدار مالیات آگاه شوند (شاردن، ۱۳۴۵: ۳۲/۴). مناسبات مردم و حکومت در زمان صفویان و پیش از آن متأثر از قدرت پادشاه بود، به تناسب آن، هنگام وقوع حوادث، مردم موردحمایت قرار گرفته، یا به حال خود رها می‌شدند. رخداد جنگ و تبعات آن با حوادثی مانند سیل و زلزله و شیوع طاعون و وبا متفاوت بود. جنگ به‌عنوان موقعیتی که کیان حکومت را مستقیم تحت تأثیر قرار می‌داد، نیازمند توجه بیشتر برای مراقبت از منابع انسانی و ارضی بود.

جنگ‌ها از جمله بحران‌هایی هستند که به‌صورت غیرطبیعی و درازمدت جامعه را درگیر می‌کنند. فرایند پیش‌بینی و پیشگیری از وقوع بحران، برخورد و مداخله در بحران و سالم‌سازی بعد از وقوع بحران را مدیریت بحران<sup>۲</sup> گویند. پس از رخداد حادثه، پدیده‌های

۱. بحران، حادثه‌ای است که به‌طور طبیعی یا توسط بشر به‌طور ناگهانی و فزاینده به وجود می‌آید. سختی و خسارت به جامعه انسانی تحمیل می‌کند که برای برطرف کردن آن به اقدامات اساسی نیاز است (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۰).

۲. امروزه برای بررسی بلایای طبیعی و «انسان‌ساخت» شاخه‌ای از جامعه‌شناسی با نام «جامعه‌شناسی مصائب جمعی» وجود دارد. این دانش، به بررسی مدیریت بحران حادثه و چگونگی بازگشت افراد به زندگی عادی و کاهش اثرات آن می‌پردازد (پیران، ۱۳۸۲: ۳).

اجتماعی و فردی، بدون نقاب و عریان ظاهر می‌شوند. نظام کنترل اجتماعی، برای مدتی از کار می‌افتد و نظارت‌ها کنار می‌روند تا اجتماع حادثه‌دیده «فرآیند ساختمان شدن» مجدد را تجربه کند و نوع جدیدی از کنترل اجتماعی فرصت ظهور یافته مؤثر واقع شود (پیران، ۱۳۸۲: ۱۴-۱۵). مصائب جمعی در تاریخ ایران می‌تواند شامل مصیبت‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و طبیعی باشد (همان: ۲۰). دیدگاه سنتی مدیریت مصائب جمعی بر چنین حوادثی موردی می‌نگرد و معمولاً به امداد و کمک‌رسانی پس از وقوع هر مصیبت محدود می‌شود یعنی کار اصلی مدیریت مصائب جمعی پس از وقوع مصیبت آغاز می‌شود که کارایی محدودی داشت و تلفات افزایش می‌یافت (همان: ۱۳). این دیدگاه وقوع حوادث را به انتظار می‌نشست و ابتکار پیش‌بینی به‌مانند امروز را نداشت. البته مبحث وقوع جنگ و تبعات آن در مقایسه با شیوع وبا، طاعون و زلزله متفاوت بود. با وجود این، وقوع جنگ و ابعاد آن را نیز نمی‌شد به‌طور قاطع پیش‌بینی کرد و برای آن برنامه‌ریزی بلندمدت داشت. مدیریت بحران جنگ، شکل واکنشی و نه پیش‌بینی و برنامه‌ریزی بلندمدت داشت؛ بنابراین، مدلی که برای تبیین عملکرد شاه‌عباس اول در مدیریت بحران جنگ پاسخگو است، «مدل واکنشی» است. در این مدل به نسبت «مدل پیش‌فعال»<sup>۱</sup> تصمیمات مربوط به بحران در حین یا بعد از وقایع اتخاذ می‌شود (رضوانی، ۱۳۸۵: ۲۵).

زمانی که شاه‌عباس اول در سال ۹۹۶ق، در قزوین بر تخت نشست به دلیل عصیان صاحبان قدرت اعم از رهبران قزلباش و طوایف و حکام ولایات اوضاع داخلی مملکت اسفناک بود. نظم اجتماعی از میان رفته بود. آحاد جامعه با بی‌ثباتی سیاسی و به تبع آن اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دست‌وپنجه نرم می‌کردند. این شرایط، زمینه را برای دست‌اندازی همسایگان به مرزها و شهرهای قلمرو صفوی فراهم کرد. در غرب و شمال غربی، عثمانی‌ها مناطق زیادی را به اشغال و تحت سلطه خود درآوردند. در شرق و شمال شرقی نیز ازبکان به خراسان و شهرهای آن هجوم آورده و حاکمانی برای اداره شهرها و روستاهای متصرفی منصوب کردند.

۱. در این مدل، تصمیم‌گیرندگان شکل‌های مختلف بحران و نیز برنامه‌های مواجهه با آن‌ها را پیش‌بینی می‌کنند (رضوانی، ۱۳۸۵: ۲۵).



آمدورفت‌های مهاجمان بدون خسارت‌های جانی و مالی نبود. تکرار چندباره هجوم دشمنان و تلاش حکومت برای بازپس‌گیری مناطق اشغال‌شده در زمان شاه‌عباس اول که در منابع این دوره گزارش‌های بسیاری از آن ثبت است زندگی ساکنان این مناطق را در وضعیت اسفناکی قرار داد. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که شاه‌عباس اول چه راهکارهایی برای مدیریت بحران‌های ناشی از جنگ‌ها در پیش گرفت؟ نتایج به‌دست‌آمده حاکی از آن است که حکومت راهکارهای اقتصادی، حفاظتی، جابجایی جمعیت و حمایت‌های عاطفی و تقویت همبستگی برای مناطق جنگ‌زده داشت ولی به شکل سازمان‌یافته امروزی نبود. اگرچه مشابه این اقدامات در دوره‌های قبل نیز انجام شده است ولی تفاوت مدیریت بحران زمان شاه‌عباس اول در این است که به دلیل اقتدار وی و تمرکز بیشتر امور در دربار، این‌گونه اقدامات با دقت و نظارت بیشتری انجام می‌شد. اهمیت پژوهش حاضر در این است که با بررسی گزارش جنگ‌های تهاجمی و تدافعی، می‌توان گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی جامعه صفوی و نوع مناسبات حکومت با مردم را بازنمایی کرد و روزنه‌ای دیگر در شناخت ابعاد از جامعه ایران عصر صفوی گشود.

هدف از طرح موضوع، بازکاوی مدیریت بحران حکومت شاه‌عباس اول در هنگام جنگ و پس از آن در مناطق جنگ‌زده است. در خصوص پیشینه موضوع، مقالاتی درباره سپاه در عصر شاه‌عباس اول نوشته شده است. برای نمونه مقاله هاشم آقاجری و ابراهیم مشفق‌فر (۱۳۸۹) به بررسی الگوها و اولویت‌بندی شاه در مواجهه با دشمنان داخلی و خارجی و برخی اصلاحات نظامی می‌پردازد. همچنین در چند سطر به عامل انسانی در جنگ و تدابیری برای حمایت مردم و همکاری آن‌ها با حکومت در طول جنگ پرداخته است که در طول مطالب دیگر به آن اشاره شده است (همان: ۲۰-۲۱). مقاله مصطفی ملایی (۱۳۹۰) نیز اختصاص به حملات شاه‌عباس علیه ازبکان در مرو و مشهد دارد و در چند سطر در توضیح مطالب دیگر به انتقال طوایف قاجار برای حفاظت از شهر و ساکنان آن در مقابل ازبکان پرداخته است (همان: ۱۰۸). مقاله جهانبخش ثواقب (۱۳۹۱) درباره سپاه عصر شاه‌عباس اول است که تنها به ساختار سپاه در این زمان اشاره دارد و مطلبی درباره راهکارهای حمایت از مردم در آستانه جنگ و پس از آن ندارد. رسول عربخانی (۱۳۸۷) در بررسی خود به جنگ با عثمانی‌ها در زمان شاه سلطان محمد خدابنده می‌پردازد که در اشاره کوتاه به سیاست زمین

سوخته حاکم مرنند، به همراهی و حمایت مردم از این سیاست پرداخته است (همان: ۶۶). مقاله نصرالله املشی (۱۳۸۸) اگرچه به صدمات وارده بر مردم تبریز در نتیجه حملات عثمانی‌ها اشاره می‌کند ولی درباره مدیریت و راهکارهای حفاظت از مردم مطلبی ندارد. مقاله حسن مجربی (۱۳۹۶) به بررسی تأثیر تعلیم و تربیت شیعی در حفاظت از مرزها می‌پردازد و علایق مذهبی را در تقویت نواقص جنگی صفویان و همبستگی مردم مؤثر می‌داند. بررسی‌ها نشان می‌دهد تاکنون پژوهش مستقلی در این حوزه صورت نگرفته است. برخی اشاره‌ها در مقالات نیز ضمن مطالب دیگر و بسیار کوتاه آمده است. لذا می‌توان این پژوهش و مسئله آن را نخستین گام در این خصوص دانست.

### ۱- مدیریت در آستانه جنگ

مدیران بحران (شاه‌عباس و کارگزارانش) در واکنش به وقوع جنگ، نیازمند شناخت بحران و کسب اطلاعات بودند. در این مرحله، تشخیص جدی بودن وقوع جنگ بسیار اهمیت داشت. عوامل زیادی مانند «زمان... مکان... شدت... عامل... و قدرت تهدید... دامنه تهدید... ابزار تهدید» در تشخیص فوریت بحران نقش بازی می‌کرد. مدیران بحران در واکنش برای مهار آن ناچار به پذیرش ریسک بودند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۹۵). از سوی دیگر، داشتن اطلاعات درباره بحران از جمله اصول اساسی مدیریت بحران است که برای تصمیم‌گیری درباره آن و اتخاذ راهکارهای لازم ضروری است (همان: ۱۴۵). نعیم، مورخ عثمانی، در توصیف مدیریت شاه‌عباس می‌نویسد در خصوص دفاع کردن از سرزمینش تدابیر و حیل‌های گوناگونی به کار برد، سرانجام با سحر و افسون سپاهش توانست مناطق بسیاری از مملکتش را تحت سلطه درآورد (Naima, 1147:467).

#### ۱-۱- حفاظت از مردم

پاسخ به امدادخواهی ساکنان مناطق تحت اشغال عثمانی از دیگر راهکارهای شاه در مدیریت بحران مناطق جنگ‌زده بود. برای نمونه، در سال ۱۰۱۲ ق، قبل از تصمیم شاه‌عباس اول برای بازپس‌گیری شهرهای تحت اشغال عثمانی، خبرهایی از اختلاف منافع و تنش میان امرای سرحد، جلالیان و اکراد می‌رسید. امرای سرحد به‌مانند جلالیان سر به عصیان برداشتند. تا جایی که با اتباع شاه نیز «سلوک ناهنجار» می‌کردند. حتی در موردی، تاجری از

تجار خاصه شریفه را به قتل رسانده و اموال او را تصرف کردند. آن‌ها حتی به فرمان پادشاه خود نیز عمل نمی‌کردند. به تدریج رفتارهای خودسرانه ساکنان سرحد از حد معمول گذشت و در میان برخی خان‌های کرد نیز دشمنی پدید آمد. آن‌ها از سلطه ترکان عثمانی به دربار صفوی پناه آوردند. چنانکه غازی بیک، حاکم سلماس، اختلافات داخلی عثمانی‌ها را به شاه خبر داد و گفت زمان مساعد برای پس گرفتن اراضی موروثی وی فرا رسیده است و نباید فرصت را از دست بدهد. شاه‌عباس بعد از غلبه بر عثمانی‌ها در نهبوند، در یک مانور ماهرانه در اصفهان شایعه کرد، الله‌وردی‌خان، امیر فارس به او نوشته: کشتی‌های پرتغالی در خلیج فارس به جزایر بحرین حمله کرده و او قصد دارد برای مقابله با آنان به جزیره هرمز حمله نماید و بعد شایعه کرد که جنگ با پرتغالی‌ها منتفی بوده ایشان قصد شکار و گردش به مازندران دارند. سپس دستور تجهیز سپاه از اصفهان را صادر نمود. در قزوین هدف و مقصد اصلی شاه که آذربایجان بود. به ملازمان گفته شد و لشکرهای ایالات اطراف فراخوانده شدند. با چنین مدیریتی شاه توانست تبریز را باز پس بگیرد و در ادامه حملاتی برای بازپس‌گیری مناطق تحت تصرف عثمانی‌ها آغاز کند. مؤلف تاریخ نعیمه، این حوادث را چنین تحلیل می‌کند: «شاه رویاه شأن در کمین بود و فرصت پیدا کرد» (Naima, 1147: 177-179, 281-282؛ نک: اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۶۳۷/۲؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۲۴۵؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۷: ۷۵/۳).<sup>۱</sup>

شاه‌عباس برای مقابله با نگهبانان عثمانی در خیابان‌های خارج از شهر از اصل غافلگیری استفاده کرد و در بازپس‌گیری تبریز از مصونیت و احترام بین‌المللی که تجار و بازرگانان داشتند بهره برد. نخست گشتی‌ها و نگهبانان نظامی ترک را در خیابان‌های خارج شهر دستگیر و به قتل رساند، درحالی‌که ساکنان داخل شهر چیزی از این هجوم و قتل‌ها نمی‌دانستند. در گام بعدی، «یک گروه عظیم پانصدنفری از جنگاوران با لباس بازرگانی وارد شهر شدند» که مدعی بودند کاروان تجاری آن‌ها به فاصله یک روز راه با شهر فاصله دارد و

۱. زیرکی شاه در اتخاذ این تصمیم و سرعت عمل مدیریت وی به‌گونه‌ای بود که حتی منابع عثمانی هم به آن اشاره کرده‌اند؛ شاه‌راه یک‌ماهه به تبریز را در نه یا ده روز طی کرد و در عرض دو تا سه روز افراد موردنیاز برای حمله به تبریز را جمع کرد (Naima, 1147: 179; Peçevi, 1283: II/ 258-259). البته در این زمان عثمانی‌ها به دلیل جنگ با اتریش و شورش جلالی‌ها در شرایطی نبودند تا اقدام مؤثری نشان دهند (اوزون چارشلی، ۱۳۷۷: ۷۵-۷۷).

آن‌ها زودتر به شهر رسیده‌اند. مأموران عثمانی سخنان آن‌ها را باور کردند؛ چراکه «رسم کاروان‌ها این است که در مجاورت شهرهای بزرگ، بازرگانان پیش‌تاز به داخل بلده می‌روند...». شاه این گروه را تحت نظر داشت و به محض ورود آن‌ها به داخل شهر، با شش‌هزار سپاهی به شهر هجوم آورد (شاردن، ۱۳۳۵: ۴۱۹/۲-۴۲۰).

بنابراین، حفاظت و مراقبت از مردم هنگام حملات سپاه عثمانی به شهرها و روستاهای آذربایجان، ارمنستان، شروان، گرجستان، کردستان و بخش‌هایی از همدان و نجات مردم از ستم آن‌ها از دیگر تدابیر شاه بود. اگرچه در این میان تأمین منافع سلطنت نیز مؤثر بود. چنانکه در سال ۱۰۱۹ق، توافقی میان شاه و مراد پاشا برای بازگشت سپاهیان عثمانی از میان شهرهای ایرانی تا رسیدن به مرز صورت گرفت که شاه‌عباس، در طول این عقب‌نشینی، برای حفاظت شهرها و ساکنان آن از تعدی سپاهیان عثمانی که برای تهیه مواد غذایی از اردو جدا می‌شدند دستوراتی صادر کرد و در توضیح اقدامات خود به مراد پاشا گفت با توافق انجام‌شده قزلباشان جرئت جنگ و جدال بدون فرمان مرا نخواهند داشت «... اما گروهی از امرا و عساکر را به جهت صیانت احوال عجزه و رعایا هر طرف تعیین نمودیم که لشکریان شما به قصد نهب و غارت و یغما و دست در آوردن ذخیره به مواضع می‌روند... مردم را از تردد منع نموده نگذارند که بیرون روند...» (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۸۲۳/۲). به دنبال این فرمان، حسین‌خان استاجلو حاکم همدان، به همراه دسته‌ای از سربازان و تفنگچیان<sup>۱</sup> که در آغاز نقش محلی داشتند و از بلوک و ناحیه روستای خود دفاع می‌کردند، به تدریج در جنگ‌های شاه، در خارج از موطن خود نیز به کار گرفته شدند. اگرچه در آغاز تعداد محدودی بودند؛ ولی رشد فزاینده‌ای یافتند که برای نگهبانی قلعه‌ها و استحکامات و دفاع از شهرها به کار گرفته شدند و در امر محاصره نقش مهمی ایفا کردند (همان: ۱۱۰۶/۳) جغتایی و

۱. اسکندریبیک، در مقاله هفتم کتابش درباره تفنگچیان می‌نویسد: «اکثر اجامره و اجلاف هر ولایت را که مردم جلد کارآمدنی بودند و همیشه در آن ولایت بی‌دولتی نموده عجزه و مساکین از بی‌اعتدالی ایشان متضرر می‌گشتند در سلک تفنگچیان اشرف درآوردند که هم رعایا و هم عجزه بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب به خدمات قیام نموده و در معارک کارزار مکافات عمل یابند و مجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان نموده و الحق وجود ایشان جهت فتح قلاع و بلاد ضروری بود و فواید کلی بخشید» (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۱۰۳۲/۳-۱۰۳۴، ۱۱۰۶).

خراسانی به فرماندهی مهدی‌قلی‌بیک میرآخورباشی از سمت چپ و علی‌قلی‌خان شاملو با امام‌قلی‌خان، فرزند الله‌وردی‌خان، با دسته‌ای از سپاهیان ورزیده از سمت راست و گنجعلی‌خان را با لشکری بسیار در اطراف شهر تبریز تعیین کرد که در کمینگاه باشند تا هر وقت از سپاهیان عثمانی کسی برای غارت به شهر نزدیک شد از شهر و اهالی آن دفاع کنند. با رسیدن سردار عثمانی و سپاهیان به کنار شهر، هرروز سربازان برای تهیه آذوقه به اطراف می‌رفتند و درگیری‌هایی رخ می‌داد (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۰۰). شاه‌عباس، برای محافظت از شهرهای مناطق مورد مناقشه دستور داد راه‌های اصلی منتهی به شهرهایی مثل تبریز تحت مراقبت باشند تا ارتباط شهر با نیروهای خودی قطع نشود و جلوی شبیخون و ورود نیروهای کمکی دشمن به شهر گرفته شود (دل‌واله، ۱۳۸۱: ۳۱۵). همچنین، از وجود راهزنان و سرکردگان آن‌ها برای حملات شبانه به اردوی دشمن استفاده می‌کرد و انرژی این گروه از جامعه را که در مواقع حساس مملکت سرکشی می‌کردند برای تضعیف دشمن در مناطق جنگ‌زده به کار گرفت (همان: ۱۳۸۱: ۳۱۲-۳۱۳). بی‌تردید، اگر چنین تدابیری اندیشیده نمی‌شد، ساکنان روستاها و شهرهای واقع در مسیر عبور سپاهیان عثمانی صدمات جانی، مالی و روحی روانی بسیاری را متحمل می‌شدند.

## ۱-۲- کوچاندن ساکنان به مناطق امن

هنگام احتمال وقوع جنگ و حملات دشمن، فرمان کوچ و جابجایی ساکنان شهرها و روستاهای در معرض تهاجم به مکان‌های امن از دیگر واکنش‌ها بود که منابع به نمونه‌هایی از آن اشاره کرده‌اند. به نظر می‌رسد استفاده از این تدبیر برای مقابله با تبعات وقوع جنگ، سیاست مرسوم بوده و تدابیری از این نوع، در میان حکام قلمرو صفوی وجود داشت. چنانکه در سال ۹۹۹ق با انتشار و تأیید خبر هجوم قریب‌الوقوع ازبکان به سیستان، امرای این خطه در واکنش، به «جاهای مستحکم سیستان فکر نزول کرده بودند» تا وقتی در تنگنای دشمن قرار گرفتند خانواده خود را به سرعت به آنجا منتقل کنند (شاه‌حسین سیستانی، ۱۳۸۹: ۳۴۲).

در جنگ‌های سال ۱۰۱۲ق و انتشار خبر آمدن چغال‌اغلی، سردار عثمانی به تبریز، سیاست کوچاندن برای تأمین امنیت ساکنان شهرها و روستاهای در معرض هجوم دشمن

به کار بسته شد. به نوشته اسکندربیک، شاه برای مدیریت حوادث در شرف وقوع، امرای لشکر را برای شور و مشورت فراخواند، بعد از شنیدن نظرات آن‌ها و با عنایت به تعداد اندک لشکریان که اکثر آن‌ها را مرخص کرده بود، اعلام کرد با توجه به شرایط موجود صلاح دولت در نبرد نیست، نظر شاه این بود که از آنجا کوچ کنند و به سمت دیگری بروند تا «مشخص شود که او [چغال‌اغلی] به کدام طرف حرکت می‌نماید». به این ترتیب، تحرکات دشمن تحت نظر گرفته شد. پس از چند روز مشخص شد سردار عثمانی به سوی ایروان و نخجوان در حرکت است. با کسب این اخبار «بنا بر شمول رأفت و ترفیه احوال رعیت، حکم قضایونند به نفاذ پیوست که رعایای این محل را کوچانیده، به محال دوردست فرستند که از آسیب لشکر مخالف برکران و از دستبرد حوادث دوران در امان باشند» (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۶۶۷/۲). مؤلف *روضه‌الصفویه* نیز از آمدورفت قاصدان و اطلاع‌رسانی آن‌ها از تحرکات لشکر عثمانی به شاه گزارش می‌دهد. زمانی که آمدن عثمانی‌ها به سوی تبریز از سوی پیک‌های خبررسان به کرات تأیید شد. شاه پس از تحقیقات اولیه، امرای خراسان را به همراه «پنج‌هزار سوار نامدار» که احتمالاً از سواران زبده و جنگاور سپاه بودند، معین کرد تا «بر ممر عبور سپاه روم حرکت نموده... متوطنان آن محال را به مواضع بعیده»<sup>۱</sup> بکوچانند (جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۸۴). از گزارش‌ها استنباط می‌شود شاه، برای کوچ اهالی در معرض خطر، حاکم آن منطقه یا یکی از غلامان خاصه را مأمور همراهی و حفاظت از مهاجران تا رسیدن به مقصد می‌کرد (همان). اجرای این سیاست هنگام هجوم مراد پاشا به سال ۱۰۱۹ ق، به آذربایجان و تبریز تکرار شد. به دستور شاه حتی ساکنان روستاهای نزدیک راه‌های عبور دشمن برای دور ماندن از آسیب کوچانده شدند و با نزدیک شدن سپاه به حومه تبریز، اهالی شهر را به مکان‌های امن فرستادند (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۸۲۲ / ۲؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۸۲۵). چنین شرایطی برای اهالی اردبیل نیز تکرار شد. از گزارش دلاواله، درباره فرمان کوچ اهالی این شهر به مناطق امن استنباط می‌شود در کنار امرای محل و غلامان خاصه که مأمور انتقال ساکنان در معرض خطر بودند گاه شاه حاکم محلی را که قرار بود اهالی به منطقه تحت حاکمیت وی مهاجرت کنند. احضار و دستورهایی درباره چگونگی رفتار با مهاجران به وی ابلاغ می‌کرد که لازم‌الاجرا بود. برای نمونه:

۱. مانند کوچاندن اهالی جلفا و قارص با نزدیک شدن چغال‌اغلی (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۱۸).

«... بهادرنامی که حوزه حکومتش میان اردبیل و دریای خزر است... به فرمان شاه به اردبیل آمد. در قلمرو این خان... بعضی قلاع و استحکامات... هستند... همین‌که به اردبیل رسید به نزد شاه رفت. شاه به او دستور داد مراقب احوال مردمی که از اردبیل خارج می‌شوند باشد و وسایل حرکت آنان را به نیکوترین صورتی که امکان دارد فراهم سازد مخصوصاً در حفظ و حراست اموالشان بکوشد تا... گرفتار راهزنان نشوند... به تمام دهکده‌ها و آبادی‌های بین راه اخطار کند که باید از مهاجران اردبیلی با مهربانی و دوستی پذیرایی کنند و... در خانه‌های خود جای دهند و هرگاه مطلع شود که... با آنان بدرفتاری کرده یا از دادن محل سکنی امتناع کرده‌اند، بی‌درنگ آنجا را با خاک یکسان سازد و کسانی را که تمرد کرده‌اند به سختی مجازات کند» (دل‌واله، ۱۳۹۰: ۳۱۱).

گزارش دل‌واله بازگوکننده وجود اهرم‌های بازدارنده برای حفاظت از جان و مال کسانی است که کوچ می‌کردند. همچنین وجود تدابیری درباره چگونگی کوچ آن‌هاست. فرامین شاه به مسئولان اجرای این سیاست، توسط جارچیان در سطح شهر جار زده می‌شد تا اهالی، شهر را به سرعت تخلیه کنند و جان و مال خود را به مناطق امن برسانند (همان: ۳۱۰). حتی به شهرهای نزدیک خبر می‌دادند به حالت آماده‌باش درآیند تا در صورت لزوم به سرعت تخلیه کنند (همان: ۳۱۴). در کنار منابع فارسی، مورخان عثمانی نیز در شرح رویدادهای این سال‌ها، به تخلیه شهرها اشاره کرده‌اند که حتی خود شاه‌عباس نیز به مناطق اطراف شهر می‌رفت (Naima, 1147: 281). به نظر می‌رسد، حکومت برای چنین مواقعی، مکان‌های امنی در نظر داشت و به اطلاع اهالی می‌رساند و عده‌ای نیز مأمور رساندن مردم به مکان‌های تعیین شده بودند. به دلیل ضابطه‌مند بودن جابجایی‌ها و سخت‌گیری بر متخلفان، مردم نیز با حکومت همکاری می‌کردند.

### ۱-۳- اجرای زمین سوخته

از دیگر واکنش‌ها در آستانه هجوم دشمن، اجرای سیاست زمین سوخته بود. قدمت اجرای آن به اعماق تاریخ این مرزوبوم می‌رسد (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۹۵). اگرچه در نگاه

نخست نوعی تدبیر جنگی به نظر می‌رسد، ولی می‌تواند کنشی برای محافظت از جان و مال مردم در معرض آسیب و به عبارت دیگر مدیریت بحران (جنگ) نیز به حساب آید. شاه‌عباس با به کار بستن آن توانست در مقابل تعداد زیاد لشکریان منظم و سامان‌یافته عثمانی بایستد و شهرهای اشغال‌شده را نیز باز پس گیرد. از سوی دیگر، این تدبیر را می‌توان نوعی راهکار اقتصادی نیز در نظر گرفت. با صلاحدید شاه عده‌ای از سپاهیان به این منظور تعیین می‌شدند. جنابذی درباره فرمان اجرای این سیاست از سوی امرای خراسان، هنگام آمدن چغال‌اغلی به تبریز می‌نویسد: «...از جنس ماکولات و علیق دواب و هیمه آنچه حمل‌ونقل توانند نمود... سوخته حتی چوب‌های خشک و درهای خانه‌ها و ستون‌ها و سقف خانه‌های چوب‌پوش را جمله بسوزانند که ...اصلاً ذخیره و هیمه و کاه به دست نیاید...» چنانکه، در فاصله سلماس تا تبریز که نزدیک به دویست و چهل کیلومتر بود، در نتیجه اجرای زمین سوخته حتی یک نفر نمی‌توانست به مدت یک روز اقامت داشته باشد (جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۸۴-۷۵۸، ۸۲۵؛ دلاواله، ۱۳۹۰: ۳۱۰-۳۱۱).

از بین بردن آذوقه و ذخایر غذایی مردم یا خرید آن از سوی سپاهیان از دیگر اشکال اجرای سیاست زمین سوخته و به عبارتی اقدامی واکنشی برای کنترل ابعاد خسارت‌های احتمالی جنگ در منطقه بود. به فرمان شاه ذخیره آذوقه اهالی را تا جایی که امکان داشت، لشکریان شاه برمی‌داشتند، باقی‌مانده را سوزانده و نابود می‌کردند. به گونه‌ای که هیچ‌گونه مواد غذایی برای استفاده مهاجمان باقی نمی‌ماند. وقتی دشمن به طرف شهرها و روستاها پیشروی می‌کرد. برای تهیه آذوقه موردنیاز، عده‌ای از اردو جدا می‌شدند؛ دسته‌ای از سپاهیان صفوی که برای چنین شرایطی آماده و در کمین بودند، به دفع آن‌ها می‌پرداختند (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۶۶۷/۲). در مواردی که احتمال حمله سپاهیان دشمن به منطقه‌ای قوت می‌گرفت و سیاست زمین سوخته اجرا می‌شد، به دستور شاه هر خانواری که توان حمل غله خود را نداشت آن را به انبار قلعه شهر می‌داد و از ناظر دیوان قیمت آن را می‌گرفت (همان: ۸۲۲). این تدبیر، هم نیازهای تدارکاتی سپاهیان صفوی را تأمین و هم امکان فروش غلات ساکنان منطقه را فراهم می‌کرد. به عبارتی، برای ساکنان منطقه جنگ‌زده اندکی آسودگی خیال ایجاد و از شدت تألمات آن‌ها در پی اجرای سیاست زمین سوخته و هجوم دشمن می‌کاست. اقدامی که به‌رغم آسیب گسترده به زیرساخت‌های حیاتی شهرها و



روستاها تا اندازه‌ای امنیت جانی و مالی اهالی مناطق مورد مناقشه را حفظ می‌کرد. با توجه به تکرار مکرر این سیاست، بی‌تردید بدون همکاری مردم اجرای آن در درازمدت به‌سختی امکان‌پذیر بود.

برخی منابع عثمانی نیز به این سیاست دفاعی اشاره کرده‌اند. مؤلف تاریخ پچوی می‌نویسد در سال ۹۹۴ق وقتی عثمانی‌ها به تبریز مسلط شدند به قتل‌عام اهالی پرداختند. این قتل‌عام به قدری بی‌رحمانه بود که وی آن را عجیب و غریب توصیف می‌کند. فجایعی که تا آن زمان سابقه نداشت و در تاریخ‌ها نیز نیامده بود حتی در کل سلطنت سلاطین عثمانی نیز چنین اتفاقی نیفتاده و از کسی هم شنیده نشده بود. همین منبع در اشاره به اجرای سیاست زمین سوخته در سال ۱۰۱۹ق در تبریز می‌نویسد اهالی تبریز به سرعت خانه‌های خود را تخلیه کردند، هر کس به گوشه‌ای فرار کرد و آن شهر کم‌نظیر را از ترس آمدن لشکر اسلام خالی از سکنه و ویران گذاشتند. هرچه قابل سوختن بود حتی خانه‌هایشان را به آتش کشیدند (Peçevi, 1283: II / 115, 339). مقایسه این دو نوع رفتار، بیانگر تأثیر قدرت و ضعف حکومت در چگونگی اجرای آن است. در سال ۹۹۴ق به دلیل جنگ‌های داخلی فرصت اجرای دقیق آن نبود ولی در سال ۱۰۱۹ق که پایه‌های سلطنت شاه‌عباس تحکیم یافت، این سیاست پاسخگو و اجرای آن دقیق بود. همچنین در سال ۱۰۲۷ق و آمدن خلیل پاشا به آذربایجان، به دلیل اجرای این سیاست نتوانست در تبریز بماند و شهرها و روستاهای واقع در مسیر گنجه و نخجوان را تخریب و اموال و مواشی بسیار به دست آورد (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۹۳۳/۳؛ Peçevi, 364). بی‌تردید، اجرای زمین سوخته به مناسبات دوسویه و همگرایانه نیاز داشت تا ساکنان شهرها برای رهایی از سلطه عثمانی، با سیاست زمین سوخته شاه همراهی کنند (همان: ۶۳۹/۲).

#### ۱-۴- استفاده از عواطف مذهبی

شاه‌عباس اول در تقویت روحیه مردم جنگ‌زده تبریز و نواحی اطراف حتی در طول جنگ، از علایق مذهبی مشترک برای همبستگی و تهییج آن‌ها استفاده می‌کرد و به‌جای صرف هزینه برای تصفیه اهالی شهر و اتحاد مردم علیه عثمانی‌ها، از اشتراکات دینی کمک می‌گرفت. برای نمونه، وقتی سپاه زنده شاه به نزدیکی تبریز رسید و ساکنان منطقه حضور

قزلباشان را فهمیدند، «شعار شاهی‌سیونی ظاهر ساخته» بدون اطلاع از حضور شاه همراه سپاه راه افتادند. کلاه‌های دوازده ترک حیدری را از نهانخانه بیرون آوردند و هرکس از عثمانی‌ها را در آن اطراف می‌شناختند، به قتل رساندند و در جلوی سپاه افتاده و با صدای «بهجت‌فرای الله الله که شیوه و شعار رفیعه قزلباش بود» فریاد می‌زدند و آماده حمله به قلعه شهر بودند. وقتی شاه به داخل شهر وارد شد، مردم شهر و نواحی دور و نزدیک به درگاه شاه آمدند و هرکسی از عثمانی‌ها را می‌دیدند، به نزد شاه آورده، به قتل می‌رساندند. هیجان مردم به حدی بود که عده‌ای همسران عثمانی خود را که فرزندان نیز داشتند به قتل رساندند. پیروان خاندان صفوی که نزدیک به بیست سال با تقیه زندگی می‌کردند. اینک آشکارا هر خدمتی که در توان داشتند، برای پیشبرد اهداف شاه و صفویان به کار می‌بستند (اسکندریک، ۱۳۸۷: ۶۳۹/۲-۶۴۰).

در سال ۱۰۲۷ق، و حمله خلیل پاشا به آذربایجان و احتمال آمدن وی به اردبیل، مردم در آرامگاه شیخ صفی جمع شدند، با «خضوع و خشوع» دعا خواندند و برای جنگی که در پیش بود، آرزوی موفقیت کردند و از خدا خواستند سپاه عثمانی را مضمحل و سرداران آن را قبل از رسیدن به اردبیل هلاک کند و «ملاها یک‌صدا فریاد می‌زدند آمین آمین» (دلواله، ۱۳۸۷: ۲۹۸). این‌گونه اجتماعات مذهبی در وحدت و همبستگی مردم با جنگجویان صفوی و حمایت از آن‌ها بی‌تأثیر نبود حتی می‌توانست به تقویت روحیه سربازان کمک و موجب رعب و وحشت عثمانی‌ها شود.

## ۲- مدیریت پس از بحران (چاره‌جویانه)

در مدیریت پس از بحران، درک وضعیت روحی روانی و موقعیتی که مردم جنگ‌زده به‌ناچار در آن گرفتار شده بودند، الزامی بود. جامعه مصیبت‌زده با انواع مشکلات مانند احساس ناتوانی، یأس مفرط، ترس و اضطراب عمومی، نگرانی درباره آینده، احساس فلاکت، بدبختی فراگیر و همگانی که تنها گوشه‌هایی از آثار مصائب جمعی است، روبرو بودند. خانواده‌های بی‌سرپرست، کودکان یتیم شده، از دست دادن اعضای خانواده و ده‌ها نمونه دیگر، شهرها و اجتماعات مصیبت‌زده را در شرایط استثنایی قرار می‌داد. بازماندگان با صحنه‌هایی مانند اجساد عزیزان، خاک‌سپاری آن‌ها، گورهای دسته‌جمعی مواجه بودند که

بسیار تکان‌دهنده و روح‌فرسا بود و تا مدت‌ها در ذهن و خاطره آن‌ها باقی می‌ماند (پیران، ۱۳۸۲: ۳۸). همچنین از دست دادن دسترنج و مایحتاج زندگی و خانه و کاشانه، نابودی منابع و زیرساخت‌های اقتصادی مانند کاروانسراها، بازارها، قنات‌ها، زمین‌های کشاورزی و کانال‌های انتقال آب و ممرهای درآمد و مشاغل، تبعات بسیاری برای افراد آسیب‌دیده داشت. مدیریت بحران، واکنش مستقیم به آثار و نتایج یادشده است. لذا وقوع مصیبت جمعی و مدیریت آن ابعاد چندگانه‌ای داشت که به نمونه‌هایی از آن در روزگار حکومت شاه‌عباس اول پرداخته می‌شود.

## ۲-۱- تدابیر اقتصادی

در جنگ‌های سال‌های مورد بحث به‌مانند همه جنگ‌ها در جوامع سنتی، ویرانی منابع اقتصادی اعم از زمین‌های کشاورزی، کاروانسراها، بازارها و غارت انبارهای کالا و آذوقه اهالی شهرها و روستاها از جمله اقدامات مهاجمان بود. در روزگار شاه‌عباس اول، در کنار این خسارت‌ها، اجرای سیاست زمین سوخته نیز بر میزان ویرانی و تألم ساکنان شهرها می‌افزود. پیش از رخداد احتمالی جنگ، ساکنان به‌ناچار شاهد سوزاندن یا فروش غلات و دسترنج خود تحت فشار شرایط و احتمالاً با قیمت پایین بودند. گزارش منابع، از ویرانی کامل منابع اقتصادی در چنین شرایطی حکایت می‌کند. با توجه به جنگ‌های مکرر، بی‌گمان بایستی تدابیر و راهکاری برای جبران حداقلی بخشی از خسارت‌ها (مدیریت پس از بحران) وجود داشت. در غیر آن، جنگ‌های پی‌درپی و اجرای مکرر زمین سوخته همراه با خسارت‌های حضور یا عبور مهاجمان از شهرها و روستاها می‌توانست زمینه نارضایتی و شورش‌های اجتماعی را فراهم سازد.

بررسی‌های انجام‌شده، وجود چنین تدابیری از سوی صفویان و از جمله شاه‌عباس اول را تأیید می‌کند. برای مثال، در سال ۱۰۱۹ق، شاه پس از جنگ با عثمانی، به‌سوی تبریز حرکت کرد. به نوشته اسکندربیک، «... به جبر اختلال احوال و رضاجویی عجزه و رعایا پرداختند... و جمعی از رعایا را که از عبور لشکر روم خسارت و نقصان رسیده بود، در این

سال و سال دیگر از مالوجهات<sup>۱</sup> و عوارض دیوانی معاف فرمودند» (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۲/۸۲۵). با دقت در این نوع مالیات و معافیت پرداخت آن به مدت دو سال از سوی شاه، استنباط می‌شود اگر شاه ساکنان مناطق جنگ‌زده را نیز از پرداخت آن‌ها معاف نمی‌کرد، بعید بود آن‌ها قادر به پرداخت مالیات باشند. چراکه با اجرای زمین سوخته و عبور دشمن از شهرها و روستاها همه آنچه مالیات بر آن‌ها تعلق می‌گرفت، از میان می‌رفت و تبدیل به ویرانه می‌شد. به نظر می‌رسد اعلام معافیت رسمی شاه به اهالی خسران دیده لطف نبود بلکه حکومت ملزم به اعطای آن بود. به عبارتی نوعی مدیریت بحران بود تا اهالی کوچ کرده و باقی‌مانده این مناطق به محل زندگی خود بازگردند و بار دیگر ویرانه‌ها را آباد کنند تا حکومت بتواند دوباره از آن‌ها مالیات بگیرد.

هم‌زمان با معافیت مالیات مالوجهات، عوارض دیوانی نیز در مناطق آسیب‌دیده در همان سال یا سال بعد بخشیده می‌شد و مردم از پرداخت آن معاف بودند. این مالیات چند نوع بود و به‌صورت اتفاقی یا فوق‌العاده دریافت می‌شد مانند تأمین مواد غذایی و وسایل نقلیه و مخارج سفیر، از سوی ساکنان مناطقی که از آنجا عبور می‌کرد. همچنین، چراغانی جشن‌ها نیز بر عهده اهالی بود. این‌گونه مالیات‌ها برای کسانی که مأمور دریافت آن بودند، نعمتی بود. چراکه دو برابر آنچه باید مصرف شود، از مردم دریافت می‌کردند. در واقع، این هزینه‌ها را پادشاه بر مردم تحمیل می‌کرد و مخارجی را که خود بایستی بپردازد به عهده مردم می‌گذاشت (شاردن، ۱۳۴۵: ۸/۲۸۷). با توجه به پیامدهای ناشی از عبور دشمن و اجرای سیاست زمین سوخته، حکومت در عمل قادر به دریافت چنین مالیات‌هایی نبود لذا رسماً مردم را از پرداخت آن تا زمانی که توانایی خود را برای پرداخت عوارض دیوانی به دست آورند، معاف کرد؛ به‌عبارت‌دیگر، شرایط و بحران به وجود آمده راه دیگری برای حکومت

۱. مالوجهات از دو بخش مال و جهات تشکیل شده است، از سده نهم به‌صورت مالوجهات به کار می‌رفت و بر محصولات و تولیدات بسته می‌شد و مشابه بهره‌چه یعنی سهم حکومت از محصولات تولیدی بود؛ بنابراین، نوعی مالیات کشاورزی و صنعتی، دو فعالیت مهم جامعه سنتی ایران بود. این دو واژه، دو نوع مالیات جداگانه بود؛ «جهات یعنی بهره یا سهم حکومت از محصولات... کشاورزی بوده... مال، مالیات بر نساجی، بر درختان، خانه‌ها، جانوران اهلی، چاه‌های آب و آسیاب‌ها» بود که به‌صورت نقدی و کالایی دریافت می‌شد (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۵۰، ۵۱؛ فلور، ۱۳۹۴: ۱۸۶-۱۸۷).

باقی نگذاشته بود. چنین راهکاری، پس از وقوع بحران به اهالی جنگ‌زده فرصت می‌داد تا حدودی به تجدیدقوای روحی و توان مالی بپردازند.

از سوی دیگر، مالیات‌ها یکی از منابع مهم درآمد شاه به حساب می‌آمد تا زمانی که ضرورت مهمی مانند جنگ پیش نمی‌آمد، مردم از پرداخت آن معاف نمی‌شدند (فلور، ۱۳۹۴: ۲۹۱-۳۰۰). این نکته، بیانگر آن است بخشودگی یا تخفیف مالیات‌ها یا کمک‌های مالی دیوان به مردم آسیب‌دیده می‌تواند از جمله کنش‌های شاه‌عباس برای مدیریت پس از بحران نیز به حساب آید. جنگ‌ها برای حکومت و ساکنان مناطق جنگ‌زده هزینه‌های زیادی در برداشت. پس از جنگ، عدم مدیریت درست اوضاع مناطق آسیب‌دیده می‌توانست نتایج جبران‌ناپذیری برای مناسبات حکومت و مردم در پی داشته باشد. لذا مدیریت بحران در چنین مواقعی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود. جبران خسارت‌ها و مدیریت امور این مناطق پس از انجام تحقیقات دقیق صورت می‌گرفت. برای نمونه، اسکندربیک در شرح وقایع سال ۱۰۲۷ ق دربار شاه در مناطق جنگ‌زده آذربایجان می‌نویسد: «... از مراجع... شاهانه نقصان و خسارانی که از ممر عبور لشکر مخالف به رعایا و عجزه آذربایجانی رسیده بود، از روی تحقیق و تفتیش در قلم آورده مع شیء زاید از دیوان اعلیٰ عوض داده شد...» (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۳/۹۳۸). بر اساس این گزارش، به دستور شاه، پس از روشن شدن نوع خسارت‌های وارده، خسارت‌ها از دیوان اعلیٰ<sup>۱</sup> جبران می‌شد. البته در این کار ناظر دفترخانه<sup>۲</sup> نیز به او کمک می‌کرد. به نظر می‌رسد، با توجه به حساسیت موضوع و خسارت‌های گسترده

۱. به خزانه‌داری و مدیریت مالی مرکزی، دفتر همایون یا دیوان اعلیٰ گفته می‌شد. در آغاز حکومت صفویان، این وظیفه بر عهده وکیل یا نایب‌السلطنه بود که با حذف این منصب در زمان شاه‌عباس اول و افزایش اهمیت مقام وزیر اعظم (وزیر دیوان اعلیٰ) وی مسئول خزانه مرکزی شد که ناظر بیوتات و مستوفی‌الممالک نیز در انجام این وظیفه به او کمک می‌کردند (فلور، ۱۳۹۴: ۱۱۰). ارتباط ادارات مرکزی دربار با نمایندگان محلی آن در ایالت‌ها به‌وسیله وزیر اعظم در سمت رئیس کل ادارات قلمرو شاه‌عباس انجام می‌شد (همان: ۶۶). «دادوستد کل مالیات دیوانی و وجوهات انفاذی [= ارسالی] خزانه عامره و غیره بیوتات از کل ممالک ایران و دارالسلطنه اصفهان بدون تعلیقه و امر عالیجاه معظم‌الیه دادوستد نمی‌شد...» (میرزا سمیع، ۱۳۷۸: ۵).

۲. «ارقام ملازمت و مدد معاش و معافیت‌ها و سیورغالات و وظایف و احکام همه‌ساله و تیول و تنخواه کل عساکر و ارقام مناصب ارباب منصب و افراد محاسبات عمال کل ممالک محروسه که از هر دفترخانه می‌گذرد بعد از تصحیح به مهر او می‌رسد» (همان: ۳۶).

مردم در مناطق جنگ‌زده، شاه ترجیح می‌داد امور را از مرکز اداره کند تا توسط نمایندگان دیوان مرکزی در مناطق جنگ‌زده تا بر سرعت و دقت کار بیفزاید. حتی به نظر می‌آید برای اطمینان از رسیدن کمک‌ها به دست مردم نیازمند، ترجیح داده می‌شد اعطای کمک‌ها از مرکز سامان‌دهی شود. احتیاط‌ها و حساسیت‌ها می‌تواند بیانگر عمق فاجعه و دقت در جبران آن باشد تا مردم آسیب‌دیده اعتماد و اطمینان خود را در این خصوص نسبت به توانایی‌های حکومت از دست ندهند و در آینده نیز تن به اجرای سیاست زمین سوخته و همکاری با حکومت دهند.

## ۲-۲- تعیین حاکم و تثبیت اوضاع

از دیگر تدابیر شاه، تعیین حاکمی کارآمد در آستانه وقوع بحران یا پس از آن بود. برای مثال، در سال ۱۰۰۴ق، پس از قتل‌عام اهالی سبزوار به دست ازبکان، شاه پس از ورود به شهر، برای ترمیم خسارت‌های وارده و عمران و آبادانی آن حاکمی تعیین کرد. به نوشته جناب‌ذی، در مورد سبزوار ابقای حاکم پیشین، محمد مؤمن سلطان به‌رغم خشم و غضب شاه از عملکرد وی بود.<sup>۱</sup> (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۷۲؛ جناب‌ذی، ۱۳۷۸: ۷۰۶) یا در جنگ‌های بازپس‌گیری مناطق تحت اشغال عثمانی در سال ۱۰۱۴ق، پیش از شروع حملات برای فتح قلعه شماخی «بجبهه صیانت احوال عجزه و زیردستان تعیین حاکم ضابط لازم بود...» (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۱/۲۳۳). این گزارش‌ها حاکی از اهمیت مدیریت اوضاع شهرهای جنگ‌زده یا در آستانه جنگ است تا به جبران خسارت‌ها اقدام یا از افزایش ابعاد آسیب‌های جانی و مالی مردم کاسته شود.

بازگرداندن مردم پس از تأمین امنیت و تثبیت اوضاع شهر از دیگر اقدامات بود. چنانکه، پس از حملات عثمانی‌ها به آذربایجان (۱۰۲۷ق) و درنهایت پیروزی صفویان و پذیرش صلح از سوی دو طرف، شاه‌عباس برای رسیدگی به اوضاع ساکنان تبریز به آنجا رفت و کوشید با تمهید مشوق‌هایی ساکنان پراکنده شهر را بازگرداند (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۳/۹۳۸؛ دلاواله، ۱۳۸۱: ۳۲۳). دستور داد جار بزنند هرکس از شهر فرار کرده، می‌تواند به خانه و

۱. به نوشته افوشته‌ای، حاکم و کلانتر سبزوار از ترس کمبود آذوقه و لوازم زندگی در قلعه شهر، مردم عادی را به آنجا راه ندادند و بعداً مورد خشم و غضب شاه فرار گرفتند (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۷۱).

کاشانه خود بازگردد (دل‌واله: ۳۲۸). همچنین، برای تأمین ثبات و امنیت شهرها و آسایش ساکنان آن به تقاضای سردار عثمانی که به دلیل کمبود تدارکات در مسیر طی شده تقاضای بازگشت از طریق مراغه و کردستان را داشت، با این استدلال که بیش از این حاضر به تحمل ویرانی نقاط دیگر مملکتش نیست و با تقبل تأمین تدارکات به شرط آنکه عثمانی‌ها از همان مسیری که آمده‌اند، بازگردند پاسخ داد (همان: ۳۲۳).

### ۲-۳- توجه عاطفی، حمایت‌های اجتماعی و آموزشی

تدابیر شاه‌عباس پس از قتل عام اهالی سبزوار در سال ۱۰۰۴ ق، یکی از مواردی است که توجه عاطفی و حمایت‌های اجتماعی و آموزشی وی درباره جنگ‌زدگان را نشان می‌دهد. این ایام سال‌های نخست حکمرانی شاه‌عباس بود، زمانی که هنوز به‌طور کامل همه مملکت تحت فرمان وی درنیامده بود. ازبکان از این فرصت استفاده و به شهرهای خراسان هجوم آوردند. برخی از شهرها تسلیم و برخی دیگر به‌مانند سبزوار به‌ناچار مقاومت کردند. این تصمیم برای اهالی بسیار گران تمام شد. عبدالؤمن‌خان ازبک به‌طور ناگهانی به شهر نزدیک شد. به نوشته اسکندربیک، میرزا محمد مؤمن، حاکم سبزوار به‌اتفاق عده‌ای از اعیان و بزرگان شهر به قلعه پناه بردند، شهر و ساکنان آن را به حال خود رها کردند. پناهجویان قلعه، وقتی تلاش ازبکان را برای فتح آن دیدند، کسی را برای باخبر کردن شاه فرستادند (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۲/۵۱۱-۵۱۲). حاکم و کلانتر سبزوار به خیال این که امکانات قلعه برای همه اهالی شهر کافی نخواهد بود، «... مردم را به قلعه راه نمی‌دادند». اهالی به‌ناچار به مقابله با ازبکان پرداختند، این امر برخشم و کینه عبدالؤمن‌خان افزود (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۷۱-۵۷۲). در این هنگام، شاه در اطراف نیشابور حضور داشت. به نوشته منابع معاصر، عبدالؤمن، فرمان قتل عام ساکنان شهر را صادر کرد. به روایت افوشته‌ای از «صبح تا نیمروز» به قتل عام زنان، مردان، پیران و جوانان حتی کودکان و شیرخوارگان پرداختند. اسکندربیک می‌نویسد وقتی همراه اردوی شاه وارد سبزوار شده است به چشم دیده «... اطفال شیرخوار را بر روی سینه مادر نهاده به شمشیر دوپاره کرده بودند». جنابذی اشاره می‌کند: «بعد از قتل عام بر سبیل نهب و تاراج اموال آن کشتگان، در طلب دفاین باطن آن شهر را به ظاهر مبدل گردانیدند» (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۲/۵۱۱-۵۱۲؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳:

۵۷۱-۵۷۲؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶، ۱۴۲؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۰۳). منابع، فضایی غم‌انگیز و دهشتناک از ویرانی، قتل و غارت اهالی شهر گزارش کرده‌اند. با نزدیک شدن شاه، ازبکان فرار کردند. باید دید شاه‌عباس چگونه آلام و رنج‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و روحی و روانی مردم شهر را مرهم نهاد و به مدیریت پس از جنگ پرداخت؟

اسکندربیک می‌نویسد: «به تفقد حال بازماندگان اهل سبزوار و کفن‌ودفن کشتگان پرداخته...» (اسکندربیک، ۵۱۲/۲). جنابذی می‌افزاید وقتی شاه به شهر رسید برای اهالی دلسوزی کرد و بعد از تأسف زیاد و نفرین بر عبدالؤمن‌خان که فرمان قتل‌عام را صادر کرده بود، «به کفن‌ودفن شهدای سبزوار امر فرمود» (جنابذی، همان: ۷۰۶). افوشته‌ای به مدت اقامت شاه در شهر که سه روز بود اشاره می‌کند و به‌مانند منابع دیگر از کفن‌ودفن کشته‌ها خبر می‌دهد و می‌نویسد شاه «...اشاره فرمود که هرکس از امراء و لشکریان که اسب و شتر داشتند از زنان شوهر کشته و اطفال بی‌مادر و پدر هرچه توانند با خود ببرند...» (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۷۲). به‌طورکلی اقدامات انجام‌شده به‌این‌ترتیب بود: ابراز همدردی شاه با بازماندگان، دستور کفن‌ودفن مردگان، بردن زنان و کودکان بی‌سرپرست همراه خود، توییح حاکم شهر و خشم و غضب بروی جنابذی، کشته‌شدگان را «شهدای سبزوار» خطاب می‌کند. به نظر می‌رسد، منظور وی کینه ازبکان از شیعیان شهر و وفاداری و مقاومت آن‌ها در مقابل ازبکان سنی است که به جرم آن به بدترین شکل ممکن کشته شدند که از نظر وی شهید راه دین به حساب آمده‌اند. برخی منابع به کفن‌ودفن مردگان به فرمان شاه اشاره می‌کنند (جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۰۶؛ اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۵۱۲/۲) که می‌تواند بیانگر تعداد زیاد مقتولان باشد که داروغه و سایر مقامات مسئول در این خصوص نمی‌توانستند به‌تنهایی از عهده برآیند یا آن‌ها نیز در قتل‌عام کشته شده بودند. احتمالاً، سپاه همراه شاه در کفن‌ودفن مردگان مشارکت داشت تا به لحاظ بصری آثار فجایع ازبکان را سریع‌تر از جلوی چشم بازماندگان پاک کنند وهم از شیوع بیماری وبا و طاعون با طولانی شدن کفن‌ودفن جلوگیری شود. از سوی دیگر، این اقدام جمعی، نوعی همدردی با بازماندگان بود. ابراز تأسف شاه و لعن و نفرین وی بر خان ازبک نیز به لحاظ عاطفی همدردی با بازماندگان در جهت کاستن از رنج و تعب آن‌ها به حساب می‌آید؛ اما نکته قابل‌توجه در مدیریت بحران سبزوار، مطالبی است که افوشته‌ای درباره تصمیم شاه برای بازماندگان گزارش کرده است.



نکته‌ای که بازگوکننده وجود تدابیری برای سرپرستی و حمایت از بی‌سرپرستان و افراد بازمانده و آسیب‌پذیر جنگ مانند، زنان شوهرمرده و اطفال بی‌سرپرست است. در مورد کودکان بی‌پدر و مادر، اسکندربیک و قاضی احمد قمی وجود چنین برنامه و تدبیری را در روزگار شاه‌طهماسب اول تأیید می‌کنند (قمی، ۱۳۸۳: ۱/۵۹۸). اسکندربیک می‌نویسد:

«... در بلاد شیعه به تخصیص مشهد مقدس... سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایتام ذکور و چهل نفر از انات ملبوس و مایحتاج تعیین فرموده، معلم و معلمه شیعه‌مذهب پرهیزگار و خدمتکاران صلاحیت‌شعار قرار داده تربیت می‌کردند و در هنگام بلوغ هرکدام را با دیگری تزویج داده، غیربالغی در عوض می‌آوردند» (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۱/۱۲۳).

و می‌افزاید: «... تا آن‌ها به حد تمیز نرسیده باشند به چیزی خواندن اشتغال داشته... هر ساله مبلغ‌های کلی زر نقد از خزانه عامره به هر شهری جهت اخراجات ایشان می‌فرستادند» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۵۹۸). عبدالکریم گلشنی، این مکان‌ها را پرورشگاه‌ها یا دارالایتام‌ها و «مؤسسات مختلط تربیتی» عنوان می‌کند (گلشنی، ۱۳۴۹: ۳۲۹). اما «اشاره به معلم و معلمه» وجود مؤسسات تربیتی مختلط را رد و بر وجود مدارس یا پرورشگاه‌های جداگانه برای دختران و پسران تأکید می‌کند. از سوی دیگر، اگرچه منابع معاصر شاه‌عباس به این نوع مدارس اشاره مستقیمی نمی‌کنند. ولی فاصله زمانی فوت شاه‌طهماسب اول تا روزگار سلطنت شاه‌عباس اول و حادثه سبزوار یعنی از سال ۹۸۴-۱۰۰۴ ق بیست سال بود که زمان چندان طولانی برای تغییرات اجتماعی نیست. دارالایتام‌ها نیز در اکثر شهرها بودجه جداگانه با نیروی انسانی مخصوص داشتند، لذا به نظر نمی‌رسد به این سرعت چنین مراکز آموزشی و پرورشی از بین رفته باشند؛ بنابراین، نمی‌توان با قاطعیت گفت چون منابع دوره مورد بحث به آن اشاره نکرده‌اند پس وجود نداشته است. بلکه به احتمال زیاد با توجه به جنگ‌های مکرر داخلی و خارجی در عصر صفوی، این مراکز به کارایی و حیات خود ادامه داده‌اند که شاه از امرا و لشکریان که اسب و استر داشتند می‌خواهد کودکان بی‌سرپرست را

با خود ببرند و احتمالاً در شهرهای دیگر برای تربیت و حمایت‌های اجتماعی به چنین مراکزی بسپارند. در کنار کودکان، زنان شوهرمرده نیز مشمول فرمان شاه و انتقال بودند. گمان می‌رود در آن زمان به افرادی با این شرایط از موقوفات یا درآمدهای دیوانی مبالغی پرداخت و از آن‌ها حمایت می‌شد، و گرنه سپاهیان که وظیفه آن‌ها رزم و جنگاوری بود چرا باید بازماندگان آسیب‌پذیر جنگ را با خود ببرند مگر اینکه دستور داشتند آن‌ها را به چنین مراکزی بسپارند. این احتمال را فرمان وقف شاه‌عباس و شروط آن در سال ۱۰۱۴ق تا حد زیادی تأیید می‌کند:

«... شرط فرمودند که نصف حاصل اجاره موقوفات مذکوره در وجه وظیفه و ارتزاق و مدد معاش سادات عالی‌درجات بنی‌حسین... صرف نمایند خواه مرد خواه زن. به شرط آنکه وظیفه و سیورغال و مواجب نداشته باشند و شیعه امامی اثناعشری باشند و شرط زن آن است که بیوه باشد یا بکری که هنوز در حباله زوجیت احدی درنیامده باشد و چون اختیار شوهر نماید دیگر چیزی به او ندهند...» (شاملو، ۱۳۷۱: ۱۹۰).

اگر چنین وقفی ده سال بعد از بحران سبزواری انجام شده است، به‌رغم عدم اشاره مورخان به چنین تصمیمی از سوی شاه برای حمایت از زنان شوهرمرده این شهر که قاعدتاً همگی شیعه‌مذهب بودند، به‌احتمال زیاد، با وجود چنین قراینی، بایستی تدبیر مشابه یا موقوفه‌هایی برای سرپرستی و حمایت از آن‌ها وجود داشت و گرنه چرا سربازان بایستی آن‌ها را با خود می‌بردند.

از دیگر اقدامات برای تقویت روحیه ساکنان مناطق جنگ‌زده، از بین بردن مظاهر حضور دشمن بود مانند اقدامی که پس از بازپس‌گیری تبریز از اشغال عثمانی با ویرانی قلعه عثمانی انجام شد و ده روز طول کشید تا آن را خراب کنند (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۱۳۸۷/۲). بی‌گمان، این اقدام در تقویت روحیه اهالی جنگ‌زده و ایجاد امنیت خاطر آن‌ها مؤثر بود. بازدید شاه از سپاهیان در صفوف منظم یا به‌اصطلاح سان دیدن پس از پایان جنگ و قبل از مرخص کردن سپاهیان، در شهر جنگ‌زده‌ای مانند تبریز (همان: ۸۲۵) از دیگر اقدامات برای تقویت روحیه بازماندگان بود که به نظر می‌رسد نوعی به نمایش گذاشتن توان رزمی سپاه صفوی

برای محافظت از مناطق مورد مناقشه بود. همچنین، برای تقویت روحیه اهالی نگران اردبیل از احتمال حملات عثمانی‌ها به شهر، شاه روز عید فطر پس از انجام مراسم دعا در مقبره شیخ صفی، به آشپزخانه مقبره رفت و پس از بستن پیش‌بندی به کمر با دست خود برای نیازمندان پلو کشید (دلاواله، ۱۳۸۱: ۳۲۴).

#### جدول ۱: مدیریت بحران شاه‌عباس اول در مناطق جنگ‌زده

تشکیل دسته‌های نظامی برای حفاظت از مردم	مدیریت در آستانه بحران	
کوچاندن اهالی به مناطق امن		
اجرای سیاست زمین سوخته		
تقویت اشتراکات و همبستگی‌های مذهبی و تهییج مردم		
به‌کارگیری راهزنان و ارادل در شبیخون‌های شبانه		
نظارت بر روند کوچاندن و اجرای زمین سوخته	مدیریت پس از بحران	
معاذت همان سال و سال بعد از عوارض دیوانی و مالوجهات		تدابیر اقتصادی
جبران خسارت از سوی دیوان اعلی		
تعیین حاکم و تثبیت اوضاع اداری		
حمایت از زنان شوهرمرده		حمایت‌های عاطفی و اجتماعی
سرپرستی اطفال بی‌پدر و مادر		
از بین بردن مظاهر حضور دشمن		
سان دیدن سپاهیان پس از بیرون کردن دشمن		
حضور شاه در میان مردم و کمک‌رسانی به نیازمندان		

#### نتیجه‌گیری

شاه‌عباس اول برای مدیریت بحران مناطق جنگ‌زده و مسیرهای عبور احتمالی یا قطعی دشمن که بیم مخاطرات جانی و مالی برای ساکنان آن وجود داشت، تدابیر و راهکارهایی برای کاستن از مشکلات و آلام مردم اندیشیده بود و نسبت به مناطق درگیر جنگ بی‌تفاوت نبود. بررسی روایت‌های موجود درباره جنگ‌ها، مقایسه و تحلیل قرائن و شواهد نشان می‌دهد برای اسکان و حمایت از آسیب‌دیدگان جنگ، آن‌ها را به منطقه دیگر کوچ می‌دادند. به نظر می‌رسد اقدامات در این زمینه با بررسی دقیق و سنجش ابعاد خسارت‌ها بوده است.

نظارت‌های دقیق زمینه‌ساز جلب همگرایی ساکنان آسیب‌دیده با حکومت بود. شواهد نشان می‌دهد شاه به آسیب‌شناسی مناطق جنگ‌زده توجه داشت و همه ابعاد بحران را در نظر می‌گرفت حتی با اعطای مشوق‌های اقتصادی، زمینه بازگشت جمعیت پراکنده را فراهم می‌کرد. همچنین حکومت به اجرای درست راهکارهای برون‌رفت از بحران و تقویت بنیه اقتصادی مناطق جنگ‌زده و وضعیت روحی و روانی بازماندگان توجه داشت. لذا همه این اقدامات را می‌توان به‌نوعی تقویت حاکمیت و اقتدار حکومت در این مناطق نیز تحلیل کرد. بررسی‌ها نشان می‌دهد علایق مذهبی در تقویت همبستگی مردم نقش بسزایی داشت؛ راهکاری که قبل و بعد از وقوع جنگ از سوی شاه‌عباس، بسیار زیرکانه به کار گرفته می‌شد. استفاده از اشتراکات مذهبی در حملات دشمن یا نفوذ در شهرهای اشغال‌شده در موفقیت مدیریت اوضاع تأثیر انکارناپذیری داشت. همچنین، نبوغ نظامی شاه در مدیریت بحران‌ها و پیروزی‌های وی مؤثر بود حتی عثمانی‌ها را متحیر می‌کرد. از سوی دیگر، سیاست تمرکزگرایی در تسریع مدیریت‌ها و کارآمدی راهکارها بی‌تأثیر نبود. شاه برای مدیریت کارآمدتر مناطق جنگ‌زده از هر امکانی سود می‌برد و می‌کوشید اوضاع اداری و سیاسی شهرهای آسیب‌دیده را تثبیت کند. از این‌رو، بنا بر شواهد ارائه‌شده، با توجه به مشکلات داخلی و خارجی و امکانات نظامی دو طرف، شاه‌عباس اول در مدیریت بحران‌ها و مصائب ناشی از جنگ به‌نسبت مدبرانه‌تر عمل کرده است.

## منابع

## کتاب‌ها

- ابوبکر بن عبدالله (۱۳۸۷)، *تاریخ عثمان پاشا (تاریخ یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز ۹۹۳-۹۹۸ق)*، نصرالله صالحی، تهران، طهوری.
- اسکندریبیک (۱۳۸۷)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، ایرج افشار، ج ۱-۳، تهران، امیرکبیر.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳)، *نقاوه‌الآثار*، احسان اشراقی، تهران، علمی.
- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی، (۱۳۷۷)، *تاریخ عثمانی*، ایرج نوبخت، ج ۳، تهران، کیهان.
- تاجیک محمدرضا (۱۳۷۹)، *مدیریت بحران: نقدی بر شیوه‌های تحلیل و تدبیر بحران در ایران*، تهران، فرهنگ گفتمان.
- جنابذی، میرزاییک (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، موقوفات محمود افشار.
- حسینی استرآبادی، حسین بن مرتضی (۱۳۶۶)، *تاریخ سلطانی*، احسان اشراقی، تهران، علمی.
- حسینی و همکاران، مازیار (۱۳۸۷)، *مدیریت بحران*، تهران، مؤسسه نشر سپهر.
- دلاواله، پیتر (۱۳۹۰)، *سفرنامه پیتر و دلاواله*، شجاع‌الدین شفا، تهران، علمی.
- روملو، حسن (۱۳۸۹)، *احسن‌التواریخ*، عبدالحسین نوایی، ج ۲، تهران، اساطیر.
- شاردن، ژان (۱۳۴۵)، *سیاحتنامه شاردن*، محمد عباسی، ج ۸، ۴، تهران، امیرکبیر.
- شاملو، ولی قلی بن داود (۱۳۷۱)، *قصص‌الخاقانی*، حسن سادات ناصری، تهران، وزارت ارشاد.
- شاو، استانفورد جی (۱۳۷۰)، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، محمود رمضان زاده، ج ۱، مشهد، آستان قدس.
- سلانیک، مصطف (۱۳۸۹)، *تاریخ سلانیک*، نصرالله صالحی، تهران، طهوری.
- فلور، ویلم (۱۳۴۹)، *تاریخچه مالی - مالیاتی از صفویه تا پایان قاجاریه*، مرتضی کاظمی یزدی، تهران، نشر تاریخ ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، *دیوان و قشون در عصر صفوی*، کاظم فیروزمندی، تهران، آگه.
- فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا (۱۳۶۳)، *سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، غلامرضا سمیعی، تهران، نو.
- ملک‌شاه حسین سیستانی (۱۳۸۹)، *احیاءالملوک*، منوچهر ستوده، تهران، علمی.
- منجم یزدی، ملاجلال‌الدین (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، سیف‌الله وحیدنیا، تهران، وحید.

- منز، بناتریس فوربز (۱۳۹۰)، *قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری*، جواد عباسی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- منشی قمی، احمدبن حسین (۱۳۸۳)، *خلاصه‌التواریخ*، احسان اشراقی، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران و موسسه انتشارات و چاپ.
- میرزا سمیعا، محمد سمیع (۱۳۷۸)، *تذکره‌الملوک*، تهران، امیرکبیر.
- واله اصفهانی (۱۳۷۲)، *خلد برین*، میرهاشم محدث، تهران، موقوفات افشار.

#### مقاله‌ها

- آقاجری، هاشم، مشفق‌فر، ابراهیم (۱۳۸۹)، «تحلیل استراتژی نظامی ایران و مؤلفه‌های آن در عصر شاه‌عباس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸ق)»، *پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ*، ش ۴، س ۱.
- پورمحمدی املشی، نصرالله (۱۳۸۸)، «اوضاع اجتماعی و اقتصادی تبریز عصر صفوی»، *فصلنامه تاریخ ایران و اسلام دانشگاه الزهراء*، ش ۱، س ۱۹.
- پیران، پرویز (۱۳۸۲)، «جامعه‌شناسی مصائب جمعی و نقش آن در مدیریت بحران ناشی از حادثه»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، سال سوم، ش ۱۱.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۹۱)، «نگرشی بر سازمان سپاه در عصر شاه‌عباس اول صفوی»، *پژوهش‌نامه تاریخ*، ش ۲۹، س ۸.
- رضوانی، حمیدرضا (۱۳۸۵)، «مدیریت بحران سازمانی»، *ماهنامه تدبیر*، ش ۱۷۰.
- سمسار، محمدحسن (۱۳۴۶)، «اسناد و مکاتبات تاریخی: فرمان‌نویسی در دوره صفویه»، *بررسی‌های تاریخی*، ش ۱۲.
- عربخانی، رسول (۱۳۸۷)، «جنگ‌های ایران و عثمانی در عهد شاه محمد خدابنده با تکیه بر تاریخ عثمان پاشا»، *نامه تاریخ پژوهان*، ش ۱۵، س ۴.
- گلشنی، عبدالکریم (۱۳۴۹)، «تشکیلات آموزشی ایران در دوره صفویه»، *خرد و کوئشش*، دوره اول، دوره دوم دفتر اول.
- مجربی، حسن (۱۳۹۶)، «نقش تعلیم و تربیت شیعی در انسجام و دفاع از مرزهای ایران در دوره صفویه»، *فصلنامه علوم و فنون مرزی*، ش ۴، س ۸.
- ملایی، مصطفی (۱۳۹۰)، «بررسی اوضاع نا آرام خراسان در کشاکش تاخت و تازهای ازبکان و لشکرکشی‌های شاه‌عباس اول با تکیه بر شهر مرزی مرو»، *فصلنامه تاریخ پژوهی فردوسی مشهد*، ش ۴۹.



## منابع عثمانی

- Peçevi, İbrahim efendi (1283), *Peçevi Tarihi*, II, İstanbul: Matbaa-i Amire.
- Naima, Mustafa (1147), *Tarih-i naima*, İstanbul: İbrahim Müteferrika Matbaası.





فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و چهار، پاییز ۹۹، صفحات ۷۳-۹۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۱/۱۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۸/۰۶

## بررسی علل انتخاب و تداوم بوشهر به‌عنوان پایگاه نمایندگی کمپانی هند شرقی بریتانیا در خلیج فارس

زیبا غفوری<sup>۱</sup>

حمید حاجیان‌پور<sup>۲</sup>

### چکیده

تجار کمپانی هند شرقی در آغاز قرن ۱۷م موفق شدند سرزمین هندوستان را به پایگاه تجاری خود تبدیل کنند و مدت کوتاهی بعد، آن سرزمین را تحت سیطره خود درآوردند. در این راستا هندوستان به پایگاه مهمی برای به دست گرفتن تجارت منطقه توسط کمپانی هند شرقی بریتانیا تبدیل شد. خلیج فارس یکی از بهترین بازارها برای کالاهای کمپانی هند شرقی به شمار می‌آمد. از این رو کمپانی تمام تلاش خود را برای به دست آوردن بازار این منطقه به کار برد؛ و نهایتاً در آغاز دوره زندیه موفق شد موقعیت خود را در منطقه تثبیت کند. کمپانی هند شرقی بریتانیا، بندر بوشهر را به‌عنوان پایگاه تجاری خود در منطقه برگزید و تا حدود دو قرن بعد، تمام تلاش خود را برای حفظ پایگاه مذکور به کار برد. این پژوهش علل انتخاب بوشهر را به‌عنوان مرکزیت فعالیت نمایندگی کمپانی هند شرقی بریتانیا مورد بررسی قرار داده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که عمق مناسب سواحل شمالی نسبت به سواحل جنوبی، وجود دولت‌های متمرکز و صلح و امنیت سواحل شمالی، وجود امکانات و منابع پس‌کرانه‌ای همچون آب شیرین، حمایت دولت‌های داخلی ایران، بازار ارزشمند ایران برای ماهوت انگلیسی و امکان ایجاد بندرگاه و لنگر انداختن کشتی‌ها در کرانه‌های شمالی، منجر به گزینش پایگاه کمپانی در ساحل شمالی خلیج فارس شد؛ در ادامه در کنار وجود تمامی مزیت‌های فوق در بوشهر، وجود ساختار اداری، اقتصادی و سیاسی در این شهر، منجر به گزینش نهایی و تداوم بندر بوشهر به‌عنوان پایگاه نمایندگی آن شرکت گردید.

**واژگان کلیدی:** کمپانی هند شرقی، بریتانیا، بوشهر، خلیج فارس، تجارت.

ghafory.ziba@gmail.com  
hhajianpour@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه شیراز، شیراز، ایران  
۲. دانشیار دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)

## ***Investigating the Reasons for the Selection and Continuation of Bushehr as the Representative Office of the British East India Company in the Persian Gulf***

Z. Ghafouri<sup>1</sup>

H. Hajianpour<sup>2</sup>

### **Abstract**

East India merchants in the early 17th century succeeded in turning India into their trading base and soon after took control of the land. In this regard, India became an important base for the British East India Company to take over the trade of the region. The Persian Gulf was one of the best markets for East India Company goods. Therefore, the company made every effort to gain the market share in this area; finally, at the beginning of the Zandieh period, it succeeded in stabilizing its position in the region. The British East India Company chose the port of Bushehr as its commercial base in the region and until about two centuries later, made every effort to maintain the base. This study examines the reasons for choosing Bushehr as the center of activity of the British East India Company. Findings indicate that the appropriate depth of the northern coasts in comparison with the southern coasts, the existence of centralized governments and peace and security of the northern coasts, the existence of facilities and resources such as fresh water, support of Iranian domestic governments, valuable Iranian market for British mahout, the possibility of establishing a port and the anchoring of ships off the north coast led to the selection of a company base on the north coast of the Persian Gulf. In addition to all the above mentioned advantages in Bushehr, the existence of administrative, economic and political structures in this city led to the final selection and continuation of Bushehr port as a representative base of the British East India Company.

**Keywords:** East India Company, Britain, Bushehr, Persian Gulf, Trade.

---

1 . PhD student of Shiraz University, Shiraz, Iran

ghafory.ziba@gmail.com

2 . Associate Professor Shiraz University, Shiraz, Iran (Corresponding Author)

hhajianpour@yahoo.com

## مقدمه

تحت تأثیر حوادث و اندیشه‌های رنسانس و اکتشافات جغرافیایی در اروپا، قدرت کلیسا اضمحلال یافت و دولت‌ها به جای کلیسا، قدرت را به دست گرفتند. هم‌زمان با کشف آمریکا و ورود فلزات گران‌بها به بازارهای اروپا، تجارت دگرگون شد؛ دگرگونی‌های اقتصادی و سیاسی، اندیشه‌ها را نیز متأثر ساخت و مردم خود را از قیدوبند کلیسا رها ساختند. امکان‌پذیری کسب سود و درآمد افزون‌تر، جهت افزایش بهبود زندگی، باعث شد مردم برای کسب منافع شخصی مشتاق‌تر شوند و از سوی دیگر، اکتشافات جغرافیایی افراد را به رهایی از نظام‌های بسته و دست‌وپاگیر جامعه و استقلال فردی سوق داد؛ بدین ترتیب اصول قرون وسطا فرو ریخت و ثروت‌اندوزی و به دنبال آن اهمیت فرد و لزوم برخورداری از لذات دنیوی مطرح شد؛ در این میان مکتب مرکانتیلیسم ظهور کرد؛ یعنی درست زمانی که دولت‌ها در جستجوی ثروت و افراد در اندیشه گردآوری مال و کار بهتر بودند.

مرکانتیلیسم (قرن ۱۶ تا پایان قرن ۱۸م) به نظامی اطلاق می‌شود که بازتاب‌دهندهٔ ایدئولوژی سرمایه‌داری تجارت است. آن‌ها به توسعه اقتصاد ملی علاقه‌مند و مدافع دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی بودند و در پی ثروتمندتر و قدرتمندتر ساختن کشور خود نسبت به کشورهای دیگر، به دست آوردن ثروت دیگر کشورها را مجاز می‌دانند. در عصر مرکانتیلیستی نسبت به استثمار و استعمار آگاهی پدید آمد. در این مکتب تجارت به‌ویژه تجارت خارجی به هسته اصلی اقتصاد بدل شد. مرکانتیلیست‌ها به برپایی شرکت‌های تجاری در کشورهای ضعیف و تحت نفوذ معتقد و به دست آوردن مستعمرات برای تهیه مواد خام ارزان و بازارهای فروش را از وظایف دولت می‌شمردند. این سیاست به استعمار و رفتار استعماری کمپانی‌ها در ممالک مستعمره انجامید. بدین ترتیب استعمار در قرون ۱۶ تا ۱۹م مورد توجه دول اروپایی قرار گرفت؛ اما جنبه‌های اقتصادی استعمار، بدون جنبه‌های سیاسی و نظامی نمی‌توانست دوام یابد. کشورهای استعمارگر به‌زودی دریافتند برای تداوم بهره‌کشی لازم است بر جوامع مستعمره نظارت سیاسی داشته باشند؛ بدین ترتیب لزوم حمایت نظامی سیاسی دولت‌ها مطرح شد و دولت‌ها به‌زودی به حمایت از تجار و شرکت‌ها پرداختند.

نخستین مراحل استعمار جستجوی پایگاه دریایی و بازرگانی توسط تجار و کمپانی‌ها بود. در آن ایام تجار تنها به خرید کالاهای تولید بومی منطقه مستعمره یا تحت نفوذ و دخالت

مبادرت ورزیده و هیچ‌گونه غرض توسعه‌طلبی و تملک ارضی نداشتند، بلکه هدفشان تنها حفظ مراکز تجاری و پایگاه‌های خود بود؛ اما به‌مرورزمان خواهان مقادیر بسیار زیادتری از کالای موردنظر خود شدند؛ لذا مراحل مختلف استعمار را تکمیل کرده و به استثمار کامل ملت‌ها و سرزمین‌ها، با کمک نیروی نظامی و حمایت دولت متبوع خود، روی آوردند. سیر تسلط و استعمار بریتانیا بر هندوستان نیز بر همین منوال شکل گرفت. در راستای ورود کمپانی هند شرقی به سرزمین هندوستان، خلیج فارس از جهت منافع پرسود تجارت در این منطقه و به دلیل اهمیت استراتژیک آن برای حفظ هندوستان در مقابل رقبا، اهمیت فوق‌العاده یافت. بدین ترتیب تجار آن شرکت به خلیج فارس وارد شده و به تدریج امتیازات متعددی به دست آورده و در نهایت بندر بوشهر را به پایگاه تجاری خود تبدیل نمودند. قابل ذکر است در باب این پژوهش تاکنون اثر جامع و کاملی منتشر نشده است؛ مقالات «تحولات اقتصادی و جمعیتی بوشهر» و «جایگاه بندر بوشهر در روابط اقتصادی-سیاسی ایران با انگلستان» اثر عبدالکریم مشایخی، تنها به سیر شکل‌گیری آن بندر از عصر نادرشاه افشار، روند ورود کمپانی به خلیج فارس و در نهایت شکل‌گیری نمایندگی بوشهر سخن گفته‌اند. در این آثار هیچ توجهی به علل گزینش بوشهر صورت نگرفته است؛ اما نویسندگانی همچون ویلم فلور، صفورا برومند و کوک (Cook) این موضوع را، هرچند کوتاه و مختصر موردتوجه قرار داده‌اند. باین‌حال هیچ‌یک به‌صورت ویژه و همه‌جانبه بدان پرداخته‌اند. از این‌رو پرداختن به پژوهش حاضر به علت وجود خلأ در این مورد اهمیت و ضرورت می‌یابد.

پژوهش حاضر بر آن است، به پاسخگویی سؤالات زیر بپردازد: سواحل شمالی خلیج فارس در سیاست تجاری کمپانی هند شرقی بریتانیا دارای چه مزیت‌هایی بود؟ و علل انتخاب بندر بوشهر از سوی کمپانی، به‌عنوان پایگاه تجاری چه بود؟ و در نهایت دلایل تداوم آن نمایندگی در بندر بوشهر، بر پایه کدام مزیت‌ها و سیاست‌ها بوده است؟

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای بر آن است تا علل و چگونگی گزینش بندر بوشهر به‌عنوان پایگاه نمایندگی تجاری کمپانی هند شرقی بریتانیا و سپس تداوم آن را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد.

## روند ورود کمپانی هند شرقی به خلیج فارس و تأسیس نمایندگی در بوشهر

کمپانی هند شرقی بریتانیا پس از شکست مغولان هند در برابر نادرشاه افشار، حوزه فعالیت خود را در آن سرزمین بیش‌ازپیش گسترش داد (توکلی، ۱۳۸۵: ۲۸) و تا اوایل قرن ۱۸م کمپانی موفق شد سراسر هندوستان را تحت استیلا درآورد (بوندارفسکی، ۱۳۶۱: ۴۵). عاملی که در رشد و گسترش کمپانی تأثیر بسزا داشت، حمایت بی‌دریغ دولت بریتانیا از شرکت در تمامی زمینه‌ها بود؛ ناوگان دریایی دولت بریتانیا همواره پشتیبان شرکت بود و در مواقع لزوم نیز به نفع آن وارد جنگ می‌شد (ثقفی، ۱۳۷۵: ۳۲-۳۱). سفرا و کنسول‌های دولت بریتانیا در سرزمین‌هایی که کمپانی در آن‌ها فعالیت داشت توسط کمپانی انتخاب یا تأیید می‌شدند (شاردن، ۱۳۳۶: ۳۰/۱).

خلیج فارس و کرانه‌های آن، از مراکز توجه و نفوذ کمپانی در شرق بود. این کمپانی در سال ۱۰۲۶/۱۶۱۶م ق به خلیج فارس وارد و به نفوذ در تجارت منطقه پرداخت (lorimer, 1915: 1314). سابقه حضور طولانی‌مدت بریتانیا در خلیج فارس، حاکی از اهمیت این آبراه برای بریتانیا و کمپانی هند شرقی است. کارکرد مهم خلیج فارس در سیاست هند بریتانیا، اهمیت آن در تأمین مسیر ارتباطی میان هندوستان و انگلیس بود. مسیر خلیج فارس، فاصله میان بریتانیا و هند را به مدت ۶ ماه کوتاه‌تر می‌ساخت. پیش از آن به سبب وجود دولت عثمانی، انگلیسی‌ها مجبور بودند از راه دماغه امید نیک با کشورشان در ارتباط باشند که گاه ۲ سال طول می‌کشید؛ اما در قرن ۱۸م مسیر بصره-بغداد-سوریه گشوده شد (پاتر، ۱۳۹۳: ۴۲۱)؛ اما بیش از هر چیز، خلیج فارس برای بریتانیا، یکی از مرزهای امپراتوری هند بود؛ بریتانیا خلیج فارس را به‌عنوان دروازه هندوستان، کمربند ایمنی و راه ارتباطی سریع می‌نگریست. از سوی دیگر خلیج فارس می‌توانست منشأ خطراتی برای موقعیت کمپانی در هند باشد. نکته دیگر بازار سودمند خلیج فارس برای کمپانی هند بریتانیا بود. سود فراوان حاصل از تجارت خلیج فارس و دادوستد دیرینه هندی‌ها در خلیج فارس، بریتانیا را ملزم به حمایت از منافع بازرگانی اتباع خود می‌ساخت (همان، ۴۲۰).

نخستین تماس جدی کمپانی با خلیج فارس در قالب یک واحد تجاری به‌عنوان شاخه‌ای از شرکت هند شرقی بریتانیا در جاسک شکل گرفت. کمی بعد شاه‌عباس اول صفوی، فرمان

آزادی تجارت برای تجار بریتانیا را صادر نمود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲ / ۹۶۱-۹۶۰). کمپانی با همکاری با شاه‌عباس در اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس (۱۶۲۲م/۱۰۳۲ق)، به امتیازات گسترده‌تری دست یافته و مرکز تجاری خود را به بندرعباس منتقل نمود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲ / ۹۶۱-۹۶۰). پس مرگ شاه‌عباس، کمپانی در رقابت با شرکت‌های تجاری هلند و فرانسه مجبور به ترک بندرعباس و رفتن به بصره شد (lorimer, 1915: 47-49)؛ اما همچنان نقطه تمرکز شرکت بر سواحل شمالی خلیج فارس و کسب بازارهای آن منطقه بود (پاتر، ۱۳۹۳: ۴۱۹). با روی کار آمدن نادرشاه ایران رو به آرامش نهاد و با توجه به اهمیت ویژه خلیج فارس در سیاست‌های وی، کمپانی موفق به ارتقاء موقعیت خود در منطقه گردید. در این زمان بیش از یک‌چهارم کل صادرات شرکت هند شرقی، به خلیج فارس وارد می‌شد و بندرعباس مجدداً پایگاه تجاری شرکت شد (پری، ۱۳۷۱: ۳۶۱). با روی کار آمدن خاندان زندیه، موقعیت کمپانی در خلیج فارس همچنان رو به ترقی رفت؛ اما در این زمان شرایط بندرعباس به واسطه یاغیگری ایلات، بیش از یک سال بحرانی بود (لوریمر، ۱۳۷۹: ۲۵)؛ اندکی بعد نیز تعدیات نصیرخان لاری شرایط بندرعباس را به بن‌بست کشاند (فلور، ۱۳۸۹: ۱۷)؛ بر اساس گزارش کنسولگری بریتانیا در کرمان، مسیر تجاری بندرعباس-کرمان نیز دچار مشکلاتی همچون، طولانی بودن مسیر و غارت کاروان‌ها بود. حتی در ابتدای قرن ۲۰م نیز راهزنی و غارت کاروان‌ها مانع گسترش تجارت در آن منطقه بود (اسناد پارلمانی انگلستان (۶)، ۱۳۹۲: ۱۶۰ و ۱۶۳). به گفته لوریمر کنسول کرمان، کاروان‌های تجاری در این مسیر مکرر مورد حمله بلوچ‌ها قرار می‌گرفت (اسناد پارلمانی انگلستان (۷)، ۱۳۹۲: ۱۱۲-۱۱۱).

کلنل مک‌گرگر، یکی از افسران انگلیس نیز در سفرنامه خود از حمله بلوچ‌ها به کاروان‌ها سخن گفته است (مک‌گرگر، ۱۳۶۶: ۱ / ۱۰۹). بر اساس گزارش مأموران بریتانیا، ایل خمسه فارس نیز بندرعباس را مورد تاخت و تاز قرار می‌داد (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۳ و ۵).

از سوی دیگر، رقابت‌های هلند و فرانسه با بریتانیا در آن شهر، کمپانی را مجبور به ترک بندرعباس نموده و راه بوشهر (که از زمان افشاریه رو به ترقی گذاشته بود) و بصره را در

پیش گرفتند (وادالا، ۲۵۳۶: ۶۸). در این میان بوشهر بیشترین بهره را نصیب خود نمود و بیش از دیگر مناطق مورد توجه قرار گرفت (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۴۸). پس از پایان جنگ‌های هفت‌ساله و عقد عهدنامه صلح پاریس (۱۷۶۳/م ۱۱۷۷ق)، موقعیت شرکت در شرق کاملاً تثبیت شد. بدین ترتیب کمپانی بریتانیا یکه‌تاز میدان گردید و زمینه برای فعالیت پررنگ‌تر و همه‌جانبه آن در حوزه خلیج فارس و ایران فراهم شد (amin, 1967: 108).

از این رو عمال کمپانی به مطالعه‌ای همه‌جانبه، جهت انتخاب مناسب‌ترین محل برای برپایی نمایندگی شرکت در خلیج فارس پرداختند. در این راستا پیشنهاد «الکساندر داگلاس» نماینده کمپانی در بندرعباس مورد توجه قرار گرفت. داگلاس در سال ۱۷۶۱/م ۱۱۷۵ق در حال بازگشت از بصره به بندرعباس، به دعوت شیخ بوشهر، از بوشهر بازدید نمود. او با شیخ بوشهر ملاقات و مشاهدات خود را همراه با نامه‌ای از شیخ بوشهر، به حاکم بمبئی، جهت باز نمودن باب دوستی و تجارت، به بمبئی ارسال کرد. در گزارش داگلاس، به علل مختلفی همچون حمایت شیخ بوشهر از تجارت و بازرگانی و وجود تجار در این شهر، بوشهر مناسب‌ترین بندر در خلیج فارس برای تجارت محسوب شده است؛ به عقیده داگلاس، با توجه به شخصیت قوی شیخ بوشهر، امنیت شهر، موقعیت مناسب طبیعی-دفاعی بندر از جهت ارتباط با دریا و تجهیز مناسب بخش خشکی با دیوار و توپ، این بندر از جهات بسیار، موقعیت تبدیل شدن به پایگاه کمپانی در خلیج فارس را داراست (amin, 1967: 63-71).

(the cambridge history of Iran, 1991: 7/ 361).

در نامه‌ی ضمیمه‌شده شیخ نصر نیز از تمایل وی نسبت به ورود شرکت به بوشهر و تأسیس نمایندگی در آن شهر سخن گفته شده و وعده معافیت گمرکی به تجار کمپانی داده شده بود؛ در نامه‌ی شیخ نصر برای ترغیب بیشتر حاکم بمبئی، از منتهی شدن تمام جاده‌های ایران به بوشهر، وجود امنیت در جاده‌های ایران و نیز مرکزیت تجاری آن بندر در سواحل شمالی و جنوبی سخن گفته شده است (Saldanha, 1986: 1/ 153)؛ باین‌حال به سبب پاره‌ای موارد خاص، برپایی نمایندگی در بوشهر همچنان معوق ماند؛ کمی بعد با ارسال نامه‌ی دیگری از سوی شیخ نصر به بمبئی، ویلیام اندرو پرایس، نماینده شرکت در بصره به‌عنوان فرمانده کل ملت بریتانیا در خلیج فارس، مأمور بازدید از بوشهر و در صورت لزوم عقد قرارداد

با شیخ شد. پرایس در ۱۷۶۳م/۱۱۷۷ق با شیخ نصر قراردادی منعقد نمود. بر اساس قرارداد که به تأیید کریم‌خان نیز رسید، مقرر شد تا زمان حضور بریتانیا در بوشهر، اجازه تأسیس نمایندگی به هیچ‌یک از دول اروپایی داده نشود و حق انحصاری تجارت کالای پشمی به بریتانیا واگذار و نیز شرکت از پرداخت هرگونه عوارض و گمرک معاف گردید (پری، ۱۳۷۱: ۳۶۵). بر اساس این معاهده کمپانی می‌توانست یک پایگاه بزرگ تجاری در بوشهر تأسیس کند؛ از این رو زمینی برای تأسیس نمایندگی به عمال کمپانی در بوشهر اختصاص داده شد (سدیدالسلطنه، ۱۳۴۲: ۶۳۲). بدین ترتیب در دهه اول نیمه دوم قرن ۱۸م/۱۲ق بوشهر به محل نمایندگی شرکت هند شرقی در خلیج فارس تبدیل شد.

نمایندگی کمپانی در بوشهر از سال ۱۷۶۳م/۱۱۷۷ق به دلیل امتیازات گسترده و نیز به سبب برقراری امنیت در راه‌های ایران رو به ترقی نهاد؛ اما کمتر از یک دهه بعد به دلیل بروز مشکلاتی میان کمپانی و کریم‌خان، روابط طرفین تیره و در سال ۱۷۶۹م/۱۱۸۳ق آن‌ها نمایندگی بوشهر را به مقصد بصره ترک و تا ۶سال بعد این مرکز متروک ماند (saldanha, 1986: 1/25). با رفع مشکلات سابق و بازگشت آرامش و امنیت به حوزه شمال غربی خلیج فارس و سپس با شیوع طاعون در بصره در سال ۱۷۷۳م/۱۱۸۷ق، موقعیت آن بندر که پس از تعطیلی نمایندگی بوشهر تنها نمایندگی فعال شرکت در خلیج فارس بود به شدت متزلزل شد به گونه‌ای که فعالیت آن نمایندگی به مدت یک سال متوقف و کارکنان آن به بمبئی و کویت نقل مکان نمودند. حدود یک سال بعد نیز با محاصره بندر بصره توسط نیروهای کریم‌خان این وضعیت تشدید شد (lorimer, 1987: 1/155-166). تجار کمپانی که در محاصره بصره، به سمت طرف پیروز جنگ متمایل شده بودند، مدتی بعد با تصرف بصره توسط عثمانی، ناچار به بوشهر بازگشتند (ویلسون، ۱۳۶۶: ۲۱۶).

بنابراین با توجه به برخورداری مجدد شرکت از امتیازاتی که سابقاً کریم‌خان زند در سال ۱۷۶۳م/۱۱۷۷ق به آن‌ها داده بود، مقدمات مذاکرات و بازگشایی مجدد نمایندگی بوشهر فراهم شد و در سال ۱۷۷۵م/۱۱۸۹ق نمایندگی بوشهر فعالیت خود را از سر گرفت (lorimer, 1987: 1/275&290). از این پس بریتانیا با وجود مشکلات و موانع مختلف، نمایندگی بوشهر را به مدت یک‌صد و پنجاه سال حفظ کرده و آن بندر را به‌عنوان برترین و مهم‌ترین پایگاه خود در خلیج فارس برگزید (سیوری، ۱۳۷۷: ۷۰).



## علل انتخاب پایگاه نمایندگی در سواحل شمالی خلیج فارس

در توضیح علل و زمینه‌های پایه‌گذاری نمایندگی تجاری و سپس پایگاه سیاسی-نظامی کمپانی هند شرقی بریتانیا و دولت هند انگلیس در سواحل شمالی خلیج فارس، موارد مختلفی قابل بررسی است که در ادامه به توضیح و شرح هریک پرداخته خواهد شد.

تا نیمه دوم سده ۱۸م حوزه خلیج فارس و به‌ویژه ایران، بازاری را تشکیل می‌داد که پذیرای کالاها و فرآورده‌های انگلیس و خصوصاً پارچه‌های پشمی بود که هیچ بازار مشابه و قابل‌مقایسه‌ای با آن در هند وجود نداشت (ستاندیش، ۱۳۸۳: ۱۶۶). سواحل جنوبی خلیج فارس نیز به سبب گرمای شدید، بازار مناسبی برای پارچه‌های پشمی نبود (hayhurst: 2-3). تنها ایران و عثمانی قابلیت موردنظر را دارا بودند؛ نیمه شمالی ایران از سرزمین‌های کوهستانی تشکیل شده بود که حتی در فصول گرم سال نیز آب و هوایی خنک و نیمه سرد داشت؛ بدین ترتیب مناطق مذکور بازاری فوق‌العاده برای فروش پارچه‌های انگلیسی بود.

در باب نظارت دولت مرکزی بر سواحل و سرزمین‌ها نیز باید گفت، ایران اگرچه در فاصله دوره افشاریه تا برآمدن قاجارها دوره‌های آشفتگی و جنگ‌های متعددی را تجربه نمود؛ اما به قدرت رسیدن آل‌مذکور در بوشهر (۱۷۴۰ تا ۱۸۴۹م/۱۱۵۳ تا ۱۲۶۶ق) موجبات پدید آمدن آرامش و سکون را در این شهر فراهم آورد (فلور، ۱۳۸۷: ۲۳). از سوی دیگر، پاشای بغداد (از ایالات دولت عثمانی) نیز به‌شدت حامی تجار بود و زمینه را برای امنیت آنان فراهم می‌نمودند؛ اما سواحل جنوبی، از سرزمین عمان در گلوگاه خلیج فارس تا سرزمین کویت امروزی، متشکل از اتحادیه‌ای از قبایل متعدد عرب بود که گرچه به شیوه سنتی از حکام ایرانی سواحل شمالی تبعیت می‌کردند، اما به‌محض زوال قدرت حکام مناطق شمالی، سر به شورش برداشته و سودای استقلال در سر می‌پروراندند. از طرف دیگر یکی از راه‌های درآمد این مردم دزدی دریایی بود؛ کرانه‌های جنوبی، از عمان، سرزمین‌های اتحادیه قواسم در حدود قطر امروزی، سرزمین قطر و بحرین متشکل از مردمانی جنگجو و نافرمان بود که مدام با یکدیگر و قبایل همسایه در جنگ بوده و نیز به دزدی دریایی مبادرت می‌ورزیدند (برومند، ۱۳۸۱: ۱۵-۱۶). با این تفاسیر سرزمین‌های آشفته و نابسامان جنوبی هرگز برای تجار و بازرگانان که از هیچ امری به اندازه صلح و امنیت سود نمی‌بردند، نه‌تنها موردتوجه و جذاب نمی‌نمود، بلکه منطقه‌ای بسیار خطرناک بود.

اما آنچه شاید بیش از موارد پیشین در این باره مهم و قابل بررسی است، زمینه ایجاد بندرگاه، لنگرگاه و بارانداز برای کشتی‌های تجاری بود. خلیج فارس دریایی کم عمق است؛ بیشترین عمق آب خلیج فارس از ۹۲ متر تجاوز نمی‌کند. عمق آب در حدود سه چهارم خلیج فارس، کمتر از ۳۶ متر و در یک چهارم بقیه به سختی به ۷۳ متر می‌رسد. البته عمق آب در نقطه‌ای نزدیک به راس‌المسندم به میزان ۱۸۲ متر نیز گزارش شده که عمومیت ندارد (افشار، ۱۳۷۶: ۲۰). عمیق‌ترین نقطه خلیج فارس در نقاط مرکزی آن در حدود ۹۳-۹۲ متر است؛ مناطق عمیق عمدتاً در اطراف جزایر ابوموسی، تنب بزرگ، لاوان و فارسی قرار دارند. به‌طور کلی عمق قسمت‌های شرقی میان ۸۰-۵۰ متر و در قسمت‌های غربی ۳۰-۱۰ متر است (اسدی، ۱۳۶۸: ۱۱)؛ در واقع سواحل و کرانه‌های خلیج فارس در تمام جهات کم عمق است و اگرچه در محیط‌های ساحلی آن به اعماقی در حدود ۴۰ متر نیز برخورد می‌شود، ولی آن‌ها گودال‌ها و حفره‌های کوچک و محدودند که در کنار ساحل ایجاد گردیده و نمی‌تواند معرف میزان واقعی آن قرار گیرند. متوسط ژرفا در مناطق ساحلی بین ۱۸ تا ۲۰ متر است (افشار، ۱۳۷۶: ۲۱-۲۰)؛ عمق آب در سواحل شمالی (ایران)، به سمت جنوب (شیخ‌نشین‌های سواحل جنوبی) به تدریج کاهش یافته و به حدود ۲۵ تا ۲۰ متر می‌رسد. در سواحل شبه‌جزیره عربستان، عمق آب از دیگر نقاط خلیج فارس کمتر است. بدین ترتیب کشتیرانی و ایجاد بندر و اسکله در سواحل شمالی کم‌خطر و اقتصادی‌تر و بالعکس در سواحل جنوبی پرخطر و هزینه‌بر است (اسدی، ۱۳۸۱: ۸).

سواحل غربی و جنوبی خلیج فارس، از کشور کویت تا سواحل امارات متحده عربی، هیچ‌یک جهت ساخت بندرگاه، پهلو گرفتن و لنگر انداختن کشتی مناسب نیستند. کشور کویت با محدودیت ساحل، از جهت عمق روبه‌رو و سواحل آن همگی شنی است؛ لذا آن کشور برای دستیابی به مناطق عمیق‌تر و ساخت اسکله به اجبار بایست توسط کانال به نقاط عمیق خلیج فارس دست می‌یافت. کمی پایین‌تر از کویت، در خلیج «سلوا» عمق آب در حدود ۱۰ متر است؛ دهانه خلیج «سلوا» توسط بحرین محدود و مسدود شده است. در شرق و غرب بحرین نیز صخره‌ها و تپه‌های زیردریایی و مرجانی به طرز گسترده‌ای همه‌جا را پوشش می‌دهند، به‌گونه‌ای که غالباً کف دریا قابل رؤیت و در مواقع جزر سرزمین‌های وسیع پوشیده از مرجان‌های دریایی، پدیدار می‌شوند. لذا جزیره بحرین خود از نظر دریایی به‌واسطه



پایابی<sup>۱</sup> بودن سواحل و وجود صخره‌های زیردریایی مرجانی محدودیت فراوان دارد. در سواحل قطر نیز اگرچه در ساحل شرقی آن پراکندگی صخره‌های زیردریایی بسیار کمتر است، اما کمی عمق آب سبب شده که قطر در حقیقت بندری که بتواند کشتی‌های بزرگ در آن بارگیری کند نداشته و به‌ناچار به جزایر خود که در محدوده عمق ۲۰ متری دریاست متکی باشد. سواحل امارات متحده عربی نیز کم‌عمق و شنی و غالباً پوشیده از جزایر صخره‌ای ناشی از فعالیت مرجان‌هاست و نیز مناطق وسیع و به‌شدت کم‌عمق که در حوزه جزر و مد هستند و در موقع جزر به خشکی می‌پیوندند (رامشت، ۱۳۶۷: ۵۰-۴۷).

با این تفاسیر سواحل غربی و جنوبی خلیج فارس به جهت عمق ناکافی و وجود صخره‌های مرجانی متعدد و ناهمواری‌های کف دریا، شرایط ایجاد بندر و لنگرگاه را نداشته و در حال حاضر نیز سرزمین‌های مذکور اقدام به ایجاد اسکله و بندرگاه‌های مصنوعی در نقاط دورتر از ساحل و مکان‌های عمیق نموده و یا از جزایر خود به‌عنوان بندر استفاده می‌کنند.

به‌طور کلی مزیت‌ها و امکانات سواحل شمالی نسبت به سواحل جنوبی عبارت بود از: وجود شهرها و روستاها در حاشیه سواحل شمالی و امکان دسترسی به آب و غذا در صورتی که به علت عدم وجود سکونتگاه متعدد در سواحل جنوبی دستیابی به آب شیرین و تازه، کار مشکلی بود؛ ژرفای مناسب سواحل شمالی نسبت به سواحل جنوبی که منجر به سهولت کشتیرانی در سواحل ایران شده است؛ وجود بستر گل‌آلود و مناسب برای لنگر انداختن کشتی‌ها، درحالی‌که سواحل جنوبی به جهت وجود تپه‌های دریایی و مرجانی، خطرات بسیاری برای کشتی‌ها به وجود می‌آورد؛ برخورداری از امتیاز بادهای شمال غربی و امکان حرکت کشتی‌ها در مسیر جریان‌ات دریایی، امکان پهلو گرفتن کشتی‌ها در جزایر متعدد سواحل شمالی که در نقاط عمیق خلیج فارس قرار دارند؛ وجود کوه‌ها و علامات طبیعی برای نشانه‌گذاری کشتی‌ها در سواحل شمالی، درحالی‌که سواحل جنوبی به علت پست و هموار و مسطح بودن فاقد هرگونه کوه و بلندی است (cook, 1990: 260-305).

۱. قسمت کم‌عمق کنار دریا و جایی که به‌خاطر عمق کم، پا به قعر آن برسد را پایاب گویند (عمید، ۱۳۸۸: ۲۴۳).

### مزیت‌های بندر بوشهر

مزیت‌ها و عوامل طبیعی و اجتماعی-سیاسی مختلفی منجر به بهبود شرایط بوشهر، انتخاب آن به‌عنوان پایگاه نمایندگی کمپانی و توسعه آن به سمت یک بندر بین‌المللی گردید.

قرار گرفتن بوشهر در شبه‌جزیره‌ای کوچک و دارا بودن خوری که سبب امنیت کشتی‌ها و قایق‌ها در طوفان‌ها و نیز در مقابله با تهاجمات بود، موجب گزینش نهایی آن بندر مقابل ریشهر گردید. از اواخر دوره نادری ریشهر جای خود را به بوشهر داد و تاریخ جدید این شهر آغاز شد (خورموجی، ۱۳۸۰: ۷۵).

امتیاز ارزشمند دیگر این بندر، لنگرگاه مناسب سواحل و مراکز اقتصادی فعال و پررونق آن بود؛ علاوه بر آن دارا بودن مناطق پس‌کرانه‌ای مستعد در زمینه تولید و صدور محصولات کشاورزی، از طریق بندر بوشهر، بر اهمیت و ارزش این بندر می‌افزود (مؤمنی، ۱۳۹۰: ۳۸۷). در گزارش مأموران بریتانیا ذکر شده اگرچه بارندگی بوشهر و محصولات کشاورزی آن اندک است، اما در دشتستان، شیراز و سایر مناطق فارس بارندگی خوب و محصولات فراوان و رضایت‌بخش بود (گزارش‌های سالانه سر پرسی کاکس سرکنسول انگلیس در بوشهر، ۱۳۷۷: ۲۳). بدین ترتیب به‌راحتی مابحتاج بوشهر تأمین و بخشی از آن نیز صادر می‌گشت.

از طرف دیگر از آنجاکه بندر بوشهر همچون یک شبه‌جزیره از سه طرف به دریا راه داشت، موقعیت بسیار مناسبی نسبت به سایر بنادر موردنظر کمپانی برای بریتانیا داشت. نزدیکی بوشهر به پایتخت زنده، امتیاز ارزشمند دیگر این بندر بود. از این‌رو بوشهر به‌عنوان پایگاه موردپسند کمپانی برگزیده شد (برومند، ۱۳۸۱: ۳۳-۳۲). بدین ترتیب بوشهر، به‌تدریج از آغاز دوران قاجاریه به یکی از مهم‌ترین مراکز تجاری ورود و خروج کالا در ایران بدل شد (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۱۴) و از بندری واقع در مسیر اقیانوس هند به مدیترانه، به یک بندرگاه فعال مبادلاتی تبدیل گردید. کلیه کالاهایی که از اقیانوس هند و بازارهای مجاور آن خریداری می‌شد، در بوشهر تخلیه و به شیراز حمل می‌گردید (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۸)، با افزایش هرج‌ومرج در عراق و استقرار نیروی دریایی بریتانیا در خلیج فارس، بوشهر بیشتر

ترقی کرد. از دیگر عواملی که موجب پیشرفت بیشتر این بندر شد، گشایش کانال سوئز بود که دریای مدیترانه را به دریای سرخ و اقیانوس هند متصل می‌نمود (کرزن، ۱۳۵۰: ۶۸۱/۱).

علاوه بر عوامل طبیعی مهم فوق، علل سیاسی-اجتماعی متنوعی نیز در رشد و توسعه بوشهر تأثیر داشتند؛ با ظهور نادر، مقدمات تبدیل بوشهر به بندری مهم در خلیج فارس فراهم شد. اهداف نادر برای تبدیل بوشهر به عنوان محل ناوگان دریایی ایران در خلیج فارس از دو بعد قابل بررسی و تحلیل است: از یک سو با سامان یافتن بوشهر و تشکیل ناوگان دریایی، ضمن اعمال حاکمیت ایران بر آن منطقه، امکان نظارت مستقیم و تابع نمودن قبایل و ساکنین سواحل شمالی و جنوبی فراهم آمد؛ از سوی دیگر با رونق یافتن بوشهر و تقویت تجارت آن بندر، موقعیت بصره، بندر سوق الجیشی و تجاری عثمانی در دهانه شمالی خلیج فارس تضعیف و موازنه قدرت در منطقه، به سود ایران تغییر می‌یافت (فلور، ۱۳۷۱: ۲۶۸). اگرچه اقدامات نادر در بوشهر با مرگ وی ناتمام ماند، اما انتخاب بوشهر به عنوان محل اصلی برنامه‌های او در خلیج فارس، منجر به شکل‌گیری ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در بوشهر در نیمه دوم قرن ۱۸/م ۱۲ ق گردید. طی سال‌های ۱۷۳۴ تا ۱۷۴۷/م ۱۱۴۷ تا ۱۱۶۰ ق بوشهر از قالب یک بندر محلی با فعالیت‌های محدود، به بندری فعال با پتانسیل اجرایی امور تجاری، نظامی و سیاسی در خلیج فارس تبدیل و سایر بنادر فعال سابق به زیرمجموعه آن بندر تبدیل شدند. این روند با سکنی گزیدن بازرگانان اروپایی و نمایندگان کمپانی‌های اروپایی در بوشهر تقویت و بوشهر در عداد مراکز تجارت بین‌المللی در خلیج فارس درآمد؛ بازرگانان داخلی نیز با برقراری امنیت در کشور و سرکوبی راهزنان و یاغیان در عصر نادری و تمرکز تجار اروپایی در آن بندر، به سمت بوشهر متمایل شدند (برومند، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۰). بر اساس منابع، ورود تجار مناطق پس‌کرانه‌ای همچون تجار شیرازی و یزدی (دستی، ۱۳۸۰: ۵۹) به‌ویژه تجار کازرونی رونق بوشهر را کامل کرد (حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ۱۳۲۳). این امر تحول و تدارک ساختار اقتصادی نوینی را برای بوشهر به دنبال داشت. از سوی دیگر، ثبات حکومت و مناسبات تجاری گسترده شیخ نصر حاکم بوشهر، موجب رونق هرچه بیشتر این شهر گردید (پری، ۱۳۷۱: ۲۲۵).

علاوه بر این، ناامنی سایر مسیرهای تجاری منتهی به مناطق مرکزی ایران، از علل مهم انتخاب بوشهر بود. چنانچه ذکر شد مسیر بندرعباس-کرمان و بندرعباس-شیراز مورد

حمله بلوچ‌ها و ایلات آن مناطق بود (اسناد پارلمانی انگلستان (۶)، ۱۳۹۲: ۱۶۰ و ۱۶۳؛ اسناد پارلمانی انگلستان (۷)، ۱۳۹۲: ۱۱۱-۱۱۲). مسیر خوزستان-اصفهان نیز علاوه بر ناامنی و حملات اعراب ساکن در منطقه (ماساهارو، ۱۳۷۳: ۱۲۷ و ۱۴۹)، از مسیر بوشهر-شیراز طولانی‌تر و از هیچ مرکز تجاری عبور نمی‌کرد (اسناد پارلمانی انگلستان: اسناد کنسولگری انگلستان در اصفهان ۱۹۰۶-۱۹۰۱، ۱۳۹۰: ۲۴۹). از سوی دیگر این مسیر از سایر مسیرهای مذکور برای دسترسی به مناطق مرکزی کوتاه‌تر بود و اگرچه همچون دیگر راه‌ها مورد حمله راهزنان و ایلات قرار داشت (گزارش‌های سالانه سر پرسی کاکس سرکنسول انگلیس در بوشهر، ۱۳۷۷: ۲۵-۲۴)، اما مزایای آن بیش از دیگر مسیرها بود. بدین ترتیب بندر بوشهر به‌عنوان دروازه مسیر تجاری بوشهر-شیراز-اصفهان، با وجود مشکلات عدیده‌ای که در این مسیر وجود داشت مهم‌ترین راه تجاری خلیج فارس به مناطق داخلی ایران بود (مؤمنی، ۱۳۹۰: ۳۸۷-۳۸۶؛ 1 the political residency bushire).

درنهایت لازم است به نقش آرامنه نیز در این باب اشاره نمود. منابع از تأثیرات مهم آرامنه در توسعه و ترقی تجارت و گمرک بوشهر نوشته‌اند. به گواه اسناد سابقه حضور آن‌ها در بوشهر به عصر صفویه باز می‌گردد (علی‌زاده مقدم و همکار، ۱۳۹۷: ۲۱). در دوره نادرشاه به هنگام رونق بوشهر، یک ارمنی به مقام «شه‌بندر یا شاه‌بندر» (که در واقع رئیس ابتدایی گمرک بود) رسید (فلور، ۱۳۶۵: ۸۸). هرچند شیخ نصر آرامنه را از قدرت کنار زد، اما با ورود بلژیکی‌ها به ایران برای سامان دادن گمرک، آن‌ها مجدداً به این علت که اکثراً تحصیل کرده و با قوانین بازرگانی آشنا و نیز این‌که به زبان‌های خارجی مسلط بودند، به استخدام گمرک درآمد و در شغل‌های مختلفی همچون، ریاست، معاونت، مفتشی، مترجمی (سدیدالسلطنه، ۱۳۷۱: ۱۰۸)، تشاله‌چی، حمال‌باشی، پیمانکار تهیه خواروبار، دفترداری و حسابرسی مشارکت داشتند (علی‌زاده مقدم و همکار، ۱۳۹۷: ۳۳-۲۵).

اما در توضیح این نکته که چرا کمپانی پایگاه تجاری خود را در بوشهر قرار داد باید افزود، علاوه بر موارد و مزیت‌های فوق، برای کمپانی هند شرقی و جوامع ساحلی عمدتاً بازرگان و تجارت‌پیشه کرانه‌های خلیج فارس، امنیت مهم‌ترین و اساسی‌ترین نیاز بود. با روی

۱. لنج‌های کوچک محلی بودند که برای حمل بار از کشتی‌های بزرگ و انتقال آن به لنگرگاه یا برعکس از لنگرگاه به کشتی بزرگ استفاده می‌شدند (علی‌زاده مقدم و همکار، ۱۳۹۷: ۳۴).



کار آمدن کریم‌خان زند، ناآرامی‌ها و آشفتگی‌ها پایان یافت و مناطق جنوبی ایران از جمله کرانه‌های خلیج فارس مجدداً روی آرامش به خود دید و به علت علاقه کریم‌خان به تجارت، شرایط مناسبی برای بازرگانان ساحل‌نشین فراهم آمد. علاوه بر مسئله امنیت، وضعیت مناسب سواحل و وجود تشکیلات اداری و شهری بوشهر، نسبت به سایر بنادر و سواحل خلیج فارس در کرانه‌های جنوبی و شمالی، به بوشهر موقعیت ویژه‌ای بخشیده بود. این امر از گزارش‌های متعدد نویسندگان، جهانگردان و مسافران داخلی و خارجی در عصر قاجار مشخص و محرز است. در سال ۱۷۶۵م/۱۷۰۰ق فردی به نام کنیه‌هاوس در گزارشی با عنوان «توصیف سرزمین‌های ساحلی خلیج فارس و مردمان آن»، به توصیف کرانه‌ها و بنادر شمالی و جنوبی خلیج فارس پرداخته است. او منطقه بوشهر را از جهت لنگرگاه و عمق مناسب آب، اقتدار حکومت (مقام دریایی) و ثبات سیاسی، دارا بودن مردمانی تجارت‌پیشه و اهل صنعت ستوده است. بر اساس این گزارش، به جز منطقه بوشهر، خارک و مسقط، دیگر سواحل و بنادر خلیج فارس استعداد لنگرگاه و بندرگاه ندارند یا دارای سواحل کم‌عمق و خطرناک برای کشتی‌ها هستند. از سوی دیگر برخی سواحل نیز دارای مردمانی است که پیوسته در حال جدال با یکدیگر هستند (فلور، ۱۳۷۱: ۱۹۳-۱۷۳).

بدین ترتیب بوشهر در این دوره به یکی از بنادر پرجمعیت خلیج فارس تبدیل شد (فلاندن، ۲۵۳۶: ۳۶۶)؛ جمعیت این شهر به واسطه رونق اقتصادی و تجاری در سال‌های پایانی قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹، از حدود چهار تا پنج هزار نفر (لاخ، ۱۳۶۹: ۱۹۳-۱۹۲) به حدود پانزده تا هجده هزار نفر، در سال ۱۸۳۷م/۱۲۵۳ق رسید (کازرونی، ۱۳۶۷: ۵۵).

### نتیجه‌گیری

تأسیس پایگاه نمایندگی کمپانی هند شرقی در بوشهر به واسطه علل سیاسی اجتماعی و طبیعی مختلفی صورت گرفت. در ابتدا ویژگی‌های طبیعی همچون عمق مناسب سواحل، امکان ایجاد بندرگاه و لنگرگاه، وجود بازار مناسب برای کالاهای پشمی و از سوی دیگر امنیت (علت سیاسی) در سواحل شمالی، منجر به توجه کمپانی نسبت به سواحل شمالی در مقابل سواحل جنوبی گردید؛ در ادامه قابلیت‌های دفاعی بندر بوشهر، سیاست‌های زمامداران عصر موردنظر همچون ایجاد هویت شهری و تشکیلات اداری مالی، سکونتگاه‌های فراوان، کوتاهی مسیر بوشهر- شیراز نسبت به سایر مسیرها برای دسترسی به مناطق مرکزی و

منابع پس‌کرانه‌ای مساعد، به انتخاب نهایی بوشهر در میان دیگر بنادر سواحل شمالی انجامید. در نهایت به‌طور خلاصه حضور اقلیت مهم و تأثیرگذار آرامنه در بوشهر، امارت آل‌مذکور در این منطقه که موجبات امنیت، آرامش و رشد تجارت را در دوره صدساله حکومت خود بر بوشهر فراهم نمودند، نزدیکی به شیراز (پایتخت زندیه)، یکی از مهم‌ترین مراکز تجاری ایران، از جمله مزیت‌هایی بودند که موجب تداوم نمایندگی در این بندر شد.



## منابع

- استندیش، جان (۱۳۸۳)، *ایران و خلیج فارس [فارس] دورنمای گذشته و چشم‌انداز آینده*، ترجمه عبدالرضا سالاربهزادی، تهران، نشر نی.
- اسدی، بیژن (۱۳۸۱)، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها.
- اسدی، بیژن (۱۳۶۸)، *خلیج فارس از دیدگاه آمار و ارقام*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- افشارسیستانی، ایرج (۱۳۷۶)، *جغرافیای تاریخی دریای پارس*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری.
- افشاریزدی، محمود (۱۳۵۸)، *سیاست اروپا در ایران: اوراقی چند از تاریخ سیاسی و دیپلماسی*، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی.
- برومند، صفورا (۱۳۸۱)، *سرکنسولگری بریتانیا در بوشهر (۱۹۱۴-۱۷۶۳م)*، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- بوندرافسکی، گریگوری (۱۳۶۱)، *برتری جویان و امپریالیست‌ها در خلیج فارس*، مترجم ش.م. زمان‌زاده، تهران، ابوریحان.
- پاتر، لارنس. جی (۱۳۹۳)، *تاریخ خلیج فارس از قدیم‌ترین دوران تاکنون*، ترجمه محمد آقاجری، تهران، ققنوس.
- پری، جان (۱۳۶۵)، *کریم خان زند*، ترجمه علی‌محمد ساکی، تهران، فراز.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی.
- ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، محقق و مصحح ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- توکلی، مهران (۱۳۸۵)، *استعمار، استعمارگری، استعمارزدایی جهان سوم*، تهران، نشر نی.
- ثقفی خراسانی، علیرضا (۱۳۷۵)، *سیر تحولات استعمار در ایران*، مشهد، چاپ مهشید.

- حسینی فسایی، حسن (۱۳۷۸)، *فارسانامه ناصری*، به تصحیح منصور رستگاری فسایی، ج ۲، تهران، امیرکبیر.
- خورموجی، محمدجعفر حسینی (۱۳۸۰)، *نزهت‌الآخبار*، تصحیح و تحقیق علی آل داوود، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دشتی، رضا (۱۳۸۰)، *تاریخ اقتصادی-اجتماعی بوشهر*، تهران، پازینه.رامشت، م.ح، (۱۳۶۷)، *جغرافیای طبیعی خلیج فارس*، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی (۱۳۴۲)، *اعلام الناس فی الاحوال بندرعباس*، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱)، *سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان*، استخراج و تنظیم و تحشیه و تعلیقات احمد اقتداری، تهران، جهان معاصر.
- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر (۱۳۸۳)، *وقایع اتفاقیه*، تهران، نشر آسیم.
- سیوری، راجر. ام (۱۳۷۷)، *خلیج فارس از دوران باستان تا اواخر قرن ۱۸ میلادی*، ترجمه حسن زنگنه، بوشهر، مرکز بوشهرشناسی.
- شاردن، ژان (۱۳۳۶)، *سیاحتنامه شاردن*، ج ۱، تهران، امیرکبیر.
- علی‌زاده مقدم، بدرالسادات، ظهراب هاشمی‌پور، «بررسی نقش آرامنه در گمرک بوشهر در دوره قاجار بر اساس اسناد این دوره (۱۲۱۰ تا ۱۳۳۲ ق/۱۷۹۵ تا ۱۹۱۴ م)»، *مجله پژوهش‌های تاریخی*، شماره ۴، شماره پیاپی ۴۰، زمستان ۱۳۹۷.
- عمید، حسن (۱۳۸۸)، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، انتشارات فرهنگ نما.
- فلاندن، اوژن (۲۵۳۶)، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمه حسین نورصادقی، تهران، اشراقی.
- فلور، ویلم (۱۳۶۵)، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، طوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱)، *صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس.

- (۱۳۸۷)، *ظههور و سقوط بوشهر*، ترجمه حسن زنگنه، تهران، طلوع دانش.
- (۱۳۸۹)، *تاریخ بوشهر از صفویه تا زنده،* ترجمه حسن زنگنه، بوشهر، شروع.
- کازرونی، محمدابراهیم (۱۳۶۷)، *تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس: در زمان محمدشاه قاجار ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴ قمری*، [تهران]، موسسه فرهنگی جهانگیری.
- کرزن، جرج. ن. (۱۳۵۰)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، جلد دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کمالی، مریم، «اسناد پارلمانی انگلستان (۶): کرمان (۱۹۱۳-۱۹۱۲)»، *فصلنامه اسناد بهارستان*، شماره اول، بهار ۱۳۹۲.
- کمالی، مریم، «اسناد پارلمانی انگلستان (۷): کرمان (۱۹۱۴-۱۹۱۳)»، *اسناد بهارستان*، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۲.
- کمالی، مریم، «اسناد پارلمانی انگلستان: اسناد کنسولگری انگلستان در اصفهان ۱۹۰۶-۱۹۰۱»، ترجمه مریم کمالی، *فصلنامه اسناد بهارستان*، شماره اول، بهار ۱۳۹۰.
- *گزارش‌های سالانه سرپرستی کاکس سرکنسول انگلیسی در بوشهر (۱۹۰۵-۱۹۱۱ م. ۱۳۳۳ - ۱۳۳۹ ه. ق.)*، (۱۳۷۷)، به اهتمام عبدالکریم مشایخی، تهران، مرکز بوشهرشناسی.
- لاخ، سر ارسکین (۱۳۶۹)، *سفرنامه دریایی لاخ*، ترجمه حسین ذوالقدر، تهران، آناهیتا.
- لوریمر، ج. ج. (۱۳۷۹)، *راهنمای خلیج فارس تاریخ و جغرافیای بوشهر*، ترجمه سید محمدحسن نبوی، شیراز، نوید شیراز.
- ماسهارو، یوشیدا (۱۳۷۳)، *سفرنامه یوشیدا ماسهارو*، به کوشش هاشم رجب زاده، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مک گرگر، سی. ام. (۱۳۶۶)، *شرح سفری به ایالات خراسان و شمال غربی افغانستان*، مترجم مجید مهدی‌زاده، جلد اول، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مؤمنی، فاطمه (۱۳۹۰)، «اهمیت بین‌المللی خلیج فارس در سده‌های ۱۹ و ۲۰ میلادی»، عبدالرسول خیراندیش و مجتبی تبریزنیا، *پژوهشنامه خلیج فارس* (دفتر سوم)، تهران، خانه کتاب.

- والادا (۲۵۳۶)، *خلیج فارس در عصر استعمار*، ترجمه شفیق جوادی، تهران، کتاب سحاب.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۴)، *تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار*، تهران، سمت.
- ویلسون، آرنولد (۱۳۶۶)، *خلیج فارس*، ترجمه محمد سعیدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
  
- Amin, abd al \_ Amir Muhammad, (1967), *British interests in the Persian gulf*, Netherlands.
- Cook, Andrew (1990), *survey of the shores and island of the Persian gulf, 1820-1829*, England, archive editions.
- HayHurst, John, *Foundation of an Empire: The East India Company's Early Trade in Silk and Wool*, Qatar Digital Library, <https://www.qnl.qa/en>.
- Lorimer, john Gordon (1908-1915), *gazetteer of the Persian gulf, oman and central arabia*, 2 vols in 4 pts, Calcutta: superintendent of government printing.
- Saldanha,j.a (1986), *the Persian gulf précis. Persian gulf précis*, vol.1-2.
- *The cambridge history of Iran: vol 7*. New York, cambridge, university press. 1991.
- *The Political Residency, Bushire*, Qatar Digital Library, <https://www.qdl.qa/en/political-residency-bushire>.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و چهار، پاییز ۹۹، صفحات ۹۳-۱۲۰

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۳/۳۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۵/۰۸

## تحلیلی بر تکاپوهای مشروعیت‌یابی جانشینان عضدالدوله در دوره آل‌بویه (۴۴۷-۳۷۲ هـ.ق)

آرمان فروهی<sup>۱</sup>

محمدعلی چلونگر<sup>۲</sup>

اصغر منتظرالقائم<sup>۳</sup>

### چکیده

مشروعیت از جمله مؤلفه‌های اساسی و بنیادین در مناسبات میان حاکمیت و مردم است. تلاش حاکمان در طول تاریخ معطوف بر توجیه قدرت از راه‌هایی بوده است که برای مردم قابل‌پذیرش باشد. حکومت آل‌بویه نیز برای پیشبرد قدرت خود از راه‌های مختلفی برای کسب مشروعیت استفاده کرده است. در پی مرگ عضدالدوله، نیمه دوم حکومت بویه‌پیمان به صحنه کشاکش قدرت‌های داخلی و اختلافات خانوادگی تبدیل شد. با وجود این، حاکمان این دوره به شیوه‌های گوناگون در پی کسب مشروعیت در جهت استحکام پایه‌های قدرت خود برآمدند. مقاله حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای در پی واکاوی و تحلیل تکاپوهای مشروعیت‌یابی حاکمان بویه‌پیمان در دوره پس از مرگ عضدالدوله تا سقوط این حکومت است. پژوهش حاضر می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که امیران آل‌بویه در حدها سال‌های ۳۷۲ تا ۴۴۷ هـ.ق از چه شیوه‌هایی برای کسب مشروعیت بهره می‌گرفتند؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که فارغ از قدرت‌طلبی‌های درون‌خاندانی که بر تاریخ آل‌بویه در این محدوده سایه افکنده است، جانشینان عضدالدوله معیارهایی چون کسب امتیازات سیاسی از خلافت، باستان‌گرایی و توجه به میراث کهن و کارآمدی و تأمین منافع عمومی را برای کسب مشروعیت در این دوره مدنظر داشته‌اند.

**واژگان کلیدی:** مشروعیت، آل‌بویه، خلافت، القاب، باستان‌گرایی، کارآمدی.

arman.forouhi@yahoo.com  
m.chelongar@yahoo.com  
montazer537@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران  
۲. استاد دانشگاه اصفهان، اصفهان ایران (نویسنده مسئول)  
۳. استاد دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

---

---

***An Analysis of the Attempts to Legitimize the Successors of  
Adud al-Dawla in the Buyids Era (372-447 AH)***

A. Forouhi<sup>1</sup>

M. A. Chelongar<sup>2</sup>

A. Montazer Alqaim<sup>3</sup>

**Abstract**

Legitimacy is one of the fundamental components in the relationship between the government and the people. Rulers throughout history have sought to justify power in ways that are acceptable to the people. The Buyid government has also used various means to gain legitimacy to advance its power. Following the death of Adud al-Dawla, the second half of the Buyids' rule became the scene of the internal power struggles and family disputes. Nevertheless, the rulers of this period sought to gain legitimacy in various ways in order to strengthen the foundations of their power. Using a descriptive-analytical method and based on the library studies, this study seeks to analyze the efforts for legitimizing the Buyids rulers in the period after the death of Adud al-Dawla until the fall of this government. The present study tries to answer the question that "what methods did the emirs of the Buyids use to gain legitimacy between the years 372 - 447 (AH)?" Findings indicate that regardless of the domestic ambitions that have overshadowed the history of the Buyids in this era, Adud al-Dawla's successors considered some criteria to gain legitimacy, such as gaining political privileges from the caliphate, paying attention to the ancient heritage, efficiency and securing public interests.

**Keywords:** Legitimacy, the Buyids, Caliphate, titles, Antiquity, Efficiency.

---

1 . PhD student in Islamic History, University of Isfahan, Isfahan, Iran arman.forouhi@yahoo.com

2 . Professor, University of Isfahan, Isfahan Iran (Corresponding Author) m.chelongar@yahoo.com

3 . Professor, University of Isfahan, Isfahan, Iran montazer537@yahoo.com

## مقدمه

دوره عضدالدوله (۳۷۲-۳۳۸ ه‍.ق) در میان حاکمان بویه‌ی دوره اوج و اقتدار به شمار می‌رود. عضدالدوله طی این دوره، ضمن حفظ و کنترل قدرت خلافت عباسی، سعی نمود از جایگاه مذهبی سیاسی این نهاد در جهت ارتقای مشروعیت حکومت خود بهره ببرد. در امور داخلی نیز عضدالدوله به امور رفاهی مردم در قالب ساخت بیمارستان، سد، دارالعلم، کتابخانه، پل و... توجه کرد تا رضایت آن‌ها را از حکومت خود بالا ببرد. این روند در دوره جانشینان وی به قوت سابق تداوم نیافت. اختلافات خانوادگی و قدرت‌گیری نهاد خلافت‌عباسی در دوره جانشینان عضدالدوله (۴۴۷-۳۷۲ ه‍.ق) از جمله مهم‌ترین عواملی بود که این دوره را دستخوش آشفتگی‌هایی از جمله شورش سپاهیان، استقلال‌طلبی حاکمان محلی، نزاع‌های مذهبی و... نمود. قدرت‌طلبی درون‌خاندانی که مهم‌ترین مانع بر سر ثبات سیاسی حکومت آل‌بویه در این دوره بود، با گذر زمان بیشتر شد. این مسئله بویه‌یان را در موضع ضعف نسبت به خلفای عباسی و قدرت‌های تازه‌نفس بیرونی همچون ترک‌های غزنوی و سلجوقی قرار داد. با وجود این به نظر می‌رسد جانشینان عضدالدوله که میراث‌دار قدرت بویه‌یان پیشین بودند، از هر فرصتی برای احیای عظمت گذشته و کسب مشروعیت استفاده می‌کردند.

در ارتباط با مسئله پژوهش حاضر که با محوریت مؤلفه‌های مشروعیت در دوران پس از عضدالدوله شکل گرفته، اثر مستقلی تألیف نشده است. ایمانپور و دیگران در مقاله «بازیابی فرهنگ ایران باستان در دوره آل‌بویه؛ مشروعیت سیاسی حکومت»، ضمن بیان مفاهیم مشروعیت سلطنت در ایران باستان به ذکر مصادیق آن در کل دوره آل‌بویه پرداخته‌اند. مقاله فوق، بیشتر به تأثیر جنبه‌های باستان‌گرایی بر مشروعیت آل‌بویه تا پایان عصر عضدالدوله توجه داشته است و تأثیرگذاری سایر مؤلفه‌هایی همچون نهاد خلافت عباسی در کسب مشروعیت این حکومت را مدنظر قرار نداده است. باون، در مقاله «آخرین امیران آل‌بویه» نیز بیشتر به تاریخ سیاسی خاندان بویه پرداخته و تأکید نویسنده به دنبال ردیابی بویه‌یان در دوران پس از سقوط این حکومت در تاریخ بوده است. حاتمی نیز در کتاب *مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی شیعه جدای از منظری تاریخی*، بیشتر به صورت

نظری به بررسی مبانی مشروعیت در دوران ائمه (ع) و عصر غیبت امام زمان (عج) معطوف شده است. همچنین نظریات عالمان اهل سنت و شیعه در ارتباط با مشروعیت حکومت به تفصیل در این کتاب بحث شده است. گسترده‌گی موضوعی و زمانی پژوهش به نویسنده کمتر اجازه داده است که به دوره آل بویه و عصر جانشینان عضدالدوله بپردازد.

براین اساس پژوهش حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی در پی پاسخگویی به سؤال زیر است:

– جانشینان عضدالدوله در دوره بویه‌یان (۴۴۷-۳۷۲ هـ.ق) چه شیوه‌هایی را برای کسب مشروعیت در پیش گرفتند؟

با توجه به پیشینه فوق و به منظور پاسخ به سؤال پژوهش، این فرضیه به آزمون گذاشته شده است: «به نظر می‌رسد حاکمان بویه‌یی (۴۴۷-۳۷۲ هـ.ق) ضمن بهره‌گیری از شیوه‌های متداول کسب مشروعیت همچون ایرانی‌گرایی و تأمین منافع عامه مردم به خلافت عباسی به عنوان یکی از منابع مشروعیت‌یابی خود توجه داشته‌اند.

بررسی و تحلیل مبانی مشروعیت حکومت آل بویه در دوره ضعف و سقوط این حکومت در نوشتاری جداگانه لازم به نظر می‌رسد. در این پژوهش با بهره‌گیری از روایات تاریخی سعی می‌شود ضمن بررسی مفهوم سیاسی مشروعیت، تکاپوهای مشروعیت‌یابی امرای بویه‌یی در محورهای بهره‌مندی از خلافت عباسی، باستان‌گرایی و اقدامات عام‌المنفعه مورد واکاوی و تحلیل قرار گیرد.

### مفهوم‌شناسی مشروعیت

مفهوم مشروعیت<sup>۱</sup> از جمله مفاهیم پرکاربرد در مباحث جامعه‌شناسی سیاسی به شمار می‌رود. پذیرش یا فرمان‌بری آگاهانه و داوطلبانه مردم از نظام سیاسی و قدرت حاکم را در اصطلاح سیاسی، مشروعیت می‌گویند (ابوالحمد، ۱۳۷۰: ۲۴۴). هرچند از سوی محققان علوم سیاسی تعاریف گوناگونی<sup>۲</sup> برای واژه «مشروعیت» ارائه شده است، اما همه آن‌ها به

1. Legitimacy

۲. برای اطلاع بیشتر از تعاریف «مشروعیت» توسط محققان علوم سیاسی نک به: (وبر، ۱۳۹۷: ۹۳ و ۹۹؛ بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۶-۳۷؛ عالم، ۱۳۸۶: ۱۰۵؛ لاریجانی، ۱۳۷۳: ۱۰)



نوعی به توجیه عقلی اطاعت مردم از زمامداران و اعمال قدرت زمامداران بر مردم باز می‌گردند (کواکبیان، ۱۳۷۸: ۹).

مشروعیت به دلیل تکلیفی که بر مردم جهت تبعیت تحمیل می‌کند و انگیزه‌هایی که برای اطاعت آن‌ها ایجاد می‌نماید، زمینه تبیین اطاعت را فراهم می‌کند (بیتهم، ۱۳۹۰: ۴۳). همچنین متضمن توانایی نظام سیاسی در ایجاد و حفظ این اعتقاد است که نهادهای سیاسی موجود مناسب‌ترین نهادها برای جامعه هستند (وینسنت، ۱۳۸۹: ۶۷-۶۸). با وجود این که رعایا به‌طور سنتی معتقدند، قدرت حاکمه‌ای که حکمران اعمال می‌کند حق مشروع وی است؛ ولیکن این اعمال قدرت بدون در نظر گرفتن راهکار برای تبیین و به حق بودن آن نتیجه مطلوب ندارد (وبر، ۱۳۹۷ الف: ۴۰۲).

حکومت‌ها قدرت خود را از رضایت فرمانبران به دست می‌آورند و تنها منبع مشروعیت، همین رضایت یا مقبولیت مردمی است. به بیان دیگر، مردم یگانه منبع مشروعیت حکومت، خواست آن‌ها تنها معیار تعیین‌کننده و رضایت آنان هدف منحصر به فرد حاکمان است (متقی و کرامت، ۱۳۹۳: ۳۴۰). در اینجا است که بحث کارآمدی<sup>۱</sup> حکومت، مشروعیت و مورد رضایت مردم بودن در ردیف با یکدیگر خود را مهم جلوه می‌دهد. کارآمدی بر این اساس عبارت است از تحقق عینی یا توان سیستم در تحقق کارکردهای اساسی یک حکومت به گونه‌ای که اکثریت مردم و گروه‌های قدرتمند درون نظام آن را به روشنی مشاهده کنند. برخلاف مشروعیت که مقوله‌ای ارزشی است، کارآمدی ماهیت ابزاری دارد (لیپست، ۱۳۷۴: ۱۰). با تلفیق مشروعیت و کارآمدی، اقتدار یک حکومت شکل می‌گیرد.

دو مفهوم مشروعیت و مشروعیت‌یابی با یکدیگر دارای تفاوت‌اند. مشروعیت‌یابی یعنی فرایندی که طی آن حکومت به ایجاد و گسترش مقبولیت اجتماعی، تثبیت موقعیت سیاسی خود و همچنین بالابردن درجه رضایت مردم می‌پردازد (حجاریان، ۱۳۷۳: ۸۰؛ شجاعی زند، ۱۳۷۶: ۵۳). بررسی داده‌های تاریخی مرتبط با دو مفهوم مشروعیت و کارآمدی در دوره ضعف و سقوط آل‌بویه هدف پژوهش حاضر است.

## ۱. مناسبات و کسب امتیازات سیاسی از خلافت

خلافت عباسی در عصر سوم (۴۴۷-۳۳۴ ه‍.ق) با حضور قدرتمند امیران آل‌بویه مواجه شد. بویه‌یان در این دوره به دنبال نقش‌آفرینی فراتر از امیرالامراهای دوره‌های قبل خود بودند و جایگاه خود را در کنش با خلافت ارتقا می‌دادند. خلفای این دوره تا پایان عصر الطائع (حک: ۳۸۱-۳۶۳ ه‍.ق) عملاً توسط حکمرانان آل‌بویه عزل و نصب شدند و تنها ریاست دینی و اعتقادی برای آن‌ها باقی ماند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۰۳). پس از عضدالدوله روابط جانشینان وی با خلفای عباسی وارد دوره‌ای متفاوت از قبل شد. القادر (حک: ۴۲۲-۳۸۱ ه‍.ق) و القائم (حک: ۴۶۷-۴۲۲ ه‍.ق) در دوره ضعف آل‌بویه، ضمن تلاش برای ایجاد توازن قدرت با بویه‌یان در پی بازبایی اقتدار نهاد خلافت برآمدند. جانشینان عضدالدوله نیز برای استمرار قدرت خود در کشاکش با خلافت قرار گرفتند و سعی کردند تکاپوهای خود را در راستای کسب مشروعیت سیاسی از طریق دریافت القاب سیاسی، اجازه کوبیدن طبل در اوقات پنج‌گانه نماز و ازدواج سیاسی دنبال کنند که در ادامه بیشتر به آن‌ها خواهیم پرداخت.

### ۱-۱. دریافت القاب سیاسی

نهاد خلافت عباسی رکن اصلی دین در جامعه اسلامی محسوب می‌شد. این نهاد امتیازاتی همچون ذکر نام در خطبه، ضرب سکه، اعطای القاب سیاسی، اجازه کوبیدن طبل در اوقات پنج‌گانه نماز و... را در اختیار داشت که در شرایط خاص این امتیازات را به امیرالامراها و کارگزاران حکومتی تفویض می‌کرد. اعطای القاب سیاسی که در دوره آل‌بویه شدت گرفت، از زمان مستکفی با بیان القاب معزالدوله، رکن‌الدوله و عمادالدوله به برادران نسل نخستین دیلمی آغاز شده بود (ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق: ۲۷۸؛ ابن‌العبری، ۱۹۹۲م: ۱۶۶-۱۶۷). در ادامه عضدالدوله با دریافت لقب تاج‌المله در ۳۶۷ ه‍.ق به‌عنوان لقب دوم جایگاه متمایز در میان سایر حکمرانان هم‌عصر خود پیدا کرد (صابی، ۱۳۹۶: ۸۵). این روند در دوره جانشینان وی نیز ادامه یافت.

با مرگ عضدالدوله در ۳۷۲ ه‍.ق بزرگان و امرا با فرزند وی مرزبان بن فناخسرو بیعت کردند و شخص خلیفه نیز برای عرض تسلیت در کشتی بر روی دجله به استقبال وی آمد و در مقابل امیر دیلمی ادای احترام کرد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۲۳/۱؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۰۵).

خلیفه پس از آن دو لقب «صمصام‌الدوله» و «شمس‌المله» را به وی داد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۰۰/۱۴؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۳۶/۳). عمده درگیری صمصام‌الدوله در چهار سال حکومت خود (۳۷۶-۳۷۲ هـ) با برادر مهترش ابوالفوارس شیردل بود. ابوالفوارس توانست با دریافت لقب «شرف‌الدوله» عملاً جایگاه خود را برای رقابت با صمصام‌الدوله ارتقا دهد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۸-۳۱۷/۱۴؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۲۴/۱۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۶/۹). در ۳۷۶ هـ نیز با تسلط شرف‌الدوله (۳۷۹-۳۷۲ هـ) بر بغداد، الطائع رسماً از وی استقبال کرد و به وی لقب «زین‌المله» و «قمرالدوله» داد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۲۱/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۵/۱۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۸). امرای آل‌بویه از دریافت هم‌زمان دو لقب به نظر می‌رسد که هم‌ترازی خود را با عضدالدوله که دوران شکوه آل‌بویه بود را در پی یادآوری بودند. همچنین مقصود «الدوله» در لقب، دولت آل‌عباس است که خلیفه با اعطای آن به امیران آل‌بویه همچون معزالدوله، رکن‌الدوله و... همراهی و انقیاد آن‌ها را خواستار بود. خلیفه با این اقدام از یک سو نوعی انتساب میان بویه‌یان و خود برقرار می‌کرد و از سوی دیگر به قدرت آن‌ها مشروعیت می‌بخشید (کاهن، ۱۳۸۴: ۱۵؛ فقیهی، ۱۳۶۶: ۱۳۹). همچنین تنها القابی که خلیفه می‌بخشید ارزش داشت و برای گرفتن آن هدایای هنگفت تقدیم می‌شد و این پیشکش‌ها در واقع مهم‌ترین منبع درآمد خلیفه در قرن چهارم هجری محسوب می‌شد (متز، ۱۳۹۳: ۱۶۵).

تلاش جانشین شرف‌الدوله، ابونصر بن عضدالدوله برای نزدیکی به خلافت و گرفتن القاب شدت یافت. پس از استقبال رسمی خلیفه از امیر بویه‌یی مانند سایر حکمرانان بویه‌یی، خلیفه دو لقب «بهاء‌الدوله» و «ضیاء‌المله» را به وی تقدیم کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۳۹-۳۳۸/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۷/۱۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۴۸۶/۲۶). بهاء‌الدوله از این القاب در سکه‌های خود نیز استفاده می‌کرد (سلیمانی، ۱۳۹۶: ۴۲۳-۴۲۲). هرچند این القاب قدرت بهاء‌الدوله را مشروعیت بخشید؛ ولی برای سامان دادن به اوضاع آشفته آن دوره کافی به نظر نمی‌رسید. بهاء‌الدوله در ۳۸۱ هـ برای تأمین مخارج سپاه و مقرری سپاهیان با کمبود پول مواجه شد و به اموال خلیفه طمع کرد. ابن‌معلم که در این دوره بر بهاء‌الدوله تسلط داشت وی را به دستگیری و تصرف اموال الطائع تحریک کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۴۸/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۸-۳۰۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۷۹/۹). البته در این میان

بدگویی‌های دختر عزالدوله که همسر خلیفه بود، عدم مشورت خلیفه با بهاءالدوله در امور مهم و بی‌توجهی به رضایت وی در کارها از جمله علل دیگر خلع خلیفه الطائع به حساب می‌آمد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۶؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۲۹۸). همچنین بهاءالدوله پس از مدتی به منظور تجدید عهد با یاران خود به نزد خلیفه رفت. یکی از دیالمه به بهانه بوسیدن دست خلیفه به وی نزدیک و او را از تخت به زیر کشید و وی را به خانه بهاءالدوله بردند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۴۸/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۸/۱۱-۳۰۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۷۹/۹؛ ذهبی، ۴۱۳ق: ۷۸/۲۸). حادثه برکناری خلیفه الطائع شباهت بسیاری به صحنه برکناری مستکفی به وسیله معزالدوله دارد (مسکویه، ۱۳۷۹: ۱۱۶/۶-۱۱۷؛ ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق: ۲۷۸-۲۷۹). برخی منابع می‌افزایند که بهاءالدوله به بهانه صحبت کردن با خلیفه به وی نزدیک و قسمتی از گوش وی را کنده تا نقص عضو و شرایط خلافت<sup>۱</sup> از وی ساقط شود (مجم‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۳۸۱؛ بلعمی، ۱۳۷۳: ۱۳۷۱/۴). ملک‌الشعراى بهار نیز این روایت را با توجه به اقتدار امیر بویه و جایگاه ضعیف الطائع از جمله دروغ‌هایی دانسته که بعدها در خراسان نسبت به دیالمه انتشار داده شده است. (مجم‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۳۸۱).

به هر نحو پس از آن که سپاهیان بهاءالدوله کاخ‌های خلیفه را غارت کردند، خلیفه به خلع خود شهادت داد و جماعتی نیز بر آن گواهی کردند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۴۸/۱۴-۳۵۰؛ ابن‌العبری، ۱۹۹۲م: ۱۷۳؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۴۹). برکناری خلیفه توسط بهاءالدوله یادآور دوران طلایی و اقتدار بویه‌یان بود و جایگاه برجسته حکومت وی را نسبت به سایر امرای بویه‌ی نشان داد. پس از آن به مدت ۲۳ روز جایگاه خلافت خالی بود، (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۶) تا این‌که القادر را از منطقه بطحیه آوردند و بهاءالدوله و بزرگان به استقبال وی شتافته و با خلیفه جدید بیعت کردند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۵۰/۱۴ و ۳۵۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۸۱-۸۰/۹؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۲۴/۱). پس از اعلام سوگند وفاداری نسبت به یکدیگر، خلیفه گواهی کرد که بهاءالدوله را در بیرون از خانه خویش فرمانروا می‌داند. سپس

۱. ماوردی خلل در عدالت و نقص در جسم را دو عاملی بیان می‌کند که وجود آن‌ها در خلیفه، وی را از در اختیار داشتن آن سمت محروم می‌کند. او نقص در گوش را در کنار نقص در چشم، پا، دست و... از موانع انجام صحیح وظایف خلیفه دانسته است (نک: ماوردی، بی‌تا: ۳۵-۳۷).

القادر دو لقب «غیاث‌الامه» و «قوام‌الدین صفی‌امیرالمؤمنین» را به القاب وی افزود (صابی، ۱۳۳۷ق: ۴۱۸؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۵۶/۱۴؛ ابن زرکوب، ۱۳۵۰: ۵۶). از آنجاکه در آن روزگار منتسبین به «مولی‌امیرالمؤمنین» زیاد بودند، او برای تمایز خود از دیگران به‌عنوان «صفی‌امیرالمؤمنین» مشخص شد. از لحاظ معنایی نیز «برگزیده و منتخب خلیفه» جایگاه رفیع‌تری نسبت به سایرین برای وی ایجاد می‌کرد. اعطای این دو لقب از جهاتی برای بهاء‌الدوله حائز اهمیت است که برای نخستین‌بار امیری از بویه‌یان به چهار لقب می‌رسید، این مسئله حتی برای عضدالدوله نیز اتفاق نیفتاد. از طرف دیگر دو لقب پایانی به «أُمَّه» و «دین» ختم می‌شد که تا آن زمان بی‌سابقه بود و جایگاه وی را در میان سایر حاکمان بویه‌یی بالا برد. تفاوت این القاب با القاب سایر امرای پیشین بویه‌یی نیز به جهت تأثیرگذاری مستقیم بهاء‌الدوله در عزل و انتصاب خلیفه نیز می‌باشد. در واقع خلیفه نیز با اعطای این القاب، جایگاه بهاء‌الدوله را نیز به سایرین متمایز نموده است. همچنین این القاب بازتاب تغییر جایگاه فرمانروای آل‌بویه بود که تا پیش از این صاحب دولت<sup>۱</sup> بودند و از این زمان به بعد به‌عنوان حامی امت، ملت (اجتماع اسلامی) و حتی دین معرفی شدند (متحد، ۱۳۹۴: ۲۰۶). هرچند که بویه‌یان نمی‌توانستند از رعایای خود بخواهند در این راه با حکومت آن‌ها همراه شوند؛ ولیکن حداکثر می‌توانستند مدعی حمایت از اجتماعی باشند که رعایای آن ممکن بود ارزش‌های اخلاقی و دینی خود را در آن تحقق بخشند (همان‌جا).

انتخاب خلیفه و دریافت القاب جدید که در دوره جانشینان عضدالدوله بی‌سابقه بود، سبب شد که بهاء‌الدوله قدرت خود را در تحولات سال‌های بعد نشان دهد و وی حتی در برخی اختیارات خلیفه نیز ورود پیدا کرد. شیعیان با حمایت دستگاه امیر بویه‌یی روز غدیر را جشن گرفتند و همچنین روز دهم محرم را به‌عنوان روز عاشورا به‌عزاداری پرداختند، درحالی‌که اهل سنت، آن را روز قتل مصعب‌بن زبیر می‌دانستند (صابی، ۱۳۳۷ق: ۳۳۹-۳۴۰؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۲۵/۱۱-۳۲۶). همچنین در ۳۸۶ هـق بهاء‌الدوله به حاکم عقیلی موصل، المقدر خلعت سلطانی داد و وی را به حسام‌الدوله ملقب کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۱۲۶/۹). همچنین به درخواست بهاء‌الدوله، خلیفه به ابوطالب رستم پسر فخرالدوله که در همدان و

۱. امیران و صاحب‌منصبان خلیفه هم کشته‌مردۀ لقب بودند، همگی القاب منتهی به کلمه «الدوله» را داشتند. آل‌بویه نخستین خاندانی بودند که خود را به القاب خداگانه همچون «الواحد»، «کافی‌الکفاه» و «وحد‌الکفاه» ملقب نمودند (متز، ۱۳۹۳: ۱۶۴).

اصفهان حکومت می‌کرد، لقب «مجدالدوله» و «کهف‌الامه» داد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۸/۱۵؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۳/۲۷؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۲۹۶). همچنین بهاء‌الدوله در ۳۹۴ هـ ابو‌احمد موسی<sup>۱</sup> ملقب به «طاهر ذوالمنقب» را به مقام نقابت علویان و قاضی‌القضاتی و امیرالحاجی و مسئولیت دیوان مظالم منصوب کرد. خلیفه به جز مقام قاضی‌القضاتی سایر موارد را تأیید کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۴۳/۱۵). مخالفت خلیفه با مقام قاضی‌القضاتی که انتخاب آن را از اختیارات خود می‌دانست، نشان‌دهنده تلاش بهاء‌الدوله برای کسب قدرت سیاسی بوده است. القاب‌گذاری و نقش مستقیم بهاء‌الدوله در انتخاب و اختیارات خلیفه، از سوی بهاء‌الدوله، اقتداری بیش از سایرین در دوره جانشینان عضدالدوله برای وی به همراه داشته است که عمر طولانی حکومت او (۴۰۳-۳۷۹ هـ) بر آن صحنه می‌گذارد.

با فوت بهاء‌الدوله، فرزندش ابوشجاع به جانشینی رسید و خلیفه القاب «سلطان‌الدوله»، «عزالمله»، «مویدالمله» و «مغیث‌الامه» را به وی اعطا کرد (ابن عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۵؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۶۲؛ زرین کوب، ۱۳۹۲: ۴۷۵/۲). از نظر تعداد این القاب با القاب پدرش بهاء‌الدوله مساوی است و پسوند «دولت» و «ملت» و «امت» نیز همچنان در آن‌ها وجود دارد؛ ولیکن لقب با پسوند «دین» در میان القاب وی نیست. با وجود این لقب «قوم‌الدین» که بهاء‌الدوله در اختیار داشت، جایگاه والاتر و نزدیک تر وی در نزد خلیفه را نشان می‌دهد. سلطان‌الدوله (۴۰۳-۴۱۵ هـ) که در شیراز حضور داشت، رفتن به بغداد و شرکت در آیین اعطای القاب و خلعت را ضروری ندید. خلیفه نشانه‌های لازم را برای او به شیراز فرستاد (بوسه، ۱۳۸۵: ۲۵۶/۴). و در عوض سلطان‌الدوله نیز ده‌هزار دینار بَدَری و هزار درهم خُماسی<sup>۲</sup> و دو صندوق پر از جامه و بوی خوش به بغداد فرستاد (صابی، ۱۳۹۶: ۱۰۲). هم‌زمان با سلطان‌الدوله، برادرش ابوعلی به نیابت وی در عراق قدرت را در دست گرفت. در ۴۱۴ هـ القادر با جامه سیاه در طیاره<sup>۳</sup> از وی استقبال کرد که تا پیش از آن برای هیچ‌یک

۱. ابواحمد حسین بن موسی موسوی علوی (۴۰۰-۳۰۴ هـ) پدر شریف رضی و سید مرتضی، در دوره آل‌بویه نقیب‌النقبای شیعیان بود. وی از سوی امیران بویه‌ی معزالدوله، عزالدوله و عضدالدوله و بهاء‌الدوله به ریاست دیوان نقابت رسیده بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۰۵/۱۴؛ صفدی، ۴۲۰ق: ۴۹/۱۳). وی همچنین مناصبی همچون ریاست بر دیوان مظالم، دیوان قضاوت، امیرالحاجی، نظارت بر موقوفات و... را در دوره بویه‌یان بر عهده داشت (برای اطلاع بیشتر نک: فرمانیان، ۱۳۹۳: ۴۱۱/۱۳-۴۰۹).

۲. دینار بَدَری احتمالاً دینارهای امیر بدر بن حسنویه که در ۴۰۵ هـ ق. کشته شد، بوده است. درهم خُماسی نیز درهمی است که به وزن پنج قیراط باشد (صابی، ۱۳۹۶: ۱۸۴).

۳. نوعی کشتی تندرو (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۵۵۸۶/۱۰).

از پادشاهان آل‌بویه چنان دیداری در آن محل میسر نشده بود (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸۵/۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۲۲/۹). خلیفه همچنین وی را به «مشرف‌الدوله» (۴۱۶-۴۱۲ هق) ملقب کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۲۳/۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۲۵/۲۷).

با مرگ سلطان‌الدوله در ۴۱۵ هق و مشرف‌الدوله در ۴۱۶ هق، حکومت به برادرشان ابوطاهر رسید. در ۴۱۸ هق ابوطاهر به بغداد رسید که خلیفه به پیشواز وی رفت. ابوطاهر با دیدن خلیفه زمین را بوسید و خلیفه در مقابل وی را مورد لطف قرار داد و سه لقب «جلال‌الدوله»، «جمال‌المله» و «ملک‌الدوله» را به وی داد (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸۲/۱۵-۱۸۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ق: ۲۳/۱۲ و ۴۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۶۱/۹؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۴۷۵/۲). جلال‌الدوله مانند برادرش مشرف‌الدوله ملقب به القاب با پسوند «دولت» و «ملت» شد؛ ولیکن به نظر می‌رسد این القاب برای وی راضی‌کننده نبود و بعدها در زمان القائم لقب «شاهنشاه اعظم و ملوک‌الملوک» را برای خود برگزید (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۶۴/۱۵). استفاده از این لقب در واقع احیای یک سنت قدیم شرقی-ایرانی بود (متز، ۱۳۹۳: ۳۸).

در ۴۲۲ هق با درگذشت القادر، خلافت عباسی به القائم رسید. با وجود آن‌که سپاهیان به دنبال خلع جلال‌الدوله (۴۳۵-۴۱۶ هق) از حکومت بودند ولی القائم از وی حمایت کرد. با فوت جلال‌الدوله در ۴۳۵ هق در بغداد، ابوکالیجار فرزند سلطان‌الدوله قبل از از ملک عزیز فرزند جلال‌الدوله خود را به بغداد رساند و خلیفه وی را به «محمی‌الدین» ملقب کرد (ابن‌عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۲۴/۹-۵۲۵). این القاب دیگر اعتبار گذشته خود را نداشت و برای جانشینان عضدالدوله «که امارت آن‌ها در داخل در قلمرو مردهریگ وی نیز غالباً محدود به قسمتی می‌شد، این عنوان فقط وسیله‌ای برای ارضاء قدرت و جلال دروغینی در حال افول بود و باین‌حال جز در خطبه و سکه خود آن‌ها و در دعاها و مدایح متملقانشان هم هیچ چیز که این عنوان را برای آن‌ها قابل‌توجه سازد در تمام قلمرو محدودشان به چشم نمی‌خورد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۴۷۱/۲). ابوکالیجار (۴۴۰-۴۱۵ هق) نیز ده‌هزار دینار و هدایای بسیاری برای خلیفه فرستاد که میان سپاهیان تقسیم کند. همچنین با وجود آن‌که خلیفه وعده کرده بود که به پیشوازی وی رود، عذر خواست و امیر بویهی به تنهایی وارد شهر شد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۲۴/۹-۵۲۵؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق: ۱۴۰۸).

۵۶۰/۳). ابوکالیجار پس از مدتی لقب «سلطان اعظم و مالک‌الامم» را از خلیفه درخواست کرد که مورد قبول واقع نشد؛ زیرا طبق آن، سلطان بزرگ خلیفه و صاحب ملل نام می‌گرفت. پس آن را به «ملک‌الدوله» تبدیل کرد (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۱۹/۲۹). بوسه، معتقد است که لقب اضافی که خلیفه به ابوکالیجار بخشیده بود، گواه صادقی بر استعداد ابوکالیجار در تغییر جهت به سوی اسماعیلیان بود که حضور المؤید فی‌الدین داعی اسماعیلی در دربار وی بر این فرض صحه می‌گذارد (بوسه، ۱۳۸۵: ۳۶۹/۴). ابوکالیجار که این القاب را برای خود کافی نمی‌دید، عنوان «قسیم خلیفه‌الله» و «غیاث عبادالله» را هم بر القاب خود افزود تا «خود را در امارت خلیفه‌ای که مثل فرمانروایی خود او تقریباً جز نام پرتنطنه نبود، شریک نشان دهد» (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۴۷۰/۲).

با مرگ ابوکالجیار در ۴۴۰ هق، سران سپاه با فرزند وی ابونصر خسروفیروز بیعت کردند. ابونصر از خلیفه خواست که به نام وی خطبه بخوانند و او را به «الملک‌الرحیم» ملقب کنند. خلیفه با اعطای این لقب مخالفت کرد؛ زیرا از نظر او دادن این لقب مشکل شرعی داشته و جایز نباشد که ابونصر ملقب به اخص صفات خدای تعالی گردد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۳/۱۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۴۸/۹). هرچند خلیفه به سوگند خود با ملک‌الرحیم (۴۴۰-۴۴۷ هق) وفادار ماند؛ اما ضعف حاکم بویهی در تسلط بر سپاهیان و قدرت‌گیری طغرل سلجوقی سبب شد که خلیفه دیگر خود را نیازمند ملک‌الرحیم نداند، زیرا امکانات آخرین امیر بویهی برای مقاومت در برابر سلجوقیان محدود و خنده‌آور بود (متحد، ۱۳۹۴: ۷۲).

ردیف	زمان‌اهدای لقب	لقب گیرنده	عنوان لقب	لقب‌دهنده	منبع
۱	۳۷۲ هق	مرزبان بن فناخسرو	صمصام‌الدوله شمس‌المله	الطائع	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۰۰/۱۴؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۳۶/۳)
۲	۳۷۶ هق	ابوالفوارس شیردل	شرف‌الدوله	الطائع	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۷/۱۴- ۳۱۸؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۲۴/۱۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۶/۹)
۳	۳۷۸ هق	ابوالفوارس شیردل	زین‌المله قمرالدوله	الطائع	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۲۱/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۵/۱۱)



ردیف	زمان اهدای لقب	لقب گیرنده	عنوان لقب	لقب دهنده	منبع
					گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۸
۴	۳۷۹ هق	ابونصر بن عضدالدوله	بهاءالدوله ضیاءالمله	الطائع	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۳۸/۱۴- ۳۳۹: ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۷/۱۱: ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۴۸۶/۲۶)
۵	۳۸۱ هق	ابونصر بن عضدالدوله	غیاث‌الامه قوام‌الدین صفی امیرالمؤمنین	القادر	(صابی، ۱۳۳۷ق: ۴۱۸: ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۵۶/۱۴: ابن زرکوب، ۱۳۵۰: ۵۶)
۶	۳۸۸ هق	ابوطالب رستم بن فخرالدوله	مجدالدوله کهف‌الامه	القادر	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۸/۱۵: ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۳/۲۷: جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۲۹۶)
۷	۳۹۲ هق	ابوعلی بن بهاءالدوله	مشرف‌الدوله	القادر	(ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۲۳/۹: ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۲۵/۲۷)
۸	۴۰۳ هق	ابوشجاع بن بهاءالدوله	سلطان‌الدوله عز‌المله مؤید‌المله مغیث‌الامه	القادر	(ابن عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۵: جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۶۲: زرین کوب، ۱۳۹۲: ۴۷۵/۲)
۹	۴۱۸ هق	ابوطاهر بن بهاءالدوله	جلال‌الدوله جمال‌المله ملک‌الدوله	القادر	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸۲/۱۵- ۱۸۳: ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۲۳/۱۲ و ۴۳: ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۶۱/۹: زرین کوب، ۱۳۸۵: ۴۷۵/۲)
۱۰	۴۳۶ هق	ابوکالیجار بن مرزبان	محمی‌الدین قسیم خلیفه‌الله غیاث عبادالله	القائم	(ابن عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۶: ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۲۴/۹-۵۲۵: زرین کوب، ۱۳۹۲: ۴۷۰/۲)
۱۱	۴۴۰ هق	ابونصر خسرو فیروز بن ابوکالیجار	ملک‌الرحیم	القائم	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۳/۱۵: ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۴۸/۹)

## ۲-۱. کوبیدن طبل در اوقات نمازهای پنج‌گانه

در دوره عباسی برای آگاهی مردم از اوقات نمازهای پنج‌گانه و حضور خلیفه در آن، در

جلوی کاخ وی طبل می‌کوبیدند. این رسم در ابتدا تنها برای خلیفه عباسی بود و از نشانه‌های اقتدار و سیادت خلافت عباسی به شمار می‌رفت. پس از آن به ولیعهدان و امرای سپاه این آزادی داده شد که در اوقات سه‌گانه نماز (صبح، مغرب و عشا) در جلوی خانه آن‌ها طبل زده شود (صابی، ۱۳۹۶: ۱۳۷). این رسم در دوره عضدالدوله نیز وجود داشته است. در ۳۶۷ هـ، الطائع ضمن دستور به ذکر نام عضدالدوله در خطبه و دعا برای او، اجازه کوبیدن طبل در اوقات سه‌گانه نماز را به وی داد. این دو دستور، از امتیازات عضدالدوله بود که در زمان سایر پادشاهان گذشته بی‌سابقه بود و تازگی داشت (مسکویه، ۱۳۷۹: ۴۴۶/۶؛ ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۶۰/۱۴؛ صابی، ۱۳۹۶: ۱۳۸). این رسم در زمان جانشینان عضدالدوله نیز ادامه یافت. در ۳۹۰ هـق بهاء‌الدوله با تسلطی که بر خلیفه داشت، رسم کوبیدن طبل را علاوه بر خود برای کارگزارانش نیز اختصاص داد. بهاء‌الدوله برای وزیرش الموفق که به لقب عمده‌الملک مفتخر شده بود، دستور داد که همه‌روزه در اوقات پنج‌گانه نماز بر در خانه او طبل بکوبند (صابی، ۱۳۳۷ق: ۳۴۵-۳۴۶). سلطان‌الدوله در ۴۰۸ هـق پس از ورود به بغداد در ارتباط با کوبیدن طبل، سنت‌شکنی کرد و از خلیفه درخواست نمود که در اوقات پنج‌گانه در جلوی کاخ وی طبل بکوبند، درحالی‌که تا پیش از این در سه نوبت طبل می‌نواختند. هرچند این مسئله با مخالفت خلیفه روبرو شد ولی امیر بویه بر آن پافشاری کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۰۵/۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۷/۲۸).

جلال‌الدوله در ۴۱۸ هـق نیز رسم کوبیدن طبل را در اوقات سه‌گانه نماز را برای خود قرار داد و پس از مدتی آن را به پنج مرتبه تغییر داد که خلیفه با نامه‌نگاری به مخالفت برخاست. جلال‌الدوله که این رسم را همچون گذشتگان برای خود جایز می‌دانست با خشم دستور قطع آن را داد تا این‌که خلیفه به ناچار اجازه اعاده آن را داد (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸۲/۱۵-۱۸۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۶۱/۹؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۵۱/۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ق: ۲۳/۱۲). مخالفت‌هایی که در زمان سلطان‌الدوله و جلال‌الدوله برای کوبیدن طبل از سوی القادر خلیفه عباسی صورت گرفت حاکی از بازگشت اقتدار به نهاد خلافت عباسی دارد که این حق را امتیاز برای خود و نه دیگران می‌دانستند. در منابع از کوبیدن طبل برای ابوکالیجار و ملک‌الرحیم آخرین امیر بویه ذکر می‌شود که میان‌نیامده است و بعدها این رسم در دوره سلجوقی ادامه یافت.

### ۳-۱. ازدواج‌های سیاسی

از جمله روش‌هایی که حاکمان آل بویه از آن برای ارتقای اعتبار و مشروعیت خود استفاده کردند، برقراری ازدواج خانوادگی با حاکمان محلی و خلفای عباسی بود. مهم‌ترین ازدواج سیاسی دوره بویه‌یان، پیوند زناشویی میان دختر بزرگ عضدالدوله با خلیفه الطائع بود. در ۳۶۹ ه‍.ق هدف عضدالدوله از این وصلت آن بود که دخترش پسری به دنیا آورد و الطائع او را ولیعهد و از این طریق پادشاهی و خلافت در دولت دیلمی یکی شود (مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۶۶/۶؛ همدانی، ۱۹۶۱م: ۲۲۸). با وجود این که این ازدواج صورت گرفت، ولیکن خلیفه دختر عضدالدوله را زن رسمی خود نمی‌دانست و فرزندى از او متولد نشد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۷۱/۱۴-۲۷۲؛ کرمر، ۱۳۷۵: ۸۶) و بدین ترتیب نقشه عضدالدوله نقش بر آب شد.

در دوره جانشینان عضدالدوله ازدواج‌های سیاسی به جهت تحکیم روابط با همسایگان و تثبیت فرمانروایی امیران دیلمی ادامه یافت. این ازدواج‌ها به‌خصوص با خلفای عباسی سبب کسب اعتبار برای خاندان بویه‌یی در نزد مردم می‌شده و شأن و جایگاه این حکومت را در میان رقبا نیز ارتقا می‌داده است. بهاءالدوله پس از روی کار آمدن خلیفه الطائع درصدد برآمد روابط خود را با خلیفه جدید، تحکیم ببخشد. براین اساس، در ۳۸۳ ه‍.ق سکینه دختر بهاءالدوله با مهریه صد هزار دینار به عقد نکاح خلیفه درآمد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۵۶/۱۴؛ ابن عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۳؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۵۱). پس از آن بهاءالدوله در پی آن برآمد نیروهای اطراف قلمرو بویه‌یی را به خود نزدیک کرده تا قدرت‌گیری آن‌ها را در جهت منافع خویش کنترل نماید. در ۳۸۴ ه‍.ق دختر بهاءالدوله به عقد مهذب‌الدوله حاکم بطیحه درآمد. پیش از این، خلیفه الطائع به مهذب پناهنده شده بود و این مسئله مباحثات مهذب را در پی داشت و موقعیت وی را در منطقه مستحکم نمود. همچنین دختر مهذب‌الدوله نیز به عقد ابومنصور پسر بهاءالدوله درآمد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۷۰/۱۴؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۱۸/۲۷). این دو وصلت اتحاد میان بهاءالدوله و مهذب‌الدوله را سبب شد و خیال حاکم بویه‌یی از قدرت‌طلبی مهذب تا حد زیادی آسوده گشت. همچنین با ازدواج بهاءالدوله با دختر مقلد عقیلی، اتحاد امیر بویه‌یی با دیگر حاکم محلی نیز برقرار گشت (ابن خلکان، بی تا: ۲۶۰/۵). در دوره جانشینان بهاءالدوله تا پایان حکومت بویه‌یان در منابع از ازدواج میان خاندان خلفای

عباسی و امرای آل‌بویه سخنی نیامده است. عدم ازدواج میان نهاد خلافت و حکومت آل‌بویه در این دوره به وضعیت این نهادها برمی‌گردد. از یک سو جانشینان بهاءالدوله حضور در شیراز را به استقرار در ثابت در بغداد زیر نظر خلیفه ترجیح می‌دادند. و از سوی دیگر نهاد خلافت نیز در دوران القادر و القائم قدرت بیشتری نسبت به سایر خلفای معاصر بویه‌پیمان داشته و دیگر کمتر احتیاج به دادن امتیاز به امرای این حکومت داشتند. در این ارتباط ابن‌طقطقی می‌نویسد: «در زمان القادر دولت عباسی به حالت اولیه برگشت، و رونق آن افزون شد، و امور دولت نیرو یافت... القائم از افاضل خلفای بنی‌عباس و از صلحای ایشان بود. مدت خلافت قائم به طول انجامید، و وجود او باعث نیرومندی دولت عباسی و فزونی و قار و سنگینی آن شد» (ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق: ۲۸۱-۲۸۰).

در ۴۰۸ هجق سلطان‌الدوله با دختر قراوش‌بن‌مقلد حاکم بنی‌عقیل موصل ازدواج کرد. این وصلت زمینه فرمانبری حاکم بنی‌عقیل را فراهم کرد (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۸/۲۸؛ ابن‌خلکان، بی تا: ۱۲۶/۱۵). در ۴۱۵ هجق مشرف‌الدوله دختر علاءالدوله کاکویه که پسر دایی مادر مجدالدوله (والی اصفهان) بود را با صدق پنجاه‌هزار دینار به ازدواج خود در آورد. سیغه عقد را شریف مرتضی جاری ساخت (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۶۳/۱۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۴۱/۹). این ازدواج نیز قلمرو دو شاخه همدان و عراق آل‌بویه را از تعارض یکدیگر محافظت کرد. در مواردی نیز خلیفه جهت ازدواج سیاسی واسطه شد. در ۴۲۸ هجق خلیفه دختر جلال‌الدوله را برای ابی‌منصور بن ابوکالیجار با هدف برطرف ساختن اختلافات و ایجاد صلح به عقد درآورد. همچنین دختر ابوکالیجار به عقد پسر جلال‌الدوله درآمد. این دو پیمان به قدری جلال‌الدوله را خوشحال کرد که با وجود مشکلات مالی دستور داد که در معابر بر سر مردم درهم و دینار بیافشانند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۴۵/۹؛ ابن‌خلکان، بی تا: ۴۰/۱۲). جلال‌الدوله پس از برقراری پیمان دوستی و وصلت خانوادگی با ابوکالیجار تا پایان عمر تقریباً حکومت تثبیت‌شده‌ای در بغداد پیدا کرد.

در دوره ابوکالیجار که به شدت حکومت آل‌بویه از سوی ترکان سلجوقی تهدید می‌شد، حاکم بویه‌پیمان راه چاره برای تداوم حاکمیت خود را تنها در انعقاد پیمان صلح و دوستی با طغرل سلجوقی دید. این پیمان با ازدواج فی‌مابین دو طرف مستحکم‌تر شد. دختر ابوکالیجار

به عقد طغرل‌بیک و پسر دوم ابوکالیجار، ابومنصور فولادستون دختر ملک داود برادر طغرل‌بیک را به همسری خود گرفت. طغرل بعد از این به برادر خود ابراهیم ینال نامه نوشت که از تجاوز به قلمرو حاکم بویهی خودداری کند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۳۶/۹). با وجود این یک سال بعد ابوکالیجار درگذشت و عملاً از این ازدواج‌های سیاسی بهره‌ای نبرد.

## ۲. باستان‌گرایی و توجه به میراث کهن ایرانی

انتساب به حکومت‌های ایران پیش از اسلام و باستان‌گرایی از جمله راهکارهای حکومت‌های قرون نخستین اسلامی برای کسب مشروعیت بوده است. حاکمان نخستین بویهی و به‌ویژه عضدالدوله تلاش‌های فزاینده‌ای در جهت احیای آیین‌ها و سنت‌های عصر ساسانی انجام دادند که خاطره دوران باشکوه آن زمان را در ذهن تداعی می‌کرد (برای اطلاع بیشتر نک: صابی، ۱۳۹۶: ۸۵-۸۹؛ کرمر، ۱۳۷۵: ۸۵). در دوره جانشینان عضدالدوله نیز احیا و توجه به میراث گذشتگان ادامه داشت. صابی در ۳۷۶ هجق ورود «وَرِدِ» بزرگ امپراتوری روم به دارالملکه صمصام‌الدوله را گزارش می‌کند که برگزاری مراسم و وسایل باشکوه دربار، گویی دربار پادشاهان ساسانی را در ذهن تداعی می‌کند. وی از فرش‌های عضدی و پرده‌های پرنیانی که بر تمام دهلیزها و رهگذرها آویختند سخن به میان می‌آورد (صابی، ۱۳۹۶: ۳۷). همچنین صف‌آرایی سپاه صمصام‌الدوله شبیه سپاه ساسانی بیان شده است: «لشکریان دیلم از کرانه دجله تا پیشگاه صمصام‌الدوله به ترتیب پایگاه‌های خویش با زیباترین جامه‌ها و نغزترین ساز و برگ‌ها در دو رده صف بستند. هم در دست آن‌ها و هم در دست غلامانشان سلاح‌ها و زوبین‌ها و سپرها بود. غلامان‌سرایی و خدمتگزاران نیز به رسم و آئین خود در طول روشن با جامه زیبا ایستاده بودند» (همان: ۳۸). حضور صمصام‌الدوله در این مجلس نیز یادآور محفل شاهان ساسانی است که او در سِدَلِی (خیمه) زرین بر روی سکوی بزرگی نشسته بود که در زیر آن نه‌ری به سرب اندود وجود داشت و در برابر وی آتشدان‌هایی زرین بود که پاره‌های عود در آن می‌سوخت (همان‌جا).

در زمان درگیری صمصام‌الدوله و شرف‌الدوله، اولین اقدام جدی برای بهره‌مندی از این فضای پرتنش توسط فخرالدوله در شاخه جبال صورت گرفت. وی با در اختیار گرفتن لقب «پادشاه» و پس از آن «شاهنشاه» خود را از سایر مدعیان قدرت متمایز کرد. وی با این

عمل آشکار و روشن خود را جانشین اصلی عضدالدوله می‌دانست (بوسه، ۱۳۸۵: ۲۵۱/۴). با وجود این، شرف‌الدوله با تصرف عمان از دست صمصام‌الدوله و تصرف خوزستان و بصره از جانب فخرالدوله ثابت کرد که قوی‌ترین مدعی حکومت محسوب می‌شود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۲۴/۹ و ۳۹).

تکاپوهای بهاء‌الدوله در جهت باستان‌گرایی و کسب مشروعیت از طریق آن نسبت به سایر جانشینان عضدالدوله بیشتر بود. وی پس از جلوس القادر به خلافت، لقب شاهنشاه را برای خود برگزید (ابن‌عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۱؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۳). این لقب تا پیش از این برای عضدالدوله استفاده شده بود. بهاء‌الدوله با این اقدام فهماند که خیال رهبری سرتاسر امپراتوری آل‌بویه همچون دوره اقتدار عضدالدوله را در سر می‌پروراند (بوسه، ۱۳۸۵: ۲۵۲/۴). او سعی داشت به شکل‌های مختلف در اختیار داشتن این لقب را ثبت کند. در کتیبه متعلق به بهاء‌الدوله که از سال ۳۹۲ ه‍.ق در تخت جمشید به یادگار مانده است، وی در آن عنوان ایرانی «شاهنشاه» را به‌صراحت بیان کرده است (Donohue, 1973: 78-79). همچنین پارچه ساده نخی مرکب‌تاربافت در موزه منسوجات واشنگتن متعلق به دوره بهاء‌الدوله وجود دارد که روی آن نوشته عربی «قرین افتخار و شوکت باد شاهنشاه بهاء‌الدوله» دارد (بلوم، ۱۳۹۴: ۱۴۰-۱۴۱). دو اثر فوق حاکی از اهتمام جدی بهاء‌الدوله برای ابراز شکوه حکومت خود و انتساب به پادشاهان ایران قدیم بوده است. همچنین منابع لقب «شاهنشاه» را برای فرزندش سلطان‌الدوله نیز ذکر کرده‌اند (مجم‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۴۰۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۱۸/۹).

در ۴۲۹ ه‍.ق یکی از مهم‌ترین چالش‌های امیران بویهی بر سر احیای سنن عصر ساسانی در تقابل بین جلال‌الدوله و القائم خلیفه عباسی رخ داد. جلال‌الدوله از القائم درخواست کرد که لقب «شاهنشاه اعظم ملک‌الملوک» به وی داده شود. خلیفه پذیرفت ولی ذکر این لقب توسط خطیبان بر منابر مساجد موجبات خشم مردم شد و آن‌ها بر خطیبان سنگ‌پراکنی کردند. القائم موضوع را به نظر فقها موکول کرد. قاضی ابوالطیب طبری، قاضی ابوعبدالله صیمری، قاضی ابن‌بیضاوی و ابوالقاسم کرخی فتوا به جواز استفاده لقب را دادند. از نظر آن‌ها در «ملک‌الملوک» روی زمین، شائبه همانندی با خدا مطرح نیست و استعمال

این القاب مانند کافی‌الکفاه و قاضی‌القضات ایراد ندارد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۶۴/۱۵؛ متر، ۱۳۹۳: ۱۶۵). در این میان، قاضی ابوالحسن ماوردی به این مسئله رأی موافق نداد ولی خلیفه به فتوای آن چند تن او را «ملک‌الملوک» خطاب کرد (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۴۳/۱۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۴۰/۲۹؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۵۶/۳).

در زمان جانشین جلال‌الدوله، ابوکالیجار نیز با وجود مخالفت خلیفه با ذکر نام وی در خطبه، سپاهیان ترک حامی حاکم بویه‌ی پا را فراتر گذاشته و در سکه‌ها به نام وی لقب «شاهنشاه ملک‌العدل» را نقش کردند (سلیمانی، ۱۳۹۶: ۴۱۶؛ کبیر، ۱۳۸۱: ۱۶۹). اقدامات جانشینان عضدالدوله و به‌ویژه جلال‌الدوله در تثبیت لقب و اصرار لقب «شاهنشاه» برای خود به پیشینه این لقب به دوره ساسانی بر می‌گردد. شاهپور اول نیز در کتیبه خود در حاجی‌آباد فارس از خود با عنوان «شاهنشاه ایران و انیران» یاد کرده است (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۱). تأکید جانشینان عضدالدوله به استفاده از این لقب نشان می‌دهد که آن‌ها سعی در همسان‌سازی جایگاه خود با خلافت به لحاظ معنوی بودند و خود را مطابق با الگوی پادشاه در ایران باستان نماینده خدا بر زمین تلقی می‌کردند. به نظر می‌رسد گرایش القاب خلیفه عباسی به سلاجقه فارغ از اعتقاد هر دو طرف به تسنن، از نتایج بلندپروازی‌های بویه‌یان در احیای سلطنت ایرانی و کنار زدن نهاد خلافت به‌طور کامل نیز منبعت می‌گردد.

### ۳. کارآمدی و تأمین منافع عمومی

کارآمدی از دیگر مؤلفه‌های مشروعیت‌یابی در حکومت‌های قرون اولیه اسلامی به شمار می‌رود. موجه‌سازی قدرت بر حسب تأمین منافع فرودستان و فرادستان و پاسخگویی به احتجاجات لازم کل جامعه از جمله دیگر شاخصه‌هایی است که حکومت‌ها در کارآمدی خود به دنبال آن هستند (بیتهم، ۱۳۹۰: ۱۶۹). در دوره آل‌بویه تأمین منافع عامه مردم از طریق اقدامات عام‌المنفعه همچون ساخت بیمارستان، مدارس، کتابخانه، تأمین امنیت و برقراری عدالت و... صورت گرفته است. به‌رغم کاهش قدرت آل‌بویه در دوره جانشینان عضدالدوله، دستاوردهای فرهنگی و تلاش‌های امیران دیلمی برای نمایش کارآمدی خود همچنان ادامه داشته است. صمصام‌الدوله پس از آن که به جای پدر نشست به «تدبیر ملک و رعایت رعیت مشغول شد» (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۰۵). وی در ۳۷۵ هق مالیات جامعه‌های ابریشمی و

پنهای را که برای فروش عرضه می‌شد برای تأمین امنیت و مخارج نظامی تجدید کرد. این امر پس از مدتی با تجمع مردم در مسجد و تهدید به قطع نماز، با دستور صمصام‌الدوله ملغی شد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۱/۱۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۶/۹). صمصام‌الدوله علاوه بر توجه به اهل سنت و شیعیان به مصالح و رفاه اقلیت‌های دینی نیز توجه داشت. در ۳۸۵ هق فرزندی از موبدان زرتشتی فارس از صمصام‌الدوله درخواست کرد که آنان با توجه به این که حضرت علی(ع) زرتشتیان را اهل کتاب دانسته است، از پرداخت مالیات سرانه معاف کند. صمصام‌الدوله نیز طی فرمانی این درخواست را پذیرفت (فرای، ۱۳۷۵: ۱۶۱؛ برای اطلاع بیشتر نک: اروجی و رضایی، ۱۳۹۶: ۸-۲۸).

بهاء‌الدوله پیش از آن که به حکومت برسد نیز از طرف پدرش عضدالدوله حکومت کرمان را در اختیار داشت و در زمان حضور وی «آن اطراف به عدل و انصاف او آراسته گشت» (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۷۴). اوضاع حکومت بویه در زمان وی آرامش نسبی یافت و او در «ضبط احوال و کفالت امور سیاست جمهور و تمهید بساط معدلت و تقریر مصالح مملکت ید بیضا نمود و آثار خوب اظهار کرد» (همان: ۳۰۶). بهاء‌الدوله در راستای تأمین امنیت راه‌ها و جلوگیری از غارت و راهزنی برای راه‌های مواصلاتی بغداد و خراسان نگهبان قرار داد (زرین‌کوب، ۱۳۹۲: ۵۱۴/۲). همچنین در ۳۷۹ هق آنچه از عوارض از مراتع در آبادی‌ها گرفته می‌شد به جهت رفاه مردم ملغی کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۶۹/۹).

تکاپوهای بهاء‌الدوله برای افزایش رفاه مردم تنها محدود به خود او نشد و کارگزاران وی نیز در نقاط گوناگون در جهت آسایش جامعه گام برداشتند. در ۳۸۳ هق ابونصر شاپور بن اردشیر وزیر بهاء‌الدوله در محله کرخ بغداد دارالعلم ساخت و بر اهل آن وقف قرار داد. در این مجموعه، کتب زیادی خریداری و دست‌نوشته‌هایی از پیشوایان بزرگ جمع‌آوری شده بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۶۶/۱۴؛ حموی، ۱۹۹۵م: ۵۳۴/۱). بهاء‌الدوله در حدفاصل سال‌های ۳۸۸ تا ۴۰۳ هق که در شیراز به‌عنوان مقر حکومت حضور داشت، بغداد را از طریق کارگزاران برجسته خود تحت کنترل داشت. در ۳۹۳ هق پس از بالا گرفتن درگیری‌های مذهبی در بغداد، عیاران و مفسدان در بغداد قدرت‌نمایی می‌کردند. بهاء‌الدوله برای سامان دادن به اوضاع آشفته اباعلی بن‌استاد هرمز (عمیدالجیوش) را به بغداد فرستاد.



وی در مدت هشت سال و هفت ماه استقرار خود در بغداد این شهر را از شر غارتگران و مفسدین ایمن کرد. وی در مواجهه با اهل سنت و شیعیان تبعیض قائل نشد و برای ایجاد آرامش در شهر برگزاری مراسمات مذهبی را از هر دو طرف ممنوع اعلام کرد. او همچنین به تعقیب مجرمین و راهزنان راه‌های منتهی به بغداد دست زد و آن‌ها را دستگیر کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۱۷۸/۹). وی مقامات و کارکنان دولتی را که رابطه پنهانی با مفسدین داشتند شناسایی و از مناصب دولتی برکنار کرد. برقراری امنیت از سوی او در شهر بغداد به حدی بود که غلامان وی سینی از طلا و سکه‌های نقره را روباز بر سر خود از محله نجما در جنوب‌غربی بغداد تا دیوان خراجات در شمالی‌ترین نقطه بغداد حمل کردند، بدون آن‌که کسی تعدی کند و به سکه‌ها دست بزند (صابی، ۱۳۳۷ق: ۴۳۷-۴۴۰؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۴۷/۳؛ برای اطلاع بیشتر نک: کبیر، ۱۳۸۱: ۱۴۰-۱۴۲).

در ۴۱۳ هق وزیر مشرف‌الدوله، ابالحسین بن حسن رنجی ملقب به مؤیدالملک نیز در واسط بیمارستان بنا کرد و از ادویه و اشربه بسیار در آن فراهم آورد و بر آن‌ها پاسداران و پزشکان قرار داد (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۵۳/۱۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۲۹/۹). حاکمان و کارگزاران آل‌بویه استمرار حیات اقدامات عام‌المنفعه خود را نیز مدنظر داشتند و برای هزینه نگهداری بناهای ساخته‌شده از جمله بیمارستان واسط موقوفات بسیار قرار می‌دادند (همان‌جا). در ۴۴۳ هق ابومنصور بهرام بن مافنه وزیر ابوکالیجار نیز در فیروزآباد فارس کتابخانه‌ای با هفت‌هزار جلد کتاب تأسیس کرد که مانند آن وجود نداشته است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۰۲/۹؛ ابن‌بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۹). در ۴۳۶ هق نیز در دوره حضور ابوکالیجار در فارس وی برای حفاظت شهر شیراز از تعرض دشمنان فرمان بنای باروی شهر را صادر کرد و برای شهر دوازده دروازه ایجاد کرد. اتمام ساخت حصار شهر با فوت امیر بویه در ۴۴۰ هق هم‌زمان شد. در دوره وی شیراز آباد شد (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ق: ۸۵/۱۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۲۶/۹؛ ابن‌زرکوب، ۱۳۵۰: ۵۴-۵۵). این اقدامات امرای بویه در ابعاد مختلف اجتماعی، عمرانی، اقتصادی و فرهنگی صورت می‌گرفت که با هدف نمایش کارآمدی و کسب رضایت مردم بود که در نهایت افزایش اقتدار و مشروعیت حکومت بویه‌یان را به دنبال داشت.

## نتیجه‌گیری

براساس آنچه در این پژوهش بیان شد، بررسی حکومت‌های قرون نخستین اسلامی از لحاظ مبانی مشروعیت قابل توجه است. در این میان حکومت بویه‌یان به جهت مناسبات متفاوت با سایر حکومت‌های هم‌زمان خود با خلافت عباسی و همچنین اقدامات تأثیرگذار در فرایند مشروعیت‌یابی مورد بررسی قرار گرفت. در نیمه نخست این حکومت تا پایان عصر عضدالدوله، پایه‌های قدرت آن بر اساس مؤلفه‌های مشروعیت سیاسی اجتماعی قوام پیدا کرد. در دوره جانشینان عضدالدوله که قدرت‌طلبی‌های درون‌خاندانی شاخصه اصلی آن بود، سازوکارهای مشروعیت‌یابی دچار تحول نسبی می‌شود. نهاد خلافت در این دوره با وجود ضعف، همچنان مهم‌ترین منبع کسب مشروعیت در جامعه با اکثریت اهل سنت تلقی می‌شود. امیران بویه‌یی در این مقطع زمانی از جایگاه نهاد خلافت برای تسلط بر جامعه بهره جستند. خلفا در واقع با اعطای القاب سیاسی و برخی امتیازات دیگر همچون کوبیدن طبل در اوقات پنج‌گانه نماز به بویه‌یان، جایگاه دنیوی خویش را به آنان منتقل نموده و همچنین در عین حال ادعای خود مبنی بر در اختیار داشتن اقتدار معنوی در جامعه اسلامی را برای خود تثبیت کردند. همچنین با دریافت آن القاب، وظیفه حفاظت و حمایت از دین و ابعاد گوناگون آن که تا پیش از این به عهده نهاد خلافت بود، به حاکم دیلمی تفویض شد. جاه‌طلبی حاکمان بویه‌یی را می‌توان در کسب مشروعیت از طریق باستان‌گرایی و احیای سنن گذشتگان مشاهده کرد. امیران بویه‌یی برای استفاده از لقب «شاهنشاه» در مکتوبات اداری و سکه‌های خود اصرار می‌ورزیدند و همچنین با درج نام و اقدامات خود در تخت جمشید که نماد باستان‌گرایی محسوب می‌شود، سعی در قرابت خویش با پادشاهان ایران باستان داشتند.

در دوران جانشینان عضدالدوله، دوره بهاء‌الدوله نقطه عطف به شمار می‌رود. تلاش‌های وی در جهت افزایش اقتدار و رویارویی با خلافت تداعی‌کننده دوران باشکوه عضدالدوله است. علاقه وی به میراث کهن باستانی سبب شد که وی از هر فرصتی برای ابراز آن استفاده کند. ذکر عنوان باستانی «شاهنشاه» در کتیبه تخت جمشید، سکه‌ها و پارچه‌های باقی‌مانده از این زمان، از نمونه تکاپوهای وی برای کسب مشروعیت از طریق توجه به

میراث ایران پیش از اسلام است. روند اقدامات وی بعد از او در زمان فرزندانش ادامه یافت. امیران بویه‌ی در دوره جانشینان عضدالدوله با وجود فضای پرتنش حاکم بر جامعه که بر اثر نزاع‌های درون‌خانوادگی و فرقه‌ای، امنیت و رفاه جامعه را تهدید می‌کرد، سعی نمودند در بُعد عملی و با اقدامات بنیادین و توجه به رفاه و آسایش، سطح رضایت مردم را از خود بالا ببرند. این اقدامات در مجموع به صورت مقطعی و متناسب با فضای جامعه، قدرت خلیفه و گرایش شخص حاکم بویه‌ی دنبال می‌شد و کمتر به شکل نظام‌مند، پیوسته و با هدف آینده‌محور پی گرفته شد که در نهایت نتیجه آن ضعف و سقوط حکومت آل‌بویه را در پی داشت.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد (۱۳۸۵ق)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر.
- ابن العبری، ابوالفرج یوحنا غریغوریوس (۱۹۹۲م)، *تاریخ مختصرالدول*، تحقیق انطون صالحانی الیسوعی، بیروت: دارالشرق، ط الثانية.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۸ق)، *دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشان الاکبر*، تحقیق خلیل شحاده، بیروت: دارالفکر، ط الثانية.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن ابی بکر (بی تا)، *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*، حقه احسان عباس، بیروت: دارصادر.
- ابن زرکوب شیرازی، احمد بن شهاب‌الدین ابی الخیر (۱۳۵۰)، *سیرازنامه*، به کوشش اسمعیل واعظ جوادى، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۴۱۸ق)، *الفخری فی الأداب السلطانیه و الدول الاسلامیه*، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت: دارالقلم العربی.
- ابن عمرانی، محمد بن علی بن محمد (۱۴۲۱ق)، *الانباء فی تاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرائی، قاهره: دارالافاق العربیة.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق)، *البدایه و النهایه*، بیروت: دارالفکر.
- ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۷۰)، *مبانی سیاست*، ج ۱، تهران: توس.
- اروچی، فاطمه، رضایی، محمد (بهار و تابستان ۱۳۹۶)، «زمینه‌های همگرایی در مناسبات مسلمانان و زرتشتیان در منطقه فارس (دوره آل بویه ۴۴۷-۳۲۲ق)»، *دوفصلنامه تاریخننامه ایران بعد از اسلام*، دانشگاه تبریز، ش ۱۴.
- ایمانپور، محمدتقی و یحیایی، علی و جهان، زهرا (پاییز و زمستان ۱۳۹۵)، «بازیابی فرهنگ ایران باستان در دوره آل بویه: مشروعیت سیاسی حکومت»، *دوفصلنامه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ش ۱۹.

- باسورت، سی‌ادموند (۱۳۹۳)، «تداوم میراث کهن در سرزمین‌های ایرانی سده‌های میانه»، در *برآمدن اسلام*، ویراستاران وستاسرخوش کرتیس و سارا استوارت، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- باون، هارولد (۱۳۹۶)، «آخرین امیران آل‌بویه»، در *مجموعه مقالات آل‌بویه (اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی)*، مؤلفان ناگل و دیگران، تحقیق و ترجمه علی یحیایی و محمدرضا مصباحی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *آموزش دانش سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۷۳)، *تاریخنامه طبری*، تحقیق محمد روشن، ج ۴، چ ۳، تهران: البرز.
- بلوم، جان‌تان (۱۳۹۴)، «نمایش قدرت در هنر و معماری ایران اوایل دوره اسلامی»، در *ایران در نخستین سده‌های اسلامی*، ویراستاران: ادموند هرتسیگ و سارا استوارت، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- بوسه، هیرمیرت (۱۳۸۵)، «ایران در عصر آل‌بویه»، در *تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان (پژوهش دانشگاه کمبریج)*، گردآورنده: رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، چ ۶، تهران: امیرکبیر.
- بیتهم، دیوید (۱۳۹۰)، *مشروع‌سازی قدرت*، ترجمه محمد عابدی ارکانی، چ ۲، یزد: انتشارات دانشگاه یزد.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۸۶)، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، چ ۵، تهران: امیرکبیر.
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۷۴)، *ترجمه تاریخ یمینی*، تحقیق جعفر شعار، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- جوزجانی، ابوعمرو عثمان بن محمد منهج سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری ایران و اسلام*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- حاتمی، محمدرضا (۱۳۸۹)، *مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی شیعه*، تهران: انتشارات علوم و فنون رازی.

- حجاریان، سعید (بهار ۱۳۷۳)، «نگاهی به مسئله مشروعیت»، فصلنامه راهبرد، ش ۳، صص ۷۸-۹۳.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م)، معجم البلدان، بیروت: دارصادر، ط الثانية.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ط الثانية.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۲)، تاریخ مردم ایران از زمان ساسانیان تا پایان آل بویه، ج ۲ (کشمکش با قدرت‌ها)، چ ۱۴، تهران: امیرکبیر.
- سلیمانی سعید (۱۳۹۶)، تاریخ سکه در دودمان‌های محلی ایران (قرن سوم و چهارم هجری قمری)، تهران: برگ‌نگار.
- شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۷۶)، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، تهران: مؤسسه تبیان.
- صابی، هلال بن محسن (۱۳۹۶)، رسوم دارالخلافه (نقش آیین‌های ایرانی در نظام خلافت اسلامی)، تصحیح و حواشی میخائیل عواد، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: کارنامه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۷ق)، الجزء الثامن من تاریخ ابی‌الحسین هلال بن محسن بن ابراهیم الصابی، و قد اعتنی بتصحيحه. هـ ف. آمدروز و بعده د. س. مرجلیوت، قاهره: بی‌نا.
- صفدی، صلاح‌الدین خلیل آیبک (۱۴۲۰ق)، الوافی بالوفیات، تحقیق و اعتناء احمد الارنؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۶)، بنیادهای علم سیاست، چ ۱۷، تهران: نی.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۷۵)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ ۳، تهران: سروش.
- فرمانیان، مهدی (۱۳۸۸)، «حسین بن موسی علوی»، در دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.

- فقیهی، علی اصغر (۱۳۶۶)، *آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم آن عصر*، چ ۳، تهران: صبا.
- کاهن، کلود (۱۳۸۴)، «*حوال عمومی بویه‌یان*»، در *بویه‌یان*، گردآورنده و مترجم یعقوب آژند، تهران: مولی.
- کبیر، مفیزالله (۱۳۸۱)، *آل بویه در بغداد*، ترجمه مهدی افشار، تهران: رفعت.
- کرمر، جوئل (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عصر آل بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کواکبیان، مصطفی (۱۳۷۸)، *مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه*، چ ۲، تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳)، *زین‌الآخبار*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لاریجانی، محمدجواد (۱۳۷۳)، *حکومت؛ مباحثی در مشروعیت و کارآمدی*، تهران: سروش.
- لیپست، سیمور مارتین (۱۳۷۴)، «مشروعیت و کارآمدی»، ترجمه رضا زیب، *مجله فرهنگ و توسعه*، ش ۱۸.
- متقی، ابراهیم و کرامت، فرهاد (تابستان ۱۳۹۳)، «عناصر مشروعیت‌یابی در نظام‌های سیاسی»، *فصلنامه سیاست*، دانشگاه تهران، ش ۲.
- ماوردی، علی بن محمد (بی‌تا)، *الاحکام السلطانیه*، قاهره: دارالحدیث.
- متحده، روی (۱۳۹۴)، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر آل بویه: تهران، وفاداری و رهبری در ادوار آغازین جامعه اسلامی*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نامک.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، «ایده ایران در سرزمین‌های آل بویه»، در *ایران در نخستین سده‌های اسلامی*، ویراستاران: ادموند هرتسیگ و سارا استوارت، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- متز، آدام (۱۳۹۳)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری (رنسانس اسلامی)*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چ ۵، تهران: امیرکبیر.

- *مجمّل التواریخ و القصص* (بی‌تا): تحقیق ملک‌الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.
- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تحقیق عبدالحسین نوایی، چ ۳، تهران: امیرکبیر.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۹)، *تجارب‌الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ط‌الثانیه.
- نصرالله‌زاده، سیروس (۱۳۸۵)، *کتبیه‌های پهلوی کازرون*، تهران: انتشارات کازرونیه.
- وبر، ماکس (۱۳۹۷ الف)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، چ ۵، تهران: سمت.
- وبر، ماکس (۱۳۹۷ ب)، *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد صدراتی، چ ۱۲، تهران، نشر مرکز
- وینسنت، اندرو (۱۳۸۹)، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- همدانی، محمد بن عبدالملک (۱۹۶۱م)، *تکمله تاریخ‌الطبری*، قدّم له و حقّقهُ آلبرت یوسف کنعن، جزء الاول، بیروت: المطبعة الکاتولیکه، ط‌الثانیه.
- Donohue, John J., (Feb.1973), "Three Buwayhid Inscriptions", Arabica, T. 20, Fasc. 1, pp.74-80.



فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و چهار، پاییز ۹۹، صفحات ۱۲۱-۱۴۴

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۱۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۹/۰۳/۰۷

## فتوت، چهره اجتماعی تصوف در آذربایجان (از قرن پنجم تا پایان قرن هفتم ق)

یریسا قربان‌نژاد<sup>۱</sup>

مسعود بیات<sup>۲</sup>

### چکیده

سرزمین آذربایجان با جغرافیا و تاریخ خاص خود، سال‌های متمادی مرکز فرهنگی ایران بود. قبل از اسلام در این سرزمین، زمینه فکری رازورزانه‌ای وجود داشت که آثار و بقایای آن در دوره اسلامی به صورت عرفان و تصوف ظهور نمود و تا دوره ایلخانی تداوم یافت و بیشتر شد. این که بنا به شرایط سیاسی و اجتماعی آذربایجان از قرن پنجم تا هفتم ق کدام گرایش از تصوف، نمود بیشتری در این منطقه داشته، موضوعی قابل‌بررسی است. یافته‌ها حاکی از مستعجل بودن دولت‌های حاکم، آشفتگی سیاسی، عدم سامان‌دهی اوضاع از سوی عمال دیوانی و ظلم سرداران مغول در دوره موردپژوهش است که حاصل آن شکل‌گیری حرکت‌های مردمی و تصوف متصف به فتوت جهت مقابله با بحران‌های سیاسی و اجتماعی مذکور در قالب گروه‌های اخیان و باباها بوده است. بر این اساس در نیمه دوم قرن هفتم ق، تنه اصلی تصوف آذربایجان را تصوفی شریعت‌محور و ظلم‌ستیز شکل داد که در درون خود به نوعی سهروردیه و کبرویه را تبلیغ می‌نمود و این ویژگی، در تصوف هیچ‌یک از سرزمین‌های ایران دیده نمی‌شد. مقاله حاضر به روش توصیفی-تحلیلی، مصادیق جریان فتوت را در آذربایجان تا پایان قرن هفتم ق واکاوی خواهد نمود.

**واژگان کلیدی:** آذربایجان، مغول، تصوف، فتوت، بابا، اخیان.

ghorbannejad@alzahra.ac.ir

masoud.bayat@znu.ac.ir

۱. دانشیار دانشگاه الزهراء تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۲. دانشیار دانشگاه زنجان، زنجان، ایران

*Fotowat, the Social Face of Sufism in Azerbaijan  
(From the Fifth Century (AH) until the End of the Seventh  
Century (AH))*

P. Ghorbannejad<sup>1</sup>

M. Bayat<sup>2</sup>

**Abstract**

The land of Azerbaijan, with its unique geography and history, has been the cultural center of Iran for many years. Before Islam, there was a mysterious intellectual background in this land; the effects and remnants of which appeared in the Islamic period in the form of mysticism and Sufism and continued until the Ilkhanid period and even increased. This study deems worthwhile due to the political and social conditions of Azerbaijan from the fifth to the seventh centuries (AH), in which the tendency towards Sufism was more prominent. As the findings revealed, the short period of the government, the political turmoil, lack of organizing the affairs by the court officials and the oppression of the Mongol rulers in this period resulted in the formation of popular movements and Sufism, characterized by fotowat (generosity), to confront with the political and social crises. They were organized in Akhian and Baba groups. In the second half of the seventh century (AH), the main body of Sufism in Azerbaijan was sharia-based and anti-oppression Sufism, which propagated Suhrawardiyya and Kabruyeh within itself and this feature was not seen in the Sufism of any other regions of Iran. The present article implemented a descriptive-analytical method to analyze the examples of the Fotowat movement in Azerbaijan until the end of the seventh century (AH).

**Keywords:** Azerbaijan, Sufism, Fotowat, Akhiyan, Baba, Mongol.

---

1. Associate Professor Al-Zahra University of Tehran, Tehran, Iran

2. Associate Professor Zanjan University, Zanjan, Iran

ghorbannejad@alzahra.ac.ir

masoud.bayat@znu.ac.ir

## مقدمه و بیان مسئله

فتوت یا جوانمردی آئینی بس دیرینه است که اصول انسانی و اخلاقی آن در هر دین و آئینی پسندیده می‌باشد. فتوت در آغاز، آئین مردان جنگاور و سپاهی‌پیشه بود و با گذشت زمان تا مجامع جوانمردان در شهرها گسترش یافت. جوانمردی با زهد و تصوف در آمیخت و در طول تاریخ، پیوندهای فراوانی با آن برقرار نمود و هیچ‌گاه از آن جدا نشد به طوری که فتوت را شکل عامیانه تصوف می‌دانند. این راه و رسم از قرن‌ها پیش هواخواه داشت و نهادهای اجتماعی خاصی برای حمایت از آن پدید آمد. امروزه نشانه‌هایی از آن را در مرام اهل زورخانه، لوتیان و درویشان خاکسار می‌توان یافت.

تصوف آذربایجان از قرن پنجم تا پایان قرن هفتم ق رشته ارتباط خود را با تصوف شریعت‌محور که سلوک صوفی در آن بدون تقید به کتاب و سنت ناتمام است، قطع نمود و بنا به ضرورت مقابله با بحران‌های اجتماعی و تغییر شرایط سیاسی، فتوت را شاخصه بارز خود کرد و فتیان، چهره اجتماعی تصوف را در قالب پهلوانی و دادخواهی مردم از حاکمان و مقابله با ظالمان به نمایش گذاشتند و تکیه‌گاه مردم ستم‌دیده در آن دوران پر آشوب شدند. این که پس از ورود اسلام، فتوت حدوداً از چه زمانی در آذربایجان آغاز شد و چرا؟ بزرگان فتوت در آذربایجان چه کسانی بودند و به کدام یک از مکاتب تصوف گرایش داشتند؟ در جامعه «مغول‌زده» چه عملکردی داشتند؟ و کدام متغیرها در رواج و زوال فتوت نقش داشتند؟ پرسش‌هایی قابل‌پی‌جویی است.

ضرورت پژوهش، بررسی تاریخ اجتماعی آذربایجان و بررسی عمل‌گرایی تصوف در بحران‌ها و به‌ویژه دوره ایلخانی است. ناشناخته بودن سیر فتوت در آذربایجان، رونق و اهمیت آن، نگارندگان را بر آن داشت تا در این وادی گام نهند و مقدمه‌ای را برای پژوهش‌های آتی فراهم آورند. شیوه پژوهش در این مقاله کتابخانه‌ای است. نگارندگان به‌عنوان ناظران بیرونی، ضمن بررسی ارتباط فتوت و تصوف با آرا و افکار بزرگان فتوت، به عملکرد اجتماعی آنان پرداخته‌اند. خاطرنشان می‌سازد با توجه به این که برخی از مشایخ، بخش عمده زندگی خود را در نیمه دوم قرن هفتم ق سپری کرده بودند و بخشی از آن را در اوایل قرن هشتم ق، لاجرم محدوده زمانی مقاله حاضر گاه تا دهه اول قرن هشتم ق ادامه داشته است.

باید اذعان نمود، آمیخته بودن منابع صوفیانه به اغراق و کرامت‌سازی، نگاه بی‌طرفانه ناظر بیرونی را سخت به مخاطره افکنده و ازجمله مشکلات عمده در پیش روی این پژوهش بوده است.

به‌طورکلی درباره فتوت و جوانمردی، عیاری و پهلوانی و لوطی‌گری که رویکرد مدنی تصوف را بازنمایی می‌کند، همچنین ارتباط آن با هویت ایرانی و گروه‌های صوفیه، مقالات و کتاب‌های متعددی نگاشته شده که در فهم جریان فتوت این دوره مورد مراجعه و بهره‌برداری نگارندگان بوده، اما پژوهشی که شامل متغیرهای مقاله حاضر باشد، تا کنون انجام نشده است. کتاب *آیین فتوت و جوانمردی پهلوانان آذربایجان* به نگارش احمد موتاب در ۱۳۷۷ به شرح حال کشتی‌گیران و پهلوانان پرداخته است و ارتباط چندانی با فتوت صوفیانه ندارد. مقاله «بررسی و تحلیل گفتمان فتوت در تاریخ اسلام از سده چهارم تا سده هشتم هجری قمری» به نگارش مجتبی گراوند و دیگران در ۱۳۹۱ در خصوص عمل سیاسی و اخلاقی صوفیان مطالب درخور توجهی دارد. همچنین کتاب *واکاوی جریان فتوت از آغاز تا پایان قرن هفتم ق* نوشته معصومه درسار، چاپ ۱۳۹۶، درباره کیفیت ظهور و تداوم فتوت و تأثیرپذیری آن از وقایع سیاسی و نظامی، نقش و کارکرد آن به‌عنوان رفتار اجتماعی سخن می‌گوید.

در این میان آنچه وضعیت فتیان و سهم اجتماعی آنان در تصوف این دیار را بیشتر روشن می‌کند، فتوت‌نامه‌هاست. این فتوت‌نامه‌ها به‌عنوان منابعی مهم، بخش قابل ملاحظه‌ای از ادبیات عامیانه ایران را تشکیل می‌دهند و با بیانی ساده اعتقادات، افسانه‌ها و آداب و رسوم طبقه عامه ایران، خاصه پیشه‌وران را در روزگاران گذشته تبیین می‌نمایند که به چند نمونه آن می‌توان اشاره کرد از جمله *فتوت و فتوت اصناف* که شامل چهارده رساله است و بر اساس نسخه‌های خطی منحصر به فرد به همراه مقدمه، تصحیح و توضیح مه‌ران افشاری و مهدی مدائنی جمع‌آوری شده و گروه‌های گوناگون جوانمردان در تاریخ ایران را معرفی می‌نماید. همچنین *فتوت‌نامه‌ها و رسائل خاکساریه* که شامل سی‌وسه رساله از رسائل اهل فتوت و درویشان خاکسار است که توسط مه‌ران افشاری گردآوری شده و دارای مقدمه‌ای بسیار طولانی و مفید برای پژوهندگان در این خصوص است. از مراجع معتبر

درباره فتوت به زبان فارسی مجموعه رسائل جوانمردان است که مشتمل بر هفت فتوت‌نامه است. این اثر توسط مرتضی صراف، جمع‌آوری و تصحیح شده است. این مجموعه با مقدمه هانری کربن، ایران‌شناس فرانسوی آغاز می‌شود و برای پژوهشگران در این حوزه قابل استفاده است. رساله الفتوه از شهاب‌الدین سهروردی، مؤلف عوارف‌المعارف (د ۶۳۲ هـ ق) که از دو جهت حائز اهمیت است، نخست آن که ارتباط تصوف را با فتوت و جوانمردی می‌رساند و دوم آن که، اصطلاحات رایج فتوت زمان خود را توضیح می‌دهد. از جمله این که آخی یا شیخ فتوت خانه را «صاحب» می‌گفتند (صراف، ۱۳۵۲: ۱۲۲). فتوت‌نامه نجم‌الدین زرکوب (م ۷۱۲ ق) که وضعیت فتوت صوفیانه و فتوت اصناف را در قرون ششم تا هشتم ق بیان می‌کند از مهم‌ترین مراجع این دوره از تصوف است. تحفه‌الآخوان فی خصایص‌الفتیان عبدالرزاق کاشانی (م ۷۳۶ ق) از پیروان ابن عربی و فتوت‌نامه شمس‌الدین محمد بن محمود آملی (م ۷۵۳ ق) از جمله این منابع هستند که نگارندگان به آن‌ها مراجعه نموده‌اند.

### ۱- مفهوم فتوت و اهمیت آن

از همان آغاز پیدایش تصوف، گروهی از متصوفه طریقتی را در پیش گرفتند که فتوت نامیده می‌شد. فتیان یا جوانمردان به پیروی از اولیاء دین و عرفان چون علی بن ابی‌طالب (ع) نقش اجتماعی اصلاح‌گرانه‌ای را در خدمت به قشرهای ضعیف جامعه در پیش گرفتند. آن‌ها اغلب گرایش‌های شیعی (به معنی عام) داشتند (گلیپینارلی، ۱۳۷۹: ۷۵؛ الشیبی، ۱۹۶۴: ۱۹۷/۲-۲۱۰). خدمت به خلق مظلوم در رأس سیر و سلوک عرفانی آن‌ها قرار داشت. با نگاهی گذرا به فتوت‌نامه‌ها که قدیمی‌ترین آن‌ها از آن عبدالرحمن سلمی (د ۴۱۲ هـ ق) است می‌توان دریافت که فضایل اخلاقی، مانند اعتذار، وفا، صدق، اخلاص، رضا، کرم، مروّت، صبر، سخا، رأفت، حمیت و حیا، بسیار مورد توجه فتیان بوده است (نک: سلمی، ۱۳۹۷: ۴۶).

در اهمیت فتوت همین بس که از همان ابتدای تألیف کتب درباره اصول نظری و مبانی تصوف، سخنانی از عرفای اولیه اسلامی چون حسن بصری (د ۱۱۰ هـ ق) احمد بن خضرویه (د ۲۴۰ هـ ق) حمدون قصار (د ۲۷۱ هـ ق) درباره فتوت نقل شده است (هجویری، ۱۳۳۶: ۱۵۴). باب‌هایی از این کتب نیز به موضوع فتوت اختصاص داده شده مانند باب سی‌وچهارم

الرساله القشیریة از ابوالقاسم قشیری (د ۴۶۵ هـ) که ابعاد مختلف جوانمردی در آن‌ها مطرح شد. در قرون بعد نیز این ابواب فتوت به فتوت‌نامه‌های مستقل تبدیل شدند. از قبیل کتاب الفتوه سلمی، مرآة المرآت از علی بن حسن بن جعدویه (معاصر خواجه نظام‌الملک طوسی) فتوت‌نامه خواجه عبدالله انصاری،<sup>۱</sup> رساله الفتوه از اخی احمد المحب بن شیخ محمد میکائیل اردبیلی.

فتوت به علت آن که واجد زمینه اجتماعی و الگوهای اخلاقی مشابه با تصوف بود، مورد توجه متصوفه قرار گرفته است. فتوت صوفیانه بر عفت، ایثار و مکارم اخلاقی استوار بود. گرایش صوفیان به اهل فتوت، در پوشش تمامی مذاهب شیعه و سنی، دیده می‌شود. فتوت صوفیانه بیشتر جنبه اخلاقی و تربیتی دارد و معمولاً ثابت است (گراوند، ۱۳۹۱: ۱۴۴)؛ اما فتوت در طول تاریخ، علاوه بر تصوف با تشکیلات اصناف و گروه‌های ملامتی اولیه - که هنوز به بی‌قیدی ظاهری و باطنی نسبت به اخلاق عرفی جامعه و شرع آلوده نشده بودند - نیز مرتبط بوده است (عفیفی، ۱۳۷۶: ۲۳ تا ۵۲). همچنین در اواخر قرن پنجم، صوفیانی که در عراق عرب و جبال بودند با تشکیلات اصناف شهری ایران ارتباط یافتند و فتوت، هویتی مستقل در کنار تصوف رسمی پیدا کرد. اهل فتوت نیز متناسب با گروه‌های صنفی وابسته به آن، دارای آداب و رسوم خاصی شدند. این آداب و رسوم که از تشرف به فتوت تا نحوه لباس پوشیدن (مانند شلوار فتوت به جای خرقة تصوف) و به‌کارگیری اصطلاحات خاص را شامل می‌شد (گلیبنارلی: ۱۷-۵۲)، زمینه‌ای فراهم ساخت که به تدریج اهل فتوت یا جوانمردان را با اسامی دیگری هم در جامعه شناختند مانند عیاران، دراویش، شطاران (ریاض، ۱۳۸۲: ۷۲). «فتوت صوفیانه» بیشتر جنبه اخلاقی و تربیتی دارد و معمولاً ثابت است.

گفتنی است، در ادامه این تحوّل تاریخی، اهل فتوت به تدریج از سیر و سلوک تصوف دور شدند. در عصر خلیفه عباسی، الناصر لدین‌الله (حکومت از ۵۷۵-۶۲۲ هـ) عیاران و جوانمردان آشوبگر عراق شورش کردند و اوضاع را به هم ریختند و خلیفه برای مهار کردن شورش، شلوار فتوت پوشید تا سرپرستی جوانمردان را بر عهده گیرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۸۶/۱۲ - ۲۸۷). عیاران شهرنشین چون جنگاور بودند و امنیت شهرها را بر هم می‌زدند،

۱. مشخصات نسخه‌شناسی این اثر توسط گلیبنارلی مورد بحث قرار گرفته است.

حکومت‌ها می‌کوشیدند که آنان را تحت فرمان خود درآورند و از آنان در جنگ‌ها و همچنین برای انتظام بخشیدن به شهرها استفاده کنند (افشاری-مدائینی، ۱۳۸۲: ۲۰).

## ۲- فتیان آذربایجان تا قرن هفتم ق

آذربایجان از شمال با آران، از مشرق با خزر، دیلم و جیلانات، از جنوب با عراق و کمی از جزیره و از غرب با اران و ارمنیه هم‌مرز بود (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۵۵). جغرافی‌دانان مسلمان در قرون نخستین اسلامی از شهرهای متعدد در آذربایجان نام برده‌اند؛ مانند ابن‌خرداذبه که بین سال‌های ۲۳۷-۲۷۳ ق *المسالك و الممالک* را تألیف نمود. وی منصب «صاحب البرید و الخبر» را در منطقه جبل، غرب ایران به عهده داشت و نوشته‌هایش درباره خراج و راه‌ها بر اساس اسناد رسمی بوده و از این جهت کاملاً معتبر و باارزش است (رضا، ۱۳۶۹: ۴۰۹/۳). ابن‌خرداذبه، شهرهای آذربایجان را مراغه، میانج، اردبیل، ورتان، سیسر، برزه، سابرخاست، تبریز، مرند، خوی، کولسره، موقان، برزند، جنزه، جابروان، نریز، ارمیه، شیز، جابروان، سره و چند رستاق دیگر می‌داند (ابن‌خرداذبه، ۱۸۸۹: ۱۱۹-۱۲۰). این فهرست با اندکی کاستی در تعداد شهرها و یا تغییر در نام آن‌ها توسط یعقوبی در *البلدان*، ابن‌حوقل در *صوره الارض*، مقدسی در *احسن‌التقسیم فی معرفه الاقالیم*، ابودلف مسعربن مهلهل در *الرساله الثانیه*، اصطخری در *مسالك و ممالک*، بلاذری در *فتوح‌البلدان*، حمدالله مستوفی در *نزهه القلوب*... تأیید می‌شود (مشکور، ۱۳۵۲: ۲۵).

پیشینه فتوت در آذربایجان احتمالاً به قرن سوم ق برسد؛ آنجا که در زلزله تبریز بایزید بسطامی (د ۲۶۱ هـ) ابراهیم بن یحیی جوینانی، صوفی اهل سکر و جذبه را برای کمک به مردم تبریز می‌فرستد و به وی سفارش می‌کند که از مجذوبان این دیار غافل نشود (کربلایی، ۱۳۴۴: ۲۷۶/۱). این مجذوبان بعدها با لقب احترام‌انگیز «بابا» که تاحدی یادآور «پیر» در طریقت‌های صوفیان بود، یاد می‌شدند. صوفیانی که در رأس گروه یا سازمانی از متصوفه و یا اصناف قرار داشتند و چهره اجتماعی آن‌ها که همان جوانمردی و فتوت بود بر وجه عرفانی شأن برتری داشت (کوپرلی‌زاده، ۱۹/۱)؛ اما پس از آن اطلاعات دیگری تا قرن پنجم ق در منابع موجود نیست.

بر اساس گزارش‌های تاریخی، سابقه مشرب فتوت در آذربایجان به قرن پنجم می‌رسد. فتیان در آذربایجان با القابی مانند «اخی»، «باله» و «بابا» معروف بودند. اولین صوفی آذربایجانی که لقب اخی (جوانمرد) داشت، اخی فرج زنجانی<sup>۱</sup> (د ۴۵۴ هـ) بود. وی مدتی در تبریز حضور داشت و این لقب به‌طور خاص به وی اطلاق می‌شد و نشان مقام شیخی در فتوت بود نه آن خطابی که در خانقاه‌ها معمولاً صوفیان همدیگر را اخی می‌خواندند (عبادی مروزی، ۱۳۶۲: ۵۹). از زندگی اخی فرج زنجانی اطلاع چندانی در دست نیست، تنها می‌توان حدس زد که لقب «اخی» را از دراویش و متصوفه ترکمان گرفته بوده است (کربلایی، ۱۳۴۴: ۸۳/۲). «اخی» آن‌گونه که در تحقیقات جدید هم آمده، تغییر یافته «اکی» ترکی به معنی «جوانمرد» است (Bayram, 1991: 3). هجویری تنها نام اخی فرج را در اثر خود آورده است (هجویری، ۲۱۵). جامی در *نفحات‌الانس* وی را مرید ابوالعباس نهبوندی که به قبله فتوت<sup>۲</sup> معروف بود، می‌داند و روایتی از کراماتش را نقل می‌کند (جامی، ۱۳۷۰: ۱۵۰). حافظ حسین کربلایی هم از وی نقل کرامتی می‌کند و مشابه آن کرامت را در نزد صوفی زاهد و معتدل بغدادی، سری سقطی<sup>۳</sup> (د ۲۵۳ هـ) می‌یابد.<sup>۴</sup> تنها سید محمد نوربخش در *سلسله‌الاولیاء* اخی فرج زنجانی را به گونه‌ای معرفی می‌کند که مقام و موقعیت وی را نشان می‌دهد: «کان من کبار الاولیاء المرشدين و اعیان العرفاء الزاهدین، صاحب المقامات و الکرامات و المکاشفات و المعینات، توفی صبیحه یوم الاربعاء شهر رجب سنه اربع و خمسين و اربعمائه» (نوربخش، ۱۳۴۹: ۱۶). اخی فرج زنجانی مرشد چند تن از صوفیان آذربایجان بود. آن‌ها نیز مرشد، پیر و دلیل راه صوفیانی دیگر و تشکیل‌دهنده تصوف فتوتی در آذربایجان بوده‌اند (کربلایی، ۱۰/۲). بعد از اخی فرج زنجانی تصوف در آذربایجان با فتوت آمیخته گشت و صوفیان جوانمرد (فتیان) در عرصه پُرتشنج آذربایجان به دفاع از ستم‌دیدگان پرداختند.

یکی از مریدان اخی فرج زنجانی که هم‌زمان با وی زندگی می‌کرد، باله خلیل صوفیانی (مروندی) (د بعداز ۴۳۴ هـ) است (نوربخش: ۱۱) که سرحلقه اتصال فتوت و تصوف

۱. نام ایشان به شیخ شفیق زنجانی نیز ضبط شده است.

۲. عطار وی را قبله فتوت می‌داند (*تذکره‌الاولیاء*، ۲/ ۳۱۹).

۳. برای شرح حال وی نک: (عطار، ۱۳۶۶: ۷۹).

۴. جامی سال مرگ اخی فرج زنجانی را ۴۵۷ هـ دانسته، ولی حافظ حسین کربلایی ۴۵۴ هـ ذکر کرده است.





آذربایجان و از پیروان صوفیه محققه محسوب می‌شود. مراد از صوفیه محققه گروه‌هایی از اهل سنت و جماعت‌اند و هجویری آنان را در برابر حلولیان و حلاجیان و اباحتیان و... که مردودان متصوفه‌اند، قرار می‌دهد (هجویری: ۱۶۴). قدیمی‌ترین منبع شرح حال وی، فتوت‌نامه شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی (د ۶۳۲ هـ) است که در ذکر مراحل فتوت در موضع هشیاری، در مقام وصلت و قربت و هدایت سخنی از شیخ باله نقل می‌کند: «... شیخ‌المشایخ، سلطان‌المحققین باله خلیل، رحمه‌الله‌علیه، چنین فرموده است کی: فتوت شاخی از نبوت است و طریقت همگی نبوت است» (صراف: ۹۸). طرفه این که سهروردی در توضیح سخنان باله خلیل، فتوت را که در تمام مذاهب از جمله در ملت و مذهب مغ (زرتشتی) مورد قبول است، به گونه‌ای برتر از نبوت می‌شمارد (همو: ۹۹). سهروردی که خود به فتوت دربار عباسی عنایت داشت، باله خلیل را «شیخ‌المشایخ و سلطان‌المحققین» می‌خواند و در سخن خود لقب «باله» را به کار می‌برد که در زبان رایج آن عصر در تبریز (یعنی آذری کهن)، به معنی «اخی» بوده است.<sup>۱</sup> وی لقب اخی را از استادش اخی فرج زنجانی داشت؛ بنابراین باله خلیل به زبان آذری یعنی اخی خلیل که هر دو واژه، حاکی از مشرب فتوت و اخوت آنهاست. مخاطب قراردادن صوفیان در خانقاه با لقب اخی جزء ویژگی‌های زبان اصحاب خانقاه بوده و بدون در نظر گرفتن مدارج سلوک و درجات، یکدیگر را «ای اخی» خطاب می‌کرده‌اند و موارد متعددی از کاربرد این واژه در اسرارالتوحید و آثار عطار و مثنوی و ... دیده می‌شود (عطار، ۱۳۸۳: ۲۴۴۵). این لقب در بین اهل فتوت هم رواج داشت.

اخیان در سازندگی جامعه و بنای روستاها نقش مهمی ایفا می‌نمودند (گولپینارلی: ۱۲۰-۱۱۸). از این جهت باله خلیل مورد اعتماد امیر وهسودان، حاکم تبریز (حک: ۴۲۰-۴۵۰ ق) بود که نظارت بر بازسازی بناهای خراب‌شده از زلزله سال ۴۳۳ هـ ق تبریز را بر عهده وی قرار داد که مؤید جمع بودن تصوف و فتوت در این صوفی آذربایجانی و شهرت، نفوذ و حرمت وی در میان مردم بوده است (کربلایی: ۱۰۷/۲). امیر وهسودان در زلزله تبریز، مجموع علما و مشایخ را مانند ابونصر النجفی، باله خلیل صوفیانی، شیخ ابوعلی ایوبان، شیخ سعید سمول را جمع کرد که نشانه تعهد اجتماعی آنان است (موحد، ۱۳۸۱: ۳۵).

۱. «باله» به زبان راژی، بزرگ و جوانمرد و صاحب ایثار را گویند (کربلایی: ۸۳/۲).

به گفته حافظ حسین کربلایی، در اواخر قرن پنجم، آذربایجان، شاهد صوفی ملقب به «خواجه» بود. وی خواجه محمد خوشنام نخجوانی است که در قریه خواجه خوشنام در چهارفرسنگی تبریز مدفون است (کربلایی: ۱/۲). آنچه از ترجمه احوال خواجه محمد خوشنام در *روضات‌الجنان* که تنها منبع در این مورد است، برمی‌آید، وی مرید اخی فرج زنجانی بود و طریقه سلوک صوفیه محققه را که طریقت فتیان نیز همان بود، اولین بار در آذربایجان انتشار داد. وی نخستین صوفی آذربایجانی است که مقامات و سیرتش مکتوب شده است.

با عبور از قرن پنجم تا استیلای کامل مغول بر آذربایجان در اوایل قرن هفتم ق، بابا فرج تبریزی، (م ۵۶۸ق) صوفی آذربایجانی را می‌توان در سلک فتیان دید که عارفی نامدار چون شیخ نجم‌الدین کبری احمد بن محمد بن عبدالله خیوقی (مقتول به دست مغولان در ۶۱۸ هق) که به تصوف حیثیت و آبرویی بزرگ بخشید، مدتی در محضر وی به کسب فیض پرداخته و درس نظر آموخته بود (جامی، ۱۳۷۰: ۱/ ۴۲۳ - ۴۲۴). نباید از نظر دور داشت که بابا فرج در دورانی به سر می‌برد که به دلیل نابسامانی سیاسی و تسلط اتابکان بر آذربایجان، اوضاع بسیار مشوش و پر آشوب بود. لذا از زندگی بابا فرج آگاهی چندانی در دست نیست. امام ابومنصور حقه طوسی که قبرش زیارتگاه مردم تبریز و از جمله سلطان حسن آق‌قویونلو (م ۸۸۲ق) بود از مریدان وی بوده است.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد که بابا فرج تبریزی در عین بی‌طرفی به وقایع سیاسی و اجتماعی توجه داشته و به مریدان خود هم آن را تذکر می‌داده است. این حدس را حافظ حسین کربلایی در روایتی که در امور اجتماعی از بابا فرج نقل می‌کند، به یقین می‌کشد (کربلایی، ۳۸۲/۱). به گفته کربلایی «فرجی» که نوعی بالاپوش صوفیانه است و در میان فتیان معروف بود به بابا فرج منسوب است (همان، ۳۷۹/۱). که نشانه تأثیر بسیار وی در تصوف بعد از اوست. بابا فرج در میان صوفیه آذربایجان نیز بسیار مقبول و مورد استناد بوده است (شبستری، ۱۳۶۵: ۲۲۴).

اما عارف و زاهد دیگری که تصوف آذربایجان را با سایر مشارب دیگر نقاط جهان اسلام پیوند می‌داد، معین‌الدین محمد بن رمضان، المدعو به فقیه زاهد (د ۵۹۲ هق) است. به نوشته حافظ حسین کربلایی وی عالم به ظاهر و باطن بوده با بسیاری از کبار صحبت داشته

۱. جهت اطلاع بیشتر: جلالی مقدم، «بابا فرج تبریزی»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ۱/۱۱.

و صاحب سلسله بود. بسیاری از مشایخ سلسله خود را به او می‌رساندند. پیر نظرش خواجه محمد خوشنام و پیر تربیتش شیخ محمد سالم و پیر خرقه‌اش شیخ عبدالواحد تمیمی بود که این دو از مریدان به واسطه جنید بغدادی بوده‌اند. در *روضات الجنان* از فتوت‌نامه شیخ نجم‌الدین ابوبکر زرکوب (۷۱۲د هق) که اکنون در دست ما نیست حکایتی از وی نقل می‌شود که نشانگر مشرب فتوت فقیه زاهد و نمونه‌ای از تعلیمات و دقت نظر اوست (کربلایی: ۳۹۱/۱-۳۹۲).

همچنین یکی دیگر از اصناف فتی در آذربایجان، شیخ ابوبکر سله‌باف بود که در تربیت شمس تبریزی، نقش مهمی داشت و در ولایت و کشف‌القلوب یگانه زمان خود بود (افلاکی، ۱۳۷۵: ۱/ ۸۵). به رسم خرقه‌داران اهمیتی نمی‌داد (مقالات: ۱۵۸/۲) و نسبت به ارباب زر و زور سخت بی‌اعتنا بود و مریدان را چنان آموخته بود که اهل تصوف را از ارباب دولت و قدرت، بیشتر تکریم و تعظیم کنند (همان: ۸۹/۲). این خصوصیت‌ها به نحو کامل‌تری در نزد پرورده وی شمس تبریزی، دیده می‌شود و همین امر حاکی از تأثیر شمس از تعلیمات پیر سله‌باف است (مؤحد: ۶۰-۶۲). حکایتی هم که سعدی در *بوستان* آورده که «عزیزی در اقصای تبریز بود» (کربلایی، ۲۹۳/۱) بیان حال شیخ ابوبکر سله‌باف است (سعدی، ۱۳۶۲: ۱۴۵). در این داستان شیخ از روی جوانمردی دزد را دست خالی برنمی‌گرداند. وی شاید از آنجاکه به سله‌باف شهرت داشت به صنفی از اصناف وابسته بود و از جوانمردان و اهل فتوت به شمار می‌آمد (گولپینارلی: ۱۲۶).

### ۳- فتیان مشهور به هفتاد بابا در آستانه قرن هفتم ق

بعد از مرگ نصره‌الدین ابوبکر پهلوان در سال ۶۰۷ هق که مظفرالدین اوزبک، پسر محمد جهان‌پهلوان به فرمان‌راوی رسید، آذربایجان روزهای سختی را می‌گذراند. حملات پی‌درپی گرجیان به شهرهای شمال آذربایجان مانند اردبیل و مشکین و ...، یورش‌های مکرر مغول در همین زمان و فتح تبریز به دست جلال‌الدین خوارزمشاه در ۶۲۲ هق و درگیری‌های درون دربار اتابکان و بی‌کفایتی وزرا و بدرفتاری با مردم همه از مصائبی بود که مردم آذربایجان متحمل می‌شدند. در چنین زمانه‌ای باباحسن ولی سرخابی (متوفی ۶۱۰ هق) خانقاه پروتقی داشت (تربیت، ۱۳۷۸: ۱۰۸). در *روضه اطهار*، عبدالرحیم تبریزی از باباهای همراه بابا حسن ولی سرخابی شمرده می‌شود (ص ۹۳ و ۹۶). به گفته حافظ حسین

کربلایی، وی بابای هفتاد بابا و پیر نظر بسیاری از صوفیان بعدی بوده است (۴۹/۱). با اینکه باباحسن به روال اکثر مشایخ آذربایجان اهل درس و نوشتن نبود، اما تعلیمات و تلقیناتی داشت که شیخ محمود شبستری در *سعادت‌نامه* نمونه‌ای از آنها را آورده است؛ مانند سخنان وی درباره «مرگ اختیاری»<sup>۱</sup> که می‌توان اعراض او را از دنیا و حوادث روزگار دریافت (شبستری: ۱۷۵). سلسله ارادت بابا حسن به اخی فرج زنجانی می‌رسید (حشری، ۱۳۷۱: ۹۱)؛ و در سخنی دیگر وی از ادهمیه منسوب به ابراهیم ادهم (متوفی ۱۶۶ ه‍.ق)، صوفی بزرگ خراسانی، بوده است (کربلایی: ۵۴/۱). بر اساس گزارش حافظ حسین کربلایی، رنگ خرقه باباحسن و خلفای وی سیاه بود. این طریقت سیاه‌پوشان بعد از گسترش دامنه فعالیتشان تا اردبیل، در قرن هفتم ق با پیروان شیخ صفی‌الدین اردبیلی (د ۷۳۵ ه‍.ق) به رقابت برخاستند و خلفای شیخ صفی نظر مساعدی به آنها نداشتند و همین درگیری‌های خانقاهی است که حافظ حسین کربلایی را وادار می‌کند که بگوید: «خوشا حال جماعتی که قطع نظر از رنگ کرده به بی‌رنگی روی آورده فانی گشته باشند» (همان: ۶۳/۲). چنین به نظر می‌رسد که جدای از توجیهاات عرفانی در فضل رنگ‌ها بر هم و مراحل تقدم فضلی آنها بر یکدیگر که در مآخذ تصوف آمده است (کربن، ۱۳۷۹: ۹۵-۱۳۵ و ۱۳۶-۱۶۱).

سیاه‌پوشان شاید جماعتی از اهل فتوت بوده‌اند که با نام «هفتاد بابا» هم شناخته می‌شده‌اند و راه و رسم اخی فرج زنجانی را بنا بر مقتضیات زمانه خود در آذربایجان مصیبت‌زده برای دفاع از مردم به کار می‌بسته‌اند. مؤید این نظر، سخنی است که درباره یکی از رهبران سیاه‌پوشان نقل شده: هنگامی که یکی از خلفای سیاه‌پوشان به نام «عوض» برای مناظره با شیخ صفی‌الدین اردبیلی به سوی خانقاه شیخ صفی گسیل شده بود تا جلوی گرایش پیروان سیاه‌پوشان را به طریقت شیخ صفی بگیرد، ترکان حکومتی «عوض سیاه‌پوش» را می‌گیرند و مضروب می‌کنند و به بند می‌کشند. ترکانی که در رأس قدرت سیاسی بوده و تشکیلات خانقاهی صفی‌الدین اردبیلی را حمایت مادی و سیاسی می‌کردند (مزاوی: ۱۲۹)؛ بنابراین ملاحظه می‌شود، با آن‌که صوفیان فوق‌الذکر پیرو طریقت‌های متفاوت بودند، ولی همه آنها به نوعی به فتوت گرایش داشتند و فتوت را جدای از تصوف شریعت‌محور نمی‌دانستند.

۱. مقصود صوفیه از مرگ اختیاری، مخالفت با نفس اماره و مطیع ساختن و مهار کردن آن است که اساسی‌ترین وظیفه سالک به شمار می‌رود (موحد: ۵۳).

#### ۴- فتیان در آذربایجان تا اوایل قرن هشتم ق

پس از حمله مغول، به علت تغییراتی که در پی شکست از مغولان در عرصه زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه اسلامی به وجود آمد و این که فرهنگ مغولان تا حدی با تعلیمات صوفیانه و فتوت همخوانی داشت، «فتوت صوفیانه بیش از طریقه‌های دیگر آن روزگار در جلب و جذب توده‌های شهری و روستایی در آذربایجان توفیق یافت و به نظر می‌رسد که نسبت اصطلاح تصوف عامیانه به فتوت از سوی بزرگان تصوف نیز به دلیل استقبال عوام‌الناس از آن طریق اخلاقی و صوفیانه بوده است» (گراوند و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۴۶). از سوی دیگر در این دوره با از بین رفتن حکومت مرکزی، طبقات مولد جامعه چون پیشه‌وران و کشاورزان برای رهایی خود به فتیان و صوفیان گرویدند. در آذربایجان قرن هفتم فتوت صوفیانه در بحران‌های سیاسی نقش‌آفرین بوده است.

از مشایخ شریعت‌محور که مشرب فتوت نیز داشت می‌توان به آخی اُورن خوئی (د ۶۵۹ هـ) اشاره کرد که نقش مؤثری در انتقال و تحکیم این نهاد تصوفی در آناتولی و مبارزه با سلطه مغول ایفا کرد و همچنین از شهاب‌الدین اهری (د ۶۶۵ هـ) که در ترویج تصوف شریعت‌محور آذربایجان و مشرب فتوت آن نقش مهمی ایفا کرد و با نیل به جایگاه قطبی و تربیت مریدان، نقطه اتصال تصوف منتسب به صفی‌الدین اردبیلی به تصوف متمایل به فتوت گردید و سرسلسله متصوفه‌ای شد که به باباها مشهور بودند و شاخه‌ای از نظام اخیان محسوب می‌شدند.

ابوالحقایق نصیرالدین محمود بن احمد خویی معروف به آخی اُورن خوئی<sup>۱</sup> (۵۵۶ تا ۶۵۹ هـ) پیر صنف دباغان و پایه‌گذار طریقت اخیان در آناتولی در مناقب‌نامه‌ها بیشتر به صورت روایات افسانه‌آمیز آمده است. وی داماد اوحدالدین کرمانی بود. «اُورن» نام کوه و روستایی در غرب شهر خوی است که در زبان ترکی به معنی اژدهاست و شاید یادآور شجاعت اخی اُورن در صنف دباغان و تشکیلات اخیان آناتولی باشد (دیانت: ۲۸۹ / ۷). آنچه مسلم است، وی پس از طی دوران جوانی در آذربایجان و آشنایی با تصوف و فتوت به خراسان و

1. Bayram, AHİ Evren

ماوراءالنهر رفت و از مریدان احمد یسوی<sup>۱</sup> (د ۵۶۲ هـ ق) مبادی طریقت صوفیه را فراگرفت و پس از زیارت مکه با اوحدالدین کرمانی آشنا شد و تحت تعلیم او قرار گرفت و به اشارت مجدالدین اسحاق، پدر صدرالدین قونوی (د ۶۷۳ هـ ق) برای دوری از درگیری‌های سیاسی آذربایجان، به آناتولی رفت و در شهرهای دنیزلی، قونیه، قیصریه اقامت گزید و در شهر اخیر کارگاه دباغی دایر کرد. وی اجازه ارشاد در تصوف را از صدرالدین قونوی دریافت نمود. در قیصریه تشکیلات اخیان را پایه‌گذاری کرد و چنان اعتباری یافت که عزالدین کیکاوس دوم، سلطان سلجوقی روم، حمایت خود را از این تشکیلات اعلام کرد و در جهت‌گیری‌های سیاسی و مخالفت با سلطه مغولان، از نیروی این اخیان و ارباب حرف مانند صنف سرآجان و کفاشان که با اخیان در ارتباط بودند، بهره برد. احتمال دارد شمس تبریزی، به دست اخیان اخی اورن به قتل رسیده باشد.<sup>۲</sup>

از اخی اورن خوبی آثاری به زبان فارسی برجا مانده که اغلب کم‌حجم و مناسب پیشه‌وران شهری بوده است. فهرستی کامل از این کتب را میکائیل بایرام، در اثر خویش به نام «اخی اورن و آغاز تشکیلات اخیان در [آناتولی]» آورده است (Bayram, 59-71). آثاری مانند رساله آغاز و انجام، لطایف غیایه، لطایف‌الحکمه که به نام کیکاوس سلجوقی فراهم شد؛ مدح فکر و ذم دنیا، مناهج السیفی، مطالع‌الامان، مرشد‌الکفایه که در اغلب آن‌ها تفکر تصوف ظلم‌ستیز تبلیغ شده است.

شیخ شهاب‌الدین محمود اهری<sup>۳</sup> (د ۶۶۵): پس از خواجه محمد کججانی، پرآوازه‌ترین عارف آذربایجان بود. وی دوران هلاکوخان و آباخان را در آذربایجان تجربه کرد و در اوج

۱. احمد یسوی (متوفی ۵۶۲ هـ ق) صوفی بزرگ ماوراءالنهر بوده است که اغلب اوقات در میان اقوام کوچ‌نشین ترک در حوالی رود سیحون می‌زیست (هاشم‌پور سبحانی، «احمد یسوی»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۱۷/۷).

۲. پس از تهاجم مغول به آناتولی ۲ گروه در آنجا به وجود آمدند: گروهی که تنها راه حفظ قدرت و حکومت خود را در سازش و تبعیت از مغولان می‌دیدند که برخی از اهل تصوف هم در میان آن‌ها حضور داشتند. گروهی دیگر که اعتقاد داشتند باید با مغولان جنگید و استقلال اقتصادی و سیاسی خود را حفظ کرد. گروه اول سخت مورد توجه مغولان و حاکمان محلی متحدانشان بودند، اما طریقت‌های بکتاشی به رهبری حاجی بکتاش (متوفی ۶۶۹ هـ ق) که اغلب از عوام ترکمانان و مریدان شیخ اوحدالدین کرمانی و اخیان که پیروان اخی اورن خوبی و ارباب حرف و اصناف بودند در گروه دوم قرار داشتند و حرکات سیاسی و اجتماعی خاصی در همین رابطه در آناتولی شکل گرفت (نک: عروج‌نیا، «بکتاش ولی»، دانشنامه جهان اسلام، ۶۵/۳؛ بایرام، اوحدالدین کرمانی، ۸۳ و ۵۱؛ یوسفی، ۱۳۸۱: ۹۵ ب).

۳. در سلسله‌الاولیاء نام این شخص شهاب‌الدین محمود التبریزی العتیقی الاهری ضبط شده است (نوربخش: ۴۵).

درگیری‌های سیاسی اجتماعی اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم به سیروسولوک عرفانی در خلوت خانقاهش در اهر پرداخت. شهر اهر از سویی به دلیل وجود ضربخانه و از سوی دیگر به علت اینکه واسطه برقراری ارتباط فرهنگی اجتماعی بین شهر تبریز و اردبیل بود (فاتقی، ۱۳۹۴: ۳۳۵). در دوران «ملوک اهر»<sup>۱</sup> شهر مهمی تلقی می‌شد. همچنین این شهر در رشد تصوف آذربایجان نیز نقش مهمی داشت، زیرا شیخ شهاب‌الدین محمود اهری، نقطه اتصال طریقت سهروردیه منسوب به ابونجیب سهروردی از سهرورد زنجان (د ۵۱۷ هـ) و طریقت صفویه منسوب به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (د ۷۳۵ هـ) در این شهر زندگی می‌کرد. شیخ شهاب‌الدین پس از جوانی همانند اکثر نام‌جویان ذوق و علم و تصوف به تبریز رفت، وی در آن زمان در کسوت پهلوانی بود. ملّا محمد امین حشری در روضه اطهار می‌نویسد: «نقل است که شیخ رکن‌الدین [سجاسی]<sup>۲</sup> که قطب زمان بود. شهاب‌الدین را [فرمود که] در اهر ساکن گشته تا آخر عمر به ارشاد و هدایت عبادالله قیام [نماید]» (حشری، ۱۴۶ تا ۱۴۷). شیخ محمود اهری در تبریز در پای مناری «معبد»<sup>۳</sup> داشت و شیخ صفی‌الدین اردبیلی هنگامی که به تبریز وارد شد در آنجا فرود آمد. شیخ محمود اهری به ارشاد و تربیت مریدان فراوانی پرداخت که از جمله آن‌ها می‌توان به سید جمال‌الدین تبریزی اشاره کرد که ارشادات وی را به شیخ صفی‌الدین اردبیلی رساند. همچنین شیخ معین‌الدین اصحاب که پیر شیخ باله [فتی] حسن بنیسی بود و بابا فرج وایقانی که سه مرید کامل مکمل وی و از فتیان آذربایجان بودند (کربلایی: ۸۱/۲). بدین ترتیب وی با تربیت مریدان سرسلسله «بابا»های تبریز و آذربایجان شد که در واقع از اهل فتوت و اخیان شهری تشکیل شده بودند و در رأس سازمانی اجتماعی (اصناف) قرار داشتند و نقش سیاسی مهمی را در جامعه آشوب‌زده شهری در اواخر دوره اتابکان و به هنگام قدرت‌طلبی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاهی و ویرانگری مغول ایفا می‌کردند (کوپرلی، ۱۳۸۵: ۱۹/۱).

۱. گرجیان نومسلمان که از جانب اتابکان در اهر حاکمیت یافتند یعنی، پیشتکین بن محمد از طرف جهان پهلوان ایلدگز و نصرت‌الدین محمود بن پیشتکین (از حدود ۵۸۷ تا ۶۲۳) به ملوک اهر معروف بودند (نک: زامباور، ۱۳۵۶: ۲۹۶؛ زیدری نسوی، ۱۳۴۴: ۲۹۵).

۲. از متصّلان به سلسله سهروردیه به واسطه قطب‌الدین اهری (متوفی ۵۷۷ هـ).

۳. از به کار بردن واژه «معبد» توسط کربلانی در مورد خانقاه یا زاویه شیخ محمود اهری می‌توان استنباط کرد که این شیخ بیشتر به عبادت می‌پرداخته و از سماع و دیگر کارهای رایج بین صوفیان به دور بوده است (کربلانی: ۶۸/۲).

بر اساس مطالبی که در بالا گفته شد، اهمیت شیخ محمود اهری را در چند مورد می‌توان خلاصه کرد؛ نخست آن‌که وی سرسلسله متصوفه‌ای است که به «بابا» مشهور بودند و همان‌طور که گفته شد، شاخه‌ای از فتوت و نظام اخیان محسوب می‌شدند، دیگر این‌که سلسله ارادت، توبه و تلقین و تربیت شیخ صفی با واسطه شیخ زاهد گیلانی و سید جمال‌الدین تبریزی به شیخ شهاب‌الدین اهری می‌رسد. به همین جهت وی مورد توجه صفویان و شاهان سلسله صفویه بود و آن‌ها سعی در اکرام مرقد وی در اهر داشتند (ابن بزّاز، ۱۳۷۱: ۱۰۰۹؛ دوستی، ۱۳۷۷: ۸۶). در جذب مریدان سلسله‌اش که همان فتیان شهری بودند، می‌کوشیدند تا از قدرت بازوی آن‌ها بهره جویند، زیرا به استناد منابع دوره صفویه مانند تذکره نصرآبادی و تذکره‌الملوک، اسامی باباها در مراتب اجتماعی دوره صفویه به‌طور چشمگیر دیده می‌شود.<sup>۱</sup> همچنین بر اساس آنچه در متن روضه اطهار آمده می‌توان دریافت که صفویان به رکن‌الدین سجاسی از بزرگان فتوت و پیرو سلسله سهروردیه و مریدش شیخ شهاب‌الدین محمود اهری که به دور از تلاش اهل مقامات، به واسطه ولایت، صاحب حال شده بود، توجه داشتند و می‌خواستند عصاره تصوف اجتماعی (فتوت) تبریز را از طریق اهر به اردبیل منتقل کنند.

در اوایل قرن هشتم در جریان فتوت که در برخی مواقع تنه اصلی تصوف آذربایجان را تشکیل می‌داد تحولی صورت گرفت و فتوت را از حیطة عمل و سیر و سلوک جوانمردانه به سوی نظریه‌پردازی و تمایل به مکتب ابن‌عربی کشاند. این‌که فتوت با ویژگی عملگرا بودن به ثبت و کتابت اصول خویش گرایش پیدا می‌کند و نیز نظرات ابن‌عربی را در خود نشان می‌دهد، می‌تواند مؤید آغاز زوال فتوت اصیل و نیز قدرت یافتن مکتب ابن‌عربی باشد.

زندگی و افکار نجم‌الدین زرکوب تبریزی (م ۷۱۲ق) از سویی اوج فتوت و از سویی دیگر آغاز زوال آن را در دوره بعد، نشان می‌دهد. نجم‌الدین زرکوب در فتوت‌نامه خود، اهل فتوت را به سه گروه تقسیم می‌کند که حاکی از تفرقه در درون آنان و آشتی برخی فتیان که قبلاً حامی بی‌غلوغش مردم عامی و اصناف شهری بودند، با ارباب سیاست است. وی می‌گوید فتیان سه گروه‌اند: سیفی، قولی و شربی. سیفیان در مجلس تشرّف به فتوت، میان‌بندی از

۱. برای نمونه، وقتی درویش بابا شاهقلی فوت می‌کند، تمام پیروانش یکجا به شاه اسماعیل پیوستند (میرزا سمیع، ۱۳۶۸: ۲۵۲).



دوال (تسمه چرمی که بدان سلاح می‌بندند) و قولیان میان‌بندی از کرباس و کتان و شربیان میان‌بندی از صوف بر میان می‌بستند (صراف: ۱۸۷ تا ۱۹۱). از این سخنان می‌توان دریافت که سیفیان همان عیاران و جوانمردان سپاهی بوده‌اند که دوال بر میان می‌بستند و جامعه چرمین می‌پوشیدند، قولیان از پیشه‌وران و اهل بازار بودند و همچون جامعه مردم جامعه کرباس داشتند و شربیان، جوانمردان صوفی بوده‌اند و جامعه پشمین بر تن می‌کردند. فتیان سیفی که در خدمت امرا و سران حکومت وقت بودند، بعدها در عصر صفویه «شاطر» لقب گرفتند (افشاری-مدائنی: ۱۲ و ۱۲۱).

چنین به نظر می‌رسد که جدا شدن فتیان سیفی از جوانمردان صوف‌پوش، بازتاب آشتی فتیان با اهل سیاست بوده، زیرا حاکمان مغول و وزیران ایرانی آنان دریافته بودند، برهم‌زندگانی امنیت شهرها<sup>۱</sup> را باید تحت فرمان خود درآورند و تابع خویش سازند، زیرا این فتیان در هر جا که منافع مردم عادی و عامی شهر به خطر می‌افتاد، با ایجاد آشوب و تهاجم به سربازان دیوانی و مغول اعتراض مردم را به گوش حاکمان می‌رساندند. اما اگر تابع حکومت می‌شدند مسلماً منافع حاکمان را تأمین می‌نمودند. بدین‌سان، به تدریج فتوت در دوره سوم سیر به سوی زوال خود را آغاز کرد. باباها که همانند «کلو»های فارس<sup>۲</sup> فتیان حامی مردم در برابر امرا و حاکمان بودند، بارها در آذربایجان در برابر سران مغول ایستادگی کردند، از جمله زمانی که گیخاتو در ۶۹۳ هق در تبریز «چاو»، پول کاغذی را منتشر کرد و تجارت مردم را مختل نمود و فقرا آسیب دیدند، صوفیان منسلک در فتوت به میدان آمدند و با مقابله با صدرالدین وزیر، کار چاو را یکسره کردند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳، ۹۹/۲ - ۹۷).

با مطالعه زندگی و افکار نجم‌الدین زرکوب تبریزی در واقع آخرین صوفی فقی صاحب‌نام در آذربایجان، می‌توان اوج و زوال فتوت را از ۶۸۰ هق به بعد در آذربایجان مشاهده کرد. بعد از اخی فرج زنجانی (د ۴۵۷ هق) بزرگ‌ترین حامی فتوت در آذربایجان نجم‌الدین ابوبکر محمد بن مودود طاهری تبریزی معروف به نجم‌الدین زرکوب (د ۷۱۲ هق) است که هم از

۱. اخی شاه ملک که تحت فرمان ملک اشرف چوپانی (حکومت ۷۵۹-۷۴۴ هق) بود، در برهم زدن نظم و امنیت شهرها سابقه طولانی داشت.

۲. «کلو» دگرگون‌شده واژه کلان است به معنی بزرگ و مهتر و ریش سفید و پیشکسوت و جوانمرد (افشاری-مدائنی، همان: ۳۴).

سرآمدان عمل به فتوٰت بود و هم برای نخستین بار دربارهٔ تصوّف و فتوٰت کتابی مستقل نگاشت (موحد: ۱۰۰).

وی در کودکی، زمانی که سعدالدین حمویه مدتی را در سال ۶۴۰ هـ.ق در تبریز به سر برد، مورد توجه سعدالدین حمویه قرار گرفت و در جوانی عالمی شد که در علوم ظاهری و باطنی و فتوٰت از کاملین اولیا محسوب می‌شد.<sup>۱</sup>

زرکوب خود را از پیروان شیخ شهاب‌الدین [عمر] سهروردی می‌شمرد (صراف، ۱۹۱).<sup>۲</sup> نجم‌الدین، طبع شعر نیز داشت و «نجما» یا «زرکوب» تخلص می‌کرد. دو غزل وی در کتاب *روضات الجنان* آمده است (کربلائی، ۴۱۹/۱). نخستین غزل به تغزلی غیر عرفانی شبیه است و از آن اصحاب فتوٰت و جوانمردان شهری می‌نماید:

دلبران را نه همه جور، صفا نیز بود	نه همه درد نمایند، دوا نیز بود
التفاتی بکن از بهر خدا سوی رهی	پادشه را نظری سوی گدا نیز بود
با دل خسته زرکوب صفایی پیش آر	آدمی را نه کدورت که صفا نیز بود

غزل دوم که با تخلص «نجما» پایان می‌پذیرد، نمونه‌ای صریح از غزل‌های عرفانی است. حمدالله مستوفی، بدر جاجرمی و رضاقلی‌خان هدایت اشعاری را از وی نقل کرده‌اند (مستوفی، ۱۳۷۱: ۷۵۲؛ بدر جاجرمی، ۱۳۳۲: ۱۰۹۶/۲؛ هدایت، ۱۳۴۴: ۸۱). اما در میان آثار مکتوبی که دارد، فتوت‌نامه وی دارای اهمیت است و در زبان فارسی از نخستین فتوت‌نامه‌ها محسوب می‌شود و ظاهراً آنچه امروز در دست است، خلاصه‌ای از متن اصلی آن است (صراف: ۲۵) و نشان می‌دهد که اهل فتوٰت و تصوّف و مریدان شیخ‌نجم‌الدین زرکوب، مطالعهٔ مستمر این رساله را مدّ نظر داشته‌اند (کربلائی: ۳۹۲/۱).

۱. «حضرت شیخ سعدالدین حموی... فرموده‌اند که این از ماست عن قریب است که مردم از وی نفع کلی گیرند و باعث راحت و استیناس خلق [به واسطه فتوٰت وی] گردد... در زمان خود ملأ و ملجأ علما و فقرا بودند. شأن عظیم یافته و صاحب دیوان ممالک عرب و عجم خواجه [رشیدالدین فضل‌الله همدانی] طاب ثراه به وی مکاتیب نوشته و در کمال ادب وی را تصانیف است از جمله رساله‌ای در بیان فتوٰت در کمال لطافت و دقت» (کربلائی: ۴۱۸/۱).

۲. سهروردی در زمان خلیفه الناصر، با نوشتن فتوت‌نامه‌ای سررشتهٔ فتیان بغداد و آذربایجان را به دست خلیفه سپرد (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۳۵۰).

در این فتوت‌نامه، زرکوب سعی در تطابق اصول فتوت با ارکان شریعت و احکام دین دارد و آن را با موفقیت به پایان برده است. خلاصه این که زرکوب را می‌توان پیرو تصوف سنتی آذربایجان و فتوت این سرزمین و صاحب غزل عرفانی و فارسی دانست. مریدان نجم‌الدین زرکوب که فتیان شهری را تشکیل می‌دادند تأثیرات اجتماعی فراوانی از خود در جامعه آذربایجان داشتند و پس از آن به تدریج فتوت در آذربایجان بی‌فروغ شد و به مبانی نظری ابن عربی گرایش یافت.

### نتیجه‌گیری

پس از بررسی‌های به عمل آمده در پاسخ به سؤالاتی که در ابتدای مقاله طرح شد، این که فتوت در آذربایجان از کی آغاز شد و چرا؟ فتیان اولیه پیرو کدام مکتب بودند، باید گفت احتمالاً آغاز جریان فتوت در آذربایجان از قرن سومق بوده و شاهد آن سفارش بایزید بسطامی به ابراهیم جوینانی در زلزله تبریز بود، اما بر اساس گزارش‌های تاریخی سابقه مشرب فتوت در آذربایجان با به عرصه آمدن اخیان و باباها و باله‌ها از قرن پنجمق بوده است. اخی فرج زنجانی، بابا فرج تبریزی و باله‌خلیل از نمونه‌های بارز آن بودند که مریدانشان در سازندگی جامعه و بنای روستاها نقش داشتند. این صوفیان متعادل و پیرو صوفیه محققه (شریعت‌محور) از جمله شیخ شهاب‌الدین سهروردی و جنید بغدادی بودند و نیم‌نگاهی نیز به تصوف خراسان ادهمیه داشتند و در دوره پرآشوب اتابکان در برابر ظلم ایستادگی و به مردم کمک‌رسانی می‌کردند. اصناف شهری نیز از همین قرن در جرگه فتیان قرار گرفتند.

اما این که در جامعه مغول‌زده چه عکس‌العملی داشتند، بررسی‌ها حاکی از جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی اجتماعی آن‌ها علیه ارباب حکومت و ظهور و بروز تصوف ظلم‌ستیز بود. آنان زندگی ساده و بی‌تکلفی داشتند و با این سلوک تحمل وضعیت سخت اقتصادی را برای مردم تسهیل می‌نمودند. اخی اورن و شیخ شهاب‌الدین محمود اهری از نمونه بارز آن هستند. سازمان اجتماعی اصناف شهری نیز با هدف مبارزه با ظلم در این دوره تقویت شد. فتوت و اخی‌گری به عنوان یک نهاد و سازمان در آذربایجان شکل گرفت و در تحولات سیاسی نقش‌آفرین شد.

تا زمانی که فتیان ظلم‌ستیز، ساده‌زیست و در بطن مردم بودند و ویژگی پهلوانی را حفظ کردند، فتوت جایگاهی والا در میان مردم داشت، اما از زمانی که فتیان به ارباب سیاست متمایل شدند و از حیطة عمل، و سیر و سلوک جوانمردانه به‌سوی نظریه‌پردازی و توجه به مکتب ابن‌عربی‌گرایش یافتند و بین گروه‌های مختلف فتیان تفرقه ایجاد شد، زوال فتوت اصیل و عملگرا در آذربایجان آغاز شد.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن (۱۳۸۵)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.
- ابن بزّاز اردبیلی (۱۳۷۱)، *صفوه الصفا*، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات زریاب.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله (۱۳۰۶)، *المسالک و الممالک*، به کوشش میخائیل یان دخویه، لیدن.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰)، *مسالک و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: بنگاه نشر و ترجمه.
- افشاری مدائنی، مهدی (۱۳۸۱)، *فتوت و اصناف فتوت و چهارده رساله*، تهران، نشر چشمه.
- افشاری، مهران (۱۳۸۲)، *فتوت نامه‌ها و رسائل خاکساریه*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۷۵)، *مناقب العارفین*، به کوشش تحسین یازبجی، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- بایرام، میکائیل (۱۳۷۹)، *اوحد الدین کرمانی و حرکت اوحدیه*، ترجمه منصوره حسینی - داوود وفایی، تهران، نشر مرکز.
- بدر جاجرمی، محمد بن بدر (۱۳۵۰)، *مونس الاحرار*، به اهتمام صالح طبیبی، تهران، انجمن آثار ملی.
- بناکتی، فخرالزمان (۱۳۴۸)، *روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ*، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.
- تربیت، محمدعلی (۱۳۷۸)، *دانشمندان آذربایجان*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۷۰)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، به تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران، انتشارات اطلاعات.

- جلالی مقدم، مسعود (۱۳۸۱)، «بابا فرج تبریزی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ۱/۱۱.
- حشری، ملامحمدامین (۱۳۷۱)، *روضه/طهار*، به کوشش عزیز دولت آبادی، تبریز، انتشارات ستوده.
- درسار، معصومه (۱۳۹۶)، *واکوی جریان فتوت از آغاز تا پایان قرن هفتم ق*، تهران، انتشارات فرهوش.
- دوستی، حسین (۱۳۷۷)، *سیری در احوال و آثار شیخ شهاب الدین محمود اهری*، تهران، نشر مهر علی.
- رازی، نجم‌الدین (۱۳۶۶)، *مرصاد العباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، به تصحیح محمد روشن، تهران، نشر البرز.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۶۹)، «ابن خردادبه». *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، چ سوم تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ریاض، محمد (۱۳۸۲)، *فتوت‌نامه، تاریخ. آئین. آداب و رسوم*، تهران، انتشارات اساطیر.
- زامباور، ادوارد ریتر (۱۳۵۶)، *نسب نامه خلف و شهسپاریان*، ترجمه محمد جواد شکور، تهران، انتشارات خیام.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۷)، *جستجو در تصوف ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۶۲)، *کلیات*، به کوشش بهاء الدین خرمشاهی تهران، انتشارات امیرکبیر.
- سلطان‌زاده، حسین (۱۳۶۴)، *تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون*، تهران، نشر آگاه.
- سلمی، ابو عبدالرحمن (۱۳۹۷ق)، *کتاب الفتوه*، حقیقه و علق علیه الدكتور سلیمان آتش، آنقره.
- شبستری، شیخ محمود (۱۳۶۵)، *مجموعه آثار*، به تصحیح دکتر صمد موحد، تهران، انتشارات طهوری.

- الشیبی، کامل مصطفی (۱۹۶۴-۱۹۶۳ م)، *الصله بین التصوف و التشیع*، طبع الاولی، بغداد.
- صراف، مرتضی (۱۳۵۲)، *گردآورنده رسایل جوانمردان و مشتمل بر هفت فتوت نامه*، تهران، انیستیتوی فرانسوی پژوهش‌های علمی در ایران.
- عبادی مروزی، منصور بن اردشیر (۱۳۶۲)، *مناق الصوفیه*، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی.
- عروج‌نیا، پروانه (۱۳۸۳)، «بکتاش ولی»، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، ج ۳/ ۶۵.
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم نیشابوری (۱۳۶۶)، *تذکره الاولیاء*، تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران، چ ۵، انتشارات زوار.
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم نیشابوری (۱۳۸۳)، *منطق الطیر*، به تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن.
- عقیفی، ابوالعلاء (۱۳۷۶)، *ملاطیه و صوفیه و فتوت*، ترجمه نصرالله فروهر، تهران، نشر الهام.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام (۱۳۶۴)، *آثار الوزراء*، به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، انتشارات مؤسسه اطلاعات.
- فائق، ابراهیم (۱۳۹۴)، *آذربایجان در مسیر تاریخ*، تهران، نشر یاران.
- کربلایی، حافظ حسین (۱۳۴۴-۱۳۴۹)، *روضات الجنان و جنات الجنان*، به کوشش و تصحیح جعفر سلطان‌القرائی، ۲ ج، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کربن، هانری (۱۳۷۹)، *انسان نورانی در تصوف ایرانی*، ترجمه فرامرز جواهری‌نیا، تهران، انتشارات جامی.
- گراوند، مجتبی و دیگران (۱۳۹۱)، «بررسی و تحلیل گفتمان فتوت در تاریخ اسلام از سده چهارم تا سده هشتم هجری قمری»، *مطالعات تاریخ اسلام*، سال چهارم، ش ۱۵.
- گولبینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۹)، *فتوت در کشورهای اسلامی*، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، تهران، نشر روزنه.
- لویزن، لئونارد (۱۳۸۴)، *میراث تصوف*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، نشر مرکز.

- مستوفی، زین‌الدین بن حمدالله (۱۳۷۱)، *ذیل تاریخ گزیده*، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۲)، *تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم*، تهران، انجمن آثار ملی.
- معین، محمد (۱۳۸۰)، *مجموعه مقالات*، به کوشش مهدخت معین، تهران، انتشارات معین.
- موتاب، احمد (۱۳۷۷)، *آیین فتوت و جوانمردی پهلوانان آذربایجان*، تبریز، انتشارات روان پویا.
- موحد، صمد (۱۳۸۱)، *صفی‌الدین چهره اصیل تصوف آذربایجان*، تهران، نشر طرح نو.
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸)، *تذکره الملوک*، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی با تعلیقات مینورسکی، تهران، امیرکبیر.
- نسوی، محمد بن احمد (۱۳۸۴)، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- نوربخش قهستانی، سیدمحمد (۱۳۴۹)، *سلسله‌الاولیاء*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مندرج در *یادنامه هانری کرین*، تهران.
- ولادیمیر تسف. (۱۳۶۵)، *نظام اجتماعی مغول فتودالیسم خانه‌به‌دوشی*، ترجمه شیرین بیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- هاشم‌پور سبحانی، توفیق (۱۳۸۷)، «احمد یسوی»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ۱۱۷/۷.
- هجویری، علی بن عثمان جلابی (۱۳۳۶)، *کشف‌المحجوب*، به اهتمام والتین ژوکوفسکی، افست تهران، امیر کبیر.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۴۴)، *تذکره ریاض‌العارفین*، به کوشش محمدعلی گرگانی، تهران، انتشارات محمودی.
- هورست، والدیمیر (۱۳۷۹)، *تاریخ هنر*، ترجمه پرویز مرزبان، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- یوسفی حلوائی، رقیه (۱۳۸۱)، *روابط سیاسی سلاجقه روم با ایلخانان*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- Bayram, M. (1991), *Ahi Evren ve AHİ Teskilatinin Kuruluşu*, Konya.



فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و چهار، پاییز ۹۹، صفحات ۱۴۵-۱۶۹

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۸/۰۶

## باز روایت تاریخ فرهنگی-اجتماعی دوره قاجار بر مبنای اشعار عامیانه آن دوره

زهرا علیزاده بیرجندی<sup>۱</sup>  
اکرم ناصری<sup>۲</sup>

### چکیده

تاریخ فرهنگی رویکردی میان‌رشته‌ای است که تلاش می‌کند دو حوزه اصلی علوم انسانی یعنی تاریخ و فرهنگ را با یکدیگر در تعامل ببیند. تاریخ فرهنگی از شاخه‌های پررونقی است که از دهه ۱۹۷۰ به بعد گسترش یافته است. در واقع می‌توان گفت که تاریخ فرهنگی در بستر مجموعه‌ای از تحولات گفتمانی در زمینه تاریخ، نظریه اجتماعی و مفهوم فرهنگ شکل گرفته است. پژوهش در حیطه تاریخ فرهنگی ایران نسبت به سایر حوزه‌های مطالعاتی به سبب پراکندگی منابع و قلت داده‌های اطلاعاتی کار دشواری است. رویکرد ادبیات عامیانه به دلیل پیوند آن با زندگی مردم و گستره قلمرو و غنای درون‌مایه‌های اجتماعی آن راهکاری برای بازآفرینی رویدادهای تاریخ فرهنگی است. اشعار عامیانه به‌عنوان یکی از ارکان مهم ادبیات عامه، بازگوکننده جلوه‌های گوناگون حیات مادی و معنوی آحاد جامعه است، و از این رو جایگاه ویژه‌ای در مطالعات تاریخ فرهنگی دارد. با در نظر داشتن این جایگاه، مقاله پیش رو، از طریق تحلیل درون‌مایه‌ها و مضامین برخی از اشعار عامیانه عصر قاجار، سهم این اشعار را در بازتاب سطوح اندیشه، انگاره‌ها و وجوه گوناگون حیات اجتماعی مردم آن روزگار مورد بررسی قرار می‌دهد. یافته‌های این بررسی نشانگر ظرفیت اشعار عامیانه در دوره قاجار در بازآفرینی رخدادها، روایت وجوه مغفول حیات فرهنگی و اجتماعی، سبک زندگی و بازنمود انگاره‌های سنتی، مذهبی و کنش‌های اعتراضی انتقادی آن‌ها در جامعه عصر قاجار است.

**واژگان کلیدی:** اشعار عامیانه، بازروایت، تاریخ اجتماعی، تاریخ فرهنگی، قاجاریه.

zalizadehbirjandi@birjand.ac.ir  
akram\_nasari@yahoo.com

۱. دانشیار دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران (نویسنده مسئول)  
۲. مربی دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران

## *Narration of the Cultural and Social History of the Qajar Period Based on the Folk Poems of that Era*

Z. Alizadeh Birjandi<sup>1</sup>

A. Naseri<sup>2</sup>

### **Abstract**

Cultural history is an interdisciplinary approach that seeks to interact with the two main fields of the humanities, i.e. history and culture. Cultural history is a thriving branch that has expanded since the 1970s. In fact, it can be said that cultural history is formed in the context of a set of discourse developments in the field of history, social theory and the concept of culture. Research in the field of cultural history of Iran is more difficult than the other fields of study due to the dispersion of the sources and scarcity of the information. The approach of folk literature is a way to recreate the events of cultural history because of its connection with the people's lives and the breadth of its territory and the richness of its social themes. Folk poetry, as one of the important pillars of popular literature, reflects various manifestations of the material and spiritual life of the individuals in society, and therefore has a special place in the study of cultural history. Given this position, the present article, by analyzing the themes and contents of some folk poems of the Qajar era, examines the contribution of these poems in reflecting the levels of thought, ideas and various aspects of social life of the people of that time. The findings of this study indicate the capacity of folk poetry in the Qajar period to recreate events, narrate the neglected aspects of cultural and social life as well as the lifestyle of the people. They also represent the traditional and religious ideas and critical protest actions in the Qajar society.

**Keywords:** Folk Poems, Narrative, Social History, Cultural History, Qajar.

---

1. Associate Professor Birjand University, Birjand, Iran (Corresponding Author)  
zalizadehbirjandi@birjand.ac.ir

2. Instructor of Birjand University, Birjand, Iran

akram\_naseri@yahoo.com

## مقدمه

تاریخ فرهنگی رویکردی میان‌رشته‌ای است که به تحلیل و بررسی حیات فرهنگی و نمادهای گوناگون فرهنگ یک ملت در یک دوره تاریخی می‌پردازد. حوزه مطالعات تاریخ فرهنگی همانند گستره مفهوم فرهنگ، قلمرو وسیعی را به خود اختصاص داده است. یکی از حوزه‌های مطالعاتی در تاریخ فرهنگی، ایده فرهنگ‌عامه است که در دهه ۱۹۶۰ مورد توجه محققان اروپایی قرار گرفت. اقبال محققان به حوزه فرهنگ‌عامه را می‌توان واکنشی به تأکید یک‌جانبه بر فرهنگ مدارس و دانشگاه‌ها و بی‌توجهی به دستاوردهای فرهنگ‌عامه در آثار تاریخ اقتصادی و سیاسی دانست. فرهنگ‌عامه به‌عنوان یک حوزه مطالعاتی، از همان آغاز به موضوع بحث و مناقشه میان نظریه‌پردازانی چون «میشل دوستو» و «استوارت هال» و مورخینی مانند راجر کارتیر<sup>۱</sup> و ژاک ریول<sup>۲</sup> تبدیل شد. مهم‌ترین بحث، مناقشه در تعریف موضوع و موارد اطلاق واژه عامه بود و اینکه به‌راستی واژه عامه همه افراد یا فقط غیر نخبگان‌اند؟ محققان اغلب برای پایان دادن به غائله دوتایی «عامه» و «نخبه» به تعاملات زیاد میان فرهنگ‌عامه و آموختنی تأکید می‌ورزند. فارغ از این مناقشات که در همه حوزه‌های مطالعاتی رخ می‌دهد، فرهنگ‌عامه و به‌ویژه ادبیات عامیانه که موضوع بحث نوشتار حاضر است، به‌عنوان بخشی از میراث ادبی مردم پیوندی تنگاتنگ با تاریخ آدمیان داشته، از این رو این ادبیات از دیدگاه تاریخ فرهنگی ارزشمند و سرشار از اهمیت است.

با توجه به اهمیت ادبیات عامه در تاریخ فرهنگی، مقاله حاضر می‌کوشد تا از طریق تحلیل مضامین مندرج در گزیده‌ای از اشعار عامیانه عصر قاجار، ویژگی‌های عصری و نسلی، دغدغه‌ها، افکار و اندیشه‌های مردم آن روزگار را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهد. در این واکاوی پاسخ به سؤالات ذیل مدنظر قرار گرفته است:

۱- درون‌مایه‌ها و مضامین مطرح در اشعار عامیانه عصر قاجار کدام‌اند؟

۲- درون‌مایه‌های اشعار عامیانه عصر قاجار در بازنمایی مطرح اندیشه، انگاره‌ها و زندگی مردم از چه جایگاهی برخوردار است؟

1 . Roger chartier.

2 . Jacques Revel.

در بررسی پیشینه پژوهش حاضر باید از آثار دو تن از خاورشناسان و پژوهشگران روس، ژوکوفسکی و ایوانف یاد کرد. ژوکوفسکی در کتاب *اشعار عامیانه ایران در عصر قاجاری* که در سال ۱۹۰۲ منتشر کرد نمونه‌هایی از اشعار عامیانه این دوره را جمع‌آوری نمود. این اثر در سال ۱۳۸۲ به اهتمام و تصحیح و توضیحات دکتر عبدالحسین نوایی به چاپ رسید. ژوکوفسکی در این کتاب برخی از ترانه‌های خوانندگان و نوازندگان، ترانه‌های عروسی، لالایی‌ها، چیستان‌ها و نمونه‌هایی از مضامین گوناگون اشعار عامیانه مربوط به نواحی اصفهان و شیراز را گرد آورده است (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۱۶). ویژگی دیگر کتاب ژوکوفسکی این است که مجموعه اشعار جمع‌آوری‌شده وی به خلال سال‌های ۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ تعلق دارد. اثر دیگر که توسط ژوکوفسکی در پیشگفتار کتابش معرفی شده اثر «خود زکو» با عنوان *نمونه‌های اشعار عامیانه ایران* است که در ۱۸۴۲ منتشر شده است.

در این اثر که ژوکوفسکی با احترام از آن یاد کرده، ناچیزترین جا به ادب فارسی داده شده است. وانگهی این اثر پر از تصنیف‌های بیش‌ازحد یکنواخت ترجمه شده و بدون نسخه اصلی فارسی است. پژوهشگر دیگر در این عرصه ایوانف است که تخصص خود را در گویش‌های فارسی زیر نظر ژوکوفسکی به انجام رسانده است. وی در شعبه ایرانی بانک دولتی روسیه استخدام و از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ در بیرجند و کرمانشاه مشغول خدمت بود. وی در ایام اقامت در بیرجند، پژوهش‌هایی را در حوزه فرهنگ عامه و جمع‌آوری اشعار عامه روستاهای بیرجند آغاز کرد. ایوانف پس از مسافرت به روستاهای مختلف بیرجند آنچه را که از ساکنان روستاها شنیده ثبت و ضبط و پس از آوانگاری، آن‌ها را زیر نام روستای مربوط در طی مقاله‌ای منظم و مرتب کرد. در این مقاله، علاوه بر دوبیتی‌ها، لالایی‌ها، آوازهای عروسی، آوازا در مورد حیوانات و تصنیفات نیز گنجانده شده است (ایوانف، ۱۳۹۲: ۲۴). این مقاله با افزودن توضیحاتی توسط دکتر محمود رفیعی و محمد فرجامی ترجمه و در سال ۱۳۹۲ توسط انتشارات هیرمند به چاپ رسید. وجه تمایز مقاله حاضر با آثار و کارهای منتشره در این است که اشعار عامیانه موردبررسی صرفاً به یک نقطه جغرافیایی ایران تعلق ندارد و تلاش شده افزون بر آثار ژوکوفسکی و ایوانف از منابع دوره قاجار نظیر شرح *زندگانی من، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه* اثر مستوفی اشعار عامیانه رایج در ایران عصر قاجار نیز استخراج شود. تفاوت دیگر این آثار در تحلیل مضامین و درون‌مایه‌های

مندرج در اشعار و تبیین جایگاه آن در شناخت ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی ایران عصر قاجاریه است.

### اهمیت ادبیات عامیانه و صورت‌های شعری آن

ادبیات عامیانه از روزگاران کهن به این سو، با تاریخ بشر همراهی پیوسته‌ای داشته است. ادبیات عامیانه به عنوان بخشی از میراث مردم و زندگی آنان از جامعه سرچشمه گرفته از این رو تحولات جامعه را بازمی‌نمایاند (طیب‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۵؛ احمدی، ۱۳۸۱: ۲۳). این گونه ادبی به عنوان یک سند تاریخی و نمود آگاهی آحاد جامعه از جایگاه مهمی در مطالعات تاریخ فرهنگی برخوردار است (برک، ۱۳۸۹: ۴۸). بسیاری از ترانه‌های عامیانه در کنار ظرافت‌های ادبی و احساسی، سند ماندگاری از واقعیت‌های زندگی مردم را عرضه می‌دارند (ریپکا، ۱۳۸۲: ۱۰۵۸؛ سجادی، ۱۳۸۱: ۵۶). با توجه به بستر شکل‌گیری این ترانه‌ها می‌توان تصویری از شیوه‌های کسب‌وکار (کتیرایی، ۱۳۵۷: ۳۵؛ پناهی سمنانی، ۱۳۷۶: ۲۰)، فعالیت‌های روزمره مردم، شیوه‌های همسرگزینی، ابزار کار، مشاغل و حرفه‌ها را در آنها یافت (روح‌الامینی، ۱۳۸۳: ۶۴۵-۶۴۷). با توجه به گستردگی قلمرو فرهنگ عامه و مباحث متنوع آن برخی از نظریه‌پردازان این حوزه، موضوعات فرهنگ عامه را دسته‌بندی کرده‌اند، «سی، اس. برن» مباحث فرهنگ عامه را در سه قلمرو ذیل دسته‌بندی کرده است:

الف) باورها، عرف و عادات مربوط به آسمان، زمین، دنیای حیوانات، گیاهان، دنیای انسانی، اشیای مصنوع بشر، روح، نفس، دنیای دیگر، موجودات مافوق بشر، غیب‌گویی، معجزات، سحر، طبابت و...

ب) آداب و رسوم مربوط به نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، مشاغل، پیشینه‌ها، گاه‌شماری، تقویم، جشن‌ها، بازی‌ها، سرگرمی‌ها و اوقات فراغت؛

ج) داستان‌ها، ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها، ترانه‌ها و تصنیف‌ها، مثل‌ها، مثل‌ها، چیستان‌ها (بیبهقی، ۱۳۶۸: ۲۱).

در این قلمرو گسترده، ادبیات عامیانه هم تقسیم‌بندی خاصی دارد و در مطالعه این مقوله می‌توان صورت‌های شعری ذیل را مدنظر قرار داد:

**الف) رباعی‌های عامیانه:** در میان گونه‌های بسیار شعر موزون ریشه‌های رباعی بی‌گمان در میان مردم است (شمیسا، ۱۳۸۲: ۳۰۹؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۱).

**ب) ترانه‌های عامیانه غنائی و حماسی:** از روزگاران کهن ترانه‌های عامیانه غنائی و حماسی در اشعار ایرانیان نمود و ظهور داشته است. این گونه ترانه‌ها تصویری از پیوندهای خانواده، اوضاع اجتماعی، حکمت عملی مردم و تا اندازه‌ای کمتر فلسفه عملی اطلاعاتی در خصوص طبقات حاکم و فرمانروا را به دست می‌دهد. این ترانه‌ها حاوی تفاوت و تمایزهای بسیاری در جوامع ایلیاتی و کوچ‌نشین با جوامع یکجانشین است. ایلیاتی‌ها به زندگانی ایل و علقه‌های جمعی بیش از زندگی فردی اهمیت می‌دهند، حتی پایگاه زن در این دو گونه زیستی آن گونه که اشعار عامیانه نشان می‌دهند، تفاوت دارد.

**ج) بیت‌های عامیانه شمارشی و لالایی:** شعر عامیانه مکمل همه گونه‌های هنر دراماتیک است خواه به صورت برگزیده برای عبارت‌های ویژه و یا در متن نثر جای داده شده باشد. بارها حقه‌بازان و صاحبان تئاتر هنگام خواستن دستمزد از تماشاگران و نیز برای شمارشگری در شمارش تعداد حرکت‌های ورزشی پهلوانان شعر به کار می‌بردند. معمول‌ترین این‌ها صورت‌های کوچک شعر عامیانه است مانند بازی کودکان.

صادق هدایت نیز در بررسی‌های خود بر حضور گونه‌ها و صورت‌های مختلف شعری اعم از حماسه، تراژدی، درام، مغالزه در ترانه‌های عامیانه سخن گفته است (هدایت، ۱۳۸۵: ۲۰۷). یکی از ویژگی‌های ترانه‌ها، عامیانه، سادگی غالب و بی‌تکلفی آن‌هاست. افکار، عقاید و آرزوها با سادگی خاصی در ترانه‌های عامیانه منعکس شده است، از این رو همه مردم از خرد و کلان با این ترانه‌ها آشنا و دمخوردند (شریعت‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۸۶).

سرایندگان شعر عامیانه، شاعران و آوازخوانان گمنامی بوده‌اند که چه بسا سواد هم نداشته‌اند (فاضلی، ۱۳۸۱: ۸۴). درباره این سخنوران جز بخش کوچکی از نوشتارهایشان که در چند تذکره باقی مانده و یا به شیوه نقل زبانی سینه‌به‌سینه از رهگذر آوازخوانان و حافظان مردمی به ما رسیده است، اطلاع دیگری در دست نیست (ریپکا، ۱۳۸۲: ۹۱۰).

### مضامین اشعار عامیانه دوره قاجار

در این دوره مردم کوچه و بازار، مطربان، خوانندگان، نوازندگان، مقلدان دوره‌گرد، اشعاری را در جشن‌ها، بزم‌های خصوصی، عروسی، ختنه‌سوران و سایر مراسم می‌خواندند. این اشعار و تصانیف عامیانه فاقد قواعد عروضی و صناعات لفظی و بیشتر زبان حال مردم کوچه و بازار در مواجهه با مسائل گوناگون اجتماعی و سیاسی است که در فضاهای گوناگون مجال بروز پیدا کرده است (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۲۱). این اشعار وسیله بیان عواطف و اندیشه‌های آدمی است و عواطف و افکار نیز تابع محیط مادی و معنوی هر روزگار است؛ از این رو شناخت این‌گونه اشعار بدون شناخت اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن عهد امکان‌پذیر نیست (بهزادی اندوهجودی، ۱۳۸۲: ۱۹).

کنایه‌ها، طنز و هجوهای مندرج در اشعار عامیانه، نمایشگر رذالت‌ها، مفساد و ظلم هجوشدگان آن است و نوعی مبارزه منفی در برابر صاحبان قدرت به شمار می‌آید (آرین‌پور، ۱۳۵۷، ج ۲: ۶۴). همچنین مردمی بودن و نامعلوم بودن سراینده این اشعار مصونیتی را از جهت تعقیب و دستگیری و سایر مخاطرات سیاسی ایجاد می‌کرد.

مضامین متنوع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اشعار عامیانه دوره قاجار، چشم‌اندازی از سبک زندگی مردم، مراسم آیینی، عواطف، وضعیت تجاری، مشاغل، رابطه دولت و مردم، نگرش‌ها و باورهای مردم دوره قاجار را به نمایش می‌گذارد، در واقع معانی نشست‌گرفته از متن اشعار عامیانه این دوره از بافت فرهنگی و زمینه اجتماعی زمانه خود تأثیر پذیرفته است. این اشعار به دلیل عدم پابندی به قواعد عروضی و صناعات ادبی شاید از نظر ادبی و هنری چندان قابل توجه نباشد، اما به لحاظ مضمون انتقادی و انعکاس حیات اجتماعی و فرهنگی زمانه خویش درخور اهمیت و شایان توجه‌اند. با در نظر داشتن اهمیت اشعار عامیانه در خوانش تاریخ فرهنگی و اجتماعی عهد قاجار، در ذیل ضمن دسته‌بندی برخی مضامین مطرح در اشعار عامیانه دوره قاجار، محتوای آن‌ها مورد تحلیل و واکاوی قرار گرفته است.

**سبک زندگی مردم:** مفهوم سبک زندگی در شکل نوین آن اولین بار توسط آلفرد آدلر در سال ۱۹۲۹م ابداع شد. این عبارت به‌منظور توصیف ویژگی‌های زندگی آدمیان مورد بهره‌برداری قرار گرفت. از نظر برخی نظریه‌پردازان نظیر آرتور آسابرگر، این واژه مفهوم

فراگیری دارد که از سلیقه فرد در زمینه آرایش مو و لباس تا سرگرمی و تفریح و ادبیات و موضوعات مربوط دیگر را شامل می‌شود (فیضی، ۱۳۹۲: ۲۷).

پی‌یر بوردیو از نظریه‌پردازان تأثیرگذار و مطرح در حوزه سبک زندگی بر این باور است که سبک زندگی در رفتار و کنش عاملان، تجلی می‌یابد و ریشه در ذوق و سلیقه آن‌ها دارد. ذوق و سلیقه نیز تحت تأثیر عادت‌واره‌ها، به‌عنوان ساختارهای ذهنی، شکل و جهت می‌یابد. عادت‌واره‌ها نیز محصول جامعه‌پذیری ارزش‌های طبقاتی در خانواده و مدرسه است. لذا سبک زندگی در اندیشه بوردیو محصول آموزش و تربیت اجتماعی افراد است (بوردیو، ۱۳۹۰: ۳۴۱). در واقع سبک زندگی نظام‌واره و سیستم خاص زندگی است که به یک فرد، خانواده یا جامعه با هویت خاص اختصاص دارد. سبک زندگی را می‌توان مجموعه‌ای کم‌وبیش جامع و منسجم از عملکردهای روزمره یک فرد دانست که نه فقط نیازهای جاری او را برآورده می‌سازد، بلکه روایت خاصی را که وی برای هویت شخصی خویش برمی‌گزیند، در برابر دیگران مجسم می‌کند (Lefebvre, 2002: 46). سبک زندگی کاملاً قابل مشاهده و یا قابل استنتاج از مشاهده است. سبک زندگی شامل نظام ارتباطی، نظام معیشتی، تفریح و شیوه‌های گذران اوقات فراغت، الگوی خرید و مصرف (خادمیان، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۹)، توجه به مُد، جلوه‌های عینی شَأن و منزلت، نحوه استفاده از صنایع فرهنگی، نقاط تمرکز علاقه‌مند در فرهنگ مانند دین، خانواده، میهن، هنر، ورزش و امثال آن می‌شود (مهدوی کنی، ۱۳۸۷: ۲۱۵). محمد فاضلی نیز در کتاب مصرف و سبک زندگی معنای این واژه را عبارت می‌داند از: «طیف رفتاری که اصلی انسجام‌بخش بر آن حاکم است و عرصه‌ای از زندگی را تحت پوشش دارد و در میان گروهی از افراد جامعه قابل مشاهده است و الزاماً برای همگان قابل تشخیص نیست» (فاضلی، ۱۳۸۲: ۵۲).

جلوه‌های گوناگون سبک زندگی مردم قاجار از خوراک، پوشاک، مراسم ازدواج، مشاغل، روابط و سایر وجوه حیات اجتماعی نیز در اشعار عامیانه قابل بازیابی است.

**پوشاک:** در خلال اشعار عامیانه قاجاری، اشعاری در نوع پوشش، تزئینات لباس و به‌طورکلی سلیقه و مُد رایج آن دوره وجود دارد. شعر ذیل از اشعار عامیانه‌ای است که در میان مردم اصفهان از عهد ناصری خوانده می‌شد:



... به بازار می‌روی چادر یراق‌دار

خرید می‌کنی کفش پولک‌دار

چشمک و می‌زنی به مرد پول‌دار

خرید می‌کنی سوزنی قلم‌کار (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۱۶۵).

سوزنی قلم‌کار از جمله هنرهای رایج در اصفهان بوده و اگر ژوکوفسکی هم خاستگاه این شعر را ذکر نکرده بود، می‌شد از این عبارت خاستگاه آن را حدس زد. در شیراز عهد ناصری قبا‌ی میخکی دکمه‌دار در سمت چپ و راست لباس در میان جوانان طرف‌دار داشته، شاهد این مدعا اشعار ذیل است:

... قبا‌ی میخکی رنگ می‌کنم من

الهی رنگرز رنگت بجوشه

خوادم نیلی کنم یارم بپوشه

قبا‌ی میخکی دوکمه چپ و راست

میان صد جوان چشمم تو را خواست (همان: ۱۷۷).

در بیرجند و توابع آن و جنوب خراسان، براساس اشعار عامیانه‌ای که ایوانف، خاورشناس روس، جمع‌آوری کرده، سبک و مُدهای رایج به گونه‌ای دیگر بوده:

«یار من عرق‌چینی از چیت چهارگل دارد

یار من دوازده بند کاکُل دارد

دوازده بند کاکُل پیچ‌درپیچ

هوس رفتن به شهر کابل دارد» (ایوانف، ۱۳۹۲: ۱۹۵).

برای تزئین عرق‌چین‌ها با نخ‌های نقره‌ای‌رنگ، عرق‌چین‌ها را گل‌آرایی می‌کرده‌اند و گویا این هنر تزئینی مهارت ویژه‌ای را طلب می‌کرده است:

«عرق‌چین سرت را با نخ‌های نقره گل‌آرایی می‌کنم

و از زیر چشم به تو نگاه می‌کنم

اگر گل‌آرایی ماهری در این سرزمین نباشد

برای یافتن آن، همه مال خود را پیشکش می‌کنم» (همان: ۱۹۶).

سبک پوشش و نوع اجناس مورد استفاده در این دوره، به تدریج تحت تأثیر ورود کالاهای اروپایی تغییر کرد، این تأثیرپذیری در اشعار<sup>۱</sup> ذیل بازتاب پیدا کرده است:

«عرق‌چین بر سرت، از جیب فرنگ است

پیراهنی که بر تن داری بسیار تنگ است...» (همان: ۱۶۷).

«... پیرهن طوری مرواری

شلوار... مرواری

مال فرنگی مرواری...» (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۴۳).

«پیرهن طوری» و شلوار تنگ سوغات فرنگ بوده که به تدریج پوشیدن آن در میان مردم رواج پیدا کرد. «شلوار کش» هم از دیگر سوغات‌های فرنگ بوده و مطلوب زن‌بارگان چشم‌چران متجدد:

«این یار من است که می‌رود قصر قجر

حرفش نزنید که می‌خورد خون جگر

خانم جونم پیش بیا

با شلوار کش بیا» (همان: ۴۹).

لباس‌های فرنگی بیشتر از طریق مسافرت‌ها و یا از طریق اروپاییان ساکن ایران باب

۱. ایوانف و ژوکوفسکی این اشعار را در بسیاری از موارد در شکل عامیانه و محاوره‌ای آن و به گونه‌ی زبان معیار و غیرمحلّی ضبط کرده‌اند.

شد. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خویش اشاره‌ای به هدایای ارسالی کُنت به دربار ناصری دارد که در میان این مرسوله، وی از کلاه و دستکش فرنگی هم نام برده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۹۸). ترانه‌های عامیانه متعددی وجود دارد که سراینده آن‌ها تحولات اجتماعی روزگار خود را به جهت فرنگی‌مآبی در قالبی طنزگونه بیان نموده است:

«خلخال آویز ورافتاده شاخک‌نماست امسال

تنبان بلند ورافتاده زانونماست امسال

پیرن زری ورافتاده حریر نماست امسال» (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۶۰).

در اشعار عامیانه قاجار پُرسامدترین مضامین، گفتگوهای عاشقانه و شرح شیفتگی و دلدادگی عاشق به معشوق است. در خلال این اشعار عاشقانه می‌توان اشارات فراوانی درباره سبک آرایش زنان و موارد آرایشی آن روزگار پیدا کرد. در میان مواد آرایشی، حنا کاربردهای متعددی داشته و مراسمی به نام حنابندان را به خود اختصاص داده است:

«... چون به حمام می‌روی، پاهات و حنا کن» (ایوانف، ۱۳۹۲: ۱۹۶).

«ای حنابند، ای حنابند، این حنا را خوب ببند

سر علی دوست بدار، جای حنا را گل ببند» (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۹۹).

«ای حنابند، این حنای کرمونی را خوب ببند

خانم عروس، بی‌بی عروس، دست بگیر حنا ببند» (همان: ۱۰۳).

«امشب حنا می‌بندیم به دست و پا می‌بندیم

اگر حنا نباشه، طوق طلا می‌بندیم» (همان: ۱۰۴).

علاوه بر حنا بستن، خال زدن و خوشبو کردن دست‌ها با قلمفر هم در آن دوره مرسوم بوده است:

«در آن روزی که دلبر خال می‌زد

دل من مانند کبوتر بال می‌زد

فدای سر این‌چنین نگاری شوم

که دست‌های خود را با قلمفر خوشبو می‌کرد» (ایوانف، ۱۳۹۲: ۱۷۴).

ژوکوفسکی شرح مفصلی درباره عروسی و مراسم مختلف مربوط به آن را در کتاب خویش آورده است از آن جمله است ترانه‌های عروسی، شیربها، ولیمه، مراسم حمام رفتن عروس و داماد که ذکر آن از حوصله این مقاله خارج است (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۹۶). سایر وجوه زندگی مردم قاجار از تفریحات و عادات زندگی هم در اشعار عامیانه مجال طرح یافته است. از این دست می‌توان به عادت قلیان کشیدن زنان به‌عنوان یک تفریح اشاره کرد:

«نگار من در سر ایوان جای گرفته

به دست نازکش قلیان گرفته» (ایوانف، ۱۳۹۲: ۱۸۹).

رسم چندهمسری (تعدد زوجات) و مسائل و مشکلات ناشی از آن هم جایی در اشعار عامیانه به خود اختصاص داده است:

«... هوو دارم پسر داره هر کار می‌کنم خبر داره» (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۵۸).

تفاوت سطح زندگی و شکاف طبقاتی در دوره قاجار را می‌توان از خلال ناله‌های عاشقانه نیز دریافت:

«ناله برآور که کار ما ناله کردن است

که فاطمه دختر ارباب ماست

دو قرص نان جوین بر شالی بسته

که این هزینه (خوراکی) یک سال است» (ایوانف، ۱۳۹۲: ۱۷۲).

**مضامین سیاسی:** در خلال اشعار عامیانه این دوره مضامین گوناگون سیاسی شامل انتقاد از دستگاه حاکمه و ناکارآمدی رجال، رقابت‌های درباری، شکایت از ظلم والیان، گرانی ارزاق و مسائلی از این دست دیده می‌شود. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، نامعلوم بودن

سراینده این اشعار مانع از پیگرد حکومتی می‌شده است. در ذیل نمونه‌های متعددی از این‌گونه مضامین آورده شده است:

### شکایت از ظلم ظل‌السلطان:

اینجا مُلک تهران است بیا فرار کنیم  
 این سبزمیدان است بیا فرار کنیم  
 شیراز گلستان است بیا فرار کنیم  
 ابرو بالا مژگان است بیا فرار کنیم  
 روز عید قربان است بیا فرار کنیم

عهد ظل‌السلطان است بیا فرار کنیم (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۸۲).

ظل‌السلطان، فرزند ناصرالدین‌شاه در اصفهان حکومت مقتدر و مستقلی داشت (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۴۹۷)، بر اساس یادداشت‌های حاج سیاح در میان مردم شایع بود که ظل‌السلطان بیشتر از ده میلیون تومان، املاک و عمارت در اصفهان در تصرف داشته است (حاج سیاح، ۱۳۵۶: ۳۹). تصنیف فوق حاکی از مظالم ظل‌السلطان و نارضایتی مردم از کشتار وی در سبزه‌میدان است. سبزه‌میدان در مدخل بازار تهران قرار داشته که در روزگار محمدشاه که ظاهراً تنها میدان شهر بوده؛ کسبه مختلف، سلمانی‌های دوره‌گرد، درویشان، گدایان، معرکه‌گیران در این میدان می‌لولیدند. مراسم سر بریدن و اعدام و شکنجه مجرمین نیز در این میدان صورت می‌گرفته است (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۸۲).

ظل‌السلطان همچنین یک سپاه مجهز اتریشی ترتیب داده بود و قشون خاص خود را داشت. ناصرالدین‌شاه پس از اطلاع از وجود این قشون، ژنرال واگنرخان را جهت تحقیق به اصفهان فرستاد. واگنرخان در بازگشت به شاه هشدار داد و ناصرالدین‌شاه در سال ۱۰۳۵ ه.ق با صلاح‌دید امین‌السلطان طی فرمانی ظل‌السلطان را از کلیه قلمرو حکومتی‌اش به‌جز اصفهان معزول کرد (همان: ۸۷). در تصنیف ذیل ماجرای تنزل موقعیت ظل‌السلطان و نقش امین‌السلطان در این جریان و به‌طور تلویحی رقابت‌های میان ظل‌السلطان و امین‌السلطان بازنمود شده است:

کو توپچی و کو تخت من

کو حکم‌های سخت من...<sup>۱</sup>

کو اصفهان، کو شیرازه

کو صارم‌الدوله<sup>۲</sup> (همان: ۷۷)، پرنازه

کو توپچی و کو سربازه

شاه بابا گناه من چه بود؟

این روز سیاه من چه بود؟

صدراعظم بهر خدا

عرضم نما به پادشاه

پارک مرا پیشکش نما

شاه بابا گناه من چه بود؟

این روز سیاه من چه بود؟

شاه بابا گناهت را می‌گه

این روز سیاهت را می‌گه

جلال‌الدوله<sup>۳</sup> (همان: ۷۹) بچه بود

شیراز بهش سپرده بود

والله چیزی نخورده بود

۱. اشاره به حکم‌های قساوت‌آمیز ظل‌السلطان که کمترین آن بریدن گوش و بینی و بیشترین آن شکم دریدن و مسموم کردن بود.

۲. شوهرخواهر ظل‌السلطان که با عنوان رئیس‌کل دستیار او بود.

۳. پسر ظل‌السلطان که هم‌نام و هم‌لقب برادر بزرگ‌تر ظل‌السلطان بود.

شاه بابا گناه من چه بود؟

این روز سیاه من چه بود؟

صدراعظم در هوسه

شیراز و ازم گرفت بسه

مرغ دلم در قفسه

شاه بابا گناه من چه بود؟

این روز سیاه من چه بود؟ (همان: ۷۹-۸۰).

**نارضایتی از صاحب دیوان:** (روزنامه شرف، ۱۳۰۱: ۴۹-۵۰) فتحعلی‌خان صاحب-دیوان، پسر میرزا علی‌اکبر، نواده حاج ابراهیم‌خان کلاتر از رجال عهد ناصری بود و مثل همه رجال آن روزگار مردی سودجو، طماع و پول‌پرست بود که از طریق اخذ رشوه، دارایی فراوانی تحصیل کرد. احتکار ارزاق توسط صاحب‌دیوان در زمانی که فرمانروایی فارس را عهده‌دار بود، موجب قحط و غلا و مرگ شماری از مردان و زنان بر اثر گرسنگی شد. نارضایتی مردم از عملکرد صاحب‌دیوان منجر به بلوا و شورش در شیراز شد. تصنیف زیر حاکی از ناخرسندی مردم از عملکرد صاحب‌دیوان و مظالم او در شیراز به سال ۱۳۰۳ ه.ق است:

چادر هوا رفت تو دیدی	«سبیل سیاه رفت تو دیدی
موش تو سوراخ رفت تو دیدی	قربغه <sup>۱</sup> راه رفت تو دیدی
چه کار داری به نرخ نون	صاحب دیوون <sup>۲</sup> خَر تو برون
راست برو پایتخت ...»	یک راست برو شهل چپونیک

(ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۸۴).

۱. همان قورباغه است.

۲. روستایی در نزدیکی شیراز که مقر و ملک فتحعلی‌خان بود.

**تحریم تنباکو:** واقعه رژی و تحریم تنباکو از رخداد‌های تأثیرگذاری است که شعاع آن تأثیرات به اشعار عامیانه هم رسید:

«من خانم قلیان کشم

از بهر قلیان ناخوشم

بنگر به رخت مشمشم

برخیز و قلیان را بیار

میرزا که داده حکم جنگ

یا گلوله و توپ و تفنگ

مشدی والدنگ و درنگ؟

برخیز و قلیان را بیار

فرنگی گفته من موشم

دنگی نزن تو گوشم

کیسه تنباکو بدوشم

می‌رم فرنگ می‌فروشم» (مستوفی، ۱۳۸۰: ۴۷۱-۴۷۲).

**انتقاد از حضور ملیجک در دربار و توجه بیش‌ازحد شاه به او:** حضور ملیجک در دربار و اعمال و رفتارهای آزاردهنده وی و توجه بیش‌ازحد شاه به او خشم بسیاری از درباریان را برانگیخت. همراهی ملیجک در سفر فرنگ نیز موجب تعجب صاحبان جراید اروپایی از حضور این کودک در این سفر رسمی و انعکاس اخبار آن در مطبوعات اروپایی شد. دامنه این انتقادات به اشعار عامیانه نیز راه یافت:



زردآلو عنک<sup>۱</sup> آمده به بازار حکم شاه شده لبشاتو بگذار (همان: ۲۶۱-۲۶۲).

منظور از زردآلوی عنک، ملیجک، برادرزاده امین اقدس گروسی، زن سوگلی ناصرالدین شاه بود. به تعبیر مستوفی این بچه «زردمبوی بدریخت بدادای لجوج بود» که بدون هیچ دلیلی موردعلاقه شاه قرار گرفته بود و موجبات نارضایتی بسیاری از درباریان و تمسخر مردم را فراهم کرده بود (همان: ۲۶۳).

**انتقاد از کُنت دو مونت فورت، رئیس پلیس تهران:** ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۶ ه.ق. پس از مراجعت از سفر دوم اروپا در تهران اداره پلیس را تأسیس و کنت دومونت فورت را در رأس آن قرار داد. کنت علاوه بر توجه به نظم و انضباط و آراستگی تهران با اتخاذ تدابیر و انجام اقداماتی در بستن روسپی‌خانه‌ها و تمرکز دادن آنان در برخی محله‌های شهر مانند چال سیلابی می‌کوشید تا به فسق و فجور پنهانی سروسامانی بدهد. وی حتی برای کسب وجه مردمی، کودکان خود را لباس ایرانی می‌پوشاند و برای آن‌ها نام‌های ایرانی انتخاب می‌کرد، چنانچه نام یکی از دختران خود را به لیلا برگرداند. مردم در واکنش به تعقیب زنان روسپی به دستور کنت، تصنیف زیر را برای دخترانش ساختند و در این تصنیف او را موجودی فاسد نشان دادند. این تصنیف‌ها علاوه بر تهران در کوچه و بازار اصفهان و شیراز نیز رایج بود:

«لیلا را بردند چال سیلابی

بخشش آوردند نان و سیرابی

لیلا را بردند دروازه دولاب

براش خریدند اُرسی و جوراب

لیلا را بردند حمام گلشن

کُنت بی‌غیرت چشم تو روشن...» (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۷۰).

۱. زردآلوی نرک و بی‌پیوندی می‌گویند که آن زردآلو، طمع ترش و شیرین و قواره کوچکتر و هسته تلخ‌تری نسبت به زردآلوهای پیوندی دارد.

**رشوه‌ستانی:** رشوه‌کاری یکی از آفات نظام دیوانی ایران عصر قاجاریه است که در رساله‌های انتقادی و آثار اصلاح‌طلبان آن دوره بارها این رسم موردانتقاد قرار گرفته است. طباطبایی در تبیین دیدگاه‌های نو در اندیشه اقتصادی روزگار قاجاریه به نگرش‌های مطرح در مورد این رسم اشاره کرده و دلایل رواج آن را موردبررسی قرار داده است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۳۲۲). زین‌العابدین مراغه‌ای نیز اعتقاد به رشوه را یکی از عوامل خرابی مملکت و بی‌توجهی به منافع ملی عمومی دانسته است (مراغه‌ای، ۱۳۸۴: ۳۲).

تصنیف عاشقانه ذیل روایتی از این رسم غلط در دوره قاجار است:

«نگار نازنین ریزه‌دندون      مَر از عشق تو بردن به زندون  
چرا غم مُخوری ای یار نادون      دو تا گوشواره دارم مال دیوون»

(ایوانف، ۱۳۹۲: ۲۶).

در این تصنیف معشوق برای رهایی او از زندان گوشواره‌هایش را به رشوه‌خواران دیوانی خواهد داد.

**جنگ و ستیزهای امرای محلی:** امرای قائنات و سیستان غالباً با یکدیگر در رقابت و ستیز بوده‌اند (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۱۹۴). این ستیزها برای مردم چیزی جز فقر و تنگدستی حاصلی نداشته است. در آوازهای محلی ذیل این ستیزه‌ها بازتاب پیدا کرده است:

«دَرِ قلعه بیرجند آهنی شو      سیستون نیم بُلُوکی قاینی شو»

برم عرض کُنم به میر علم خان      که خوراک مو جو اُ گندم شو» (همان: ۱۷۴). میرعلم‌خان، حاکم قاینات که در اغلب ترانه‌های محلی بیرجند نامی از او به میان می‌آید، دائماً بر اساس یادداشت‌ها و اظهارات ایوانف با حکام محلی سیستان در جنگ بوده، وی در بیشتر این جنگ‌ها بر امرای سیستانی پیروز شده است. دَرِ بزرگ آهنی که در دوبیتی از آن یاد شده در زمانی که ایوانف در بیرجند بوده، در قلعه بیرجند سکونت داشته است. مصرع آخر دوبیتی اشاره به فقری دارد که در نتیجه اقدامات جنگی میرعلم‌خان در این نامه شیوع یافته است (همان: ۲۸).

**تمسخر و طنز مردم در برابر نوگرایی و مظاهر آن:** در برخورد با مظاهر تمدن اروپایی و نوگرایی در ایران، مردم کوچه و بازار با طعنه و کنایه و تمسخر، برخی از این مظاهر را به سخره گرفتند. در این زمینه می‌توان به حضور پزشک خارجی در هنگام زایمان دشوار افسر السلطنه<sup>۱</sup> اشاره کرد. جامعه بسته و سنتی آن روز این مسئله را بر نمی‌تافت. اعتماد السلطنه ذیل رویدادهای چهارشنبه ۲۲ ذی‌الحجه ۱۳۰۸ در این باره می‌نویسد: «... در حضور شاه صحبت از زاییدن افسر السلطنه، دختر مشیرالدوله که از عزه‌الدوله است بود که در وقت وضع حمل، حکیم ادلنگ انگلیسی را برده بودند برای قابلگی. شاه خیلی متغیر بود و می‌فرمود بد رسمی تازه معمول شده که مرد باید زن را بزایاند. امین‌السلطان (میرزاعلی‌اصغر خان) عرض کرد چرا متغیر می‌شوید مگر چه خواهد شد» (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۵: ۱۰۲). در مورد این رویداد تصنیف‌های رکیکی توسط مطربان ساخته شد. ژوکوفسکی آن تصنیف‌ها را در کتاب خویش آورده است. ژوکوفسکی ضمن بیان توضیحاتی پیرامون ماجرا از ذکر نام افسر السلطنه خودداری کرده است (ژوکوفسکی، ۱۳۸۲: ۷۲-۷۵). یکی دیگر از مظاهر تجدد، ماشین دودی بود که ورود آن واکنش‌های متعددی را از سوی مردم موجب شد. تصنیف ذیل شاهد این مدعاست:

«شاهنشاه ایران	ماشین آورد به تهران
ای شاه چه کار کردی	طهرانو ویرانه کردی
زن‌ها را دیوانه کردی	بس که زنا نشستند
پایه ماشینو شکستند	ماشین دودش هوا رفت

زن کمپانی ددا رفت» (همان: ۱۸۴).

مضمون اشعار بالا شکایت‌گونه‌ای طنزآمیز به شاه قاجار است که با آوردن ماشین دودی سبب خارج شدن زنان از خانه و مسائل مترتب بر آن شده است. در ادامه این تصنیف عامیانه به گلایه‌ها و شکایات مردان نسبت به بالا رفتن توقعات زنان بعد از ورود ماشین به تهران اشاره شده است:

۱. دختر عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین شاه.

«یل یراق‌دار نمی‌خوام

کفش پولک‌دار نمی‌خوام

چارقد مشمش نمی‌خوام

شلوار کش نمی‌خوام

ماشین می‌خوام...

مهرم حلال جونم آزاد

من ماشین می‌خوام» (همان: ۱۸۴-۱۸۵).

**وقوع رویدادهای طبیعی در اشعار عامیانه:** گزارش برخی رویدادهای طبیعی نیز در اشعار عامیانه نمود پیدا کرده است. مستوفی در شرح خاطرات زندگی‌اش اشاره‌ای به خورشیدگرفتگی سال ۱۲۹۹ ه.ق دارد. بنابر اظهارات مستوفی تاریکی به حدی بوده که نزدیک ظهر ستارگان در آسمان دیده می‌شدند. چند شعر عامیانه هم برای این واقعه آسمانی ساخته شده بود که بچه‌ها تا مدت‌ها در کوچه می‌خواندند:

«خورشید دیدی؟ واخ واخ. نترسیدی؟ واخ واخ.

عالم سیاه شد، واخ واخ. کوکب پیدا شد. واخ واخ» (مستوفی، ۱۳۸۰: ۱۵۵).

**زمستان سخت ۱۳۱۳ و بارش برف شدید:** زمستان سال ۱۳۱۳ ه.ق آن‌گونه که مستوفی در خاطرات خود آن را به تصویر کشیده بسیار سخت و بارندگی بسیار زیاد بود. در ۲۲ رمضان مقارن با اواخر اسفند در تهران به قدر یک چارک برف بارید. عامه مردم هم در مقابل این فشار طبیعت، تصنیف‌هایی را با مضمون ذیل ساختند:

«خوش‌قدم با اجاق یخ بسته    آش کوفته سماق یخ بست

ملا کلثوم بذاکرش فرمود    بدنم رو الاغ یخ بسته» (همان: ۵۲۵).

**انتقاد مردم از قحطی و گرانی نان در دوره ناصری و مظفری:** بروز قحطی و پیامدهای حاصل از آن به‌ویژه گرانی نان و کمبود ارزاق همواره موجبات ناخرسندی مردم را

فراهم کرده بود. یکی از این قحطی‌ها مربوط به سال ۱۲۸۸ هـ.ق است. مردم پایتخت در هنگامه بروز قحطی این تصنیف‌ها را در کوچه و بازار می‌خواندند:

«شاه کج کلا

نان شده گران

ما شدیم اسیر از دست وزیر

از دست وزیر» (همان: ۱۰۹). منظور از وزیر، میرزا عیسی، پسر میرزا موسی وزیر سابق تهران است که بعد از پدر، تازه به وزارت تهران و پیشکاری نایب‌السلطنه برقرار شده بود (همان: ۱۱۰).

در دوره مظفرالدین‌شاه نیز مردم کوچه و بازار با تحقیر شاه و در اعتراض به گرانی نان و ارزاق عمومی اشعار ذیل را در کوچه و بازار می‌خواندند:

«آبجی مظفر چرا نون گرونه؟ آبجی مظفر چرا گوشت گرونه؟» (همان: ۴۲).

از دیگر مسائل بروز عوارض بدیع سیاست دولت و احتکار گندم به وسیله مالکان بود. در این قضیه حتی گاه بزرگان دولت با محتکران همدست می‌شدند (هدایت، ۱۳۶۱: ۶۵؛ آدمیت، ۱۳۸۵: ۷۸).

### نتیجه‌گیری

تحلیل محتوایی درون‌مایه‌های اشعار عامیانه در دوره قاجار نشانگر تنوع مضامین مطرح در آن‌هاست. خاستگاه اجتماعی این ترانه‌ها و نشئت گرفتن آن از بافت فرهنگی و زمینه اجتماعی زمانه‌شان یکی از دلایل تنوع مضمونی آن‌هاست. از این‌رو این اشعار و ترانه‌ها علاوه بر نشان دادن ویژگی‌های ذوقی مردم، روایتگر وجوه گوناگون حیات اجتماعی آن‌ها، سبک زندگی، باورها، عواطف، مشاغل، تعاملات اجتماعی، مراسم آیینی، دردها و ناخرسندی‌های آنان از نظم موجود نیز است.

پُرسامدترین مضمون رایج در این اشعار، گفتگوهای عاشقانه و شرح شیفتگی و دلدادگی عاشق به معشوق است، اما این مضمون پُرسامد تصویرگر دردها، مظالم، آفات نظام دیوانی

و فقر اجتماعی آن روزگار است. نقد دولتمردان و حکام در قالب طنز و هجو و کنایه، نیشخند نسبت به برخی مظاهر نوگرایی از لباس و اطوار فرنگی گرفته تا معاینه زنان توسط پزشکان مرد، حاکی از ظرفیت اشعار عامیانه در تبیین انگاره‌های اجتماعی و سیاسی آحاد جامعه عصر قاجار است. ضبط بسیاری از روایت‌های ناگفته و مغفول از وجوه پنهان حیات فرهنگی و اجتماعی مردم قاجار در تواریخ سیاسی، که یکی از نمونه‌های آن تقابل و تعارض اعضای خانواده در برابر مظاهر نوگرایی است، خود نشانگر اهمیت این اشعار در تاریخ فرهنگی آن دوره است.

## منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار، تهران، خوارزمی*.
- آرین پور، یحیی (۱۳۵۷)، *از صبا تا نیما، ج ۲، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی*.
- احمدی، مرتضی (۱۳۸۱)، *کهنه‌های همیشه نو، تهران، انتشارات ققنوس*.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۸۵)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، تهران، امیرکبیر*.
- ایوانف، ولادیمیر الکسیویچ (۱۳۹۲)، *فارسی در گویش بیرجند، ترجمه محمود رفیعی، تهران، هیرمند*.
- برک، پیتر (۱۳۸۹)، *تاریخ فرهنگی چیست؟ ترجمه نعمت‌اللهی فاضلی، مرتضی قلیچ، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام*.
- بهزادی اندوهجردی، حسین (۱۳۸۲)، *طنزپردازان ایران از آغاز تا پایان دوره قاجار، تهران، دستان*.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۹۰)، *تمایز، نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: ثالث*.
- بیهقی، حسینعلی (۱۳۶۸)، *پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران، مشهد، آستان قدس رضوی*.
- پناهی سمنانی، محمد (۱۳۷۶)، *ترانه و ترانه‌سرایی در ایران، تهران، سروش*.
- خادمیان، طلبعه (۱۳۸۷)، *سبک زندگی و مصرف فرهنگی، مطالعه‌ای در حوزه جامعه‌شناسی فرهنگی و دیباچه‌ای بر سبک زندگی فرهنگی ایرانیان، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری جهان کتاب*.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۸۳)، «گستره فرهنگ و جایگاه فولکلور»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی ۲۷-۳۰ خرداد ۱۳۸۱: *مردم‌شناسی و فرهنگ عامه، تهران، بنیاد ایران‌شناسی*.
- ریپکا، یان (۱۳۸۲)، *تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، سخن*.
- ژوکوفسکی، والتین (۱۳۸۲)، *اشعار عامیانه ایران در عصر قاجاری، به اهتمام و تصحیح و توضیح عبدالحسین نوایی، تهران، اساطیر*.

- سجادی، سید محمود (۱۳۸۱)، «فرهنگ عامیانه»، *کیهان فرهنگی*، شماره ۱۸۸، خرداد، ۵۶-۶۱.
- سیاح، محمدعلی (۱۳۵۶)، *خاطرات حاج سیاح*، بکوشش حمید سیاح، تهران، امیرکبیر.
- شریعت‌زاده، علی‌اصغر (۱۳۷۹)، *مجموعه مقالات مردم‌شناسی ایران*، تهران، پازینه.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، *ادوار شعر فارسی*، تهران، سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۲)، *سبک‌شناسی شعر*، تهران، فردوسی.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۴)، *مکتب تبریز و مقدمات تجددخواهی*، تبریز، ستوده.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۶)، *نظریه حکومت قانون در ایران*، تبریز، ستوده.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۲)، *مصرف و سبک زندگی*، قم، نشر صبح صادق.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۸۱)، «فرهنگ عامه و ادب عامه فارسی»، *فصلنامه ماه هنر*، شماره ۴۳ و ۴۴، فروردین و اردیبهشت، ۸۲-۸۵.
- فیضی، مجتبی (۱۳۹۲)، «درآمدی بر سبک زندگی اسلامی»، *فصلنامه معرفت*، سال ۲۲، شماره ۱۸۵، اردیبهشت، ۲۷-۴۲.
- کتیرایی، محمود (۱۳۵۷)، *زبان و فرهنگ مردم*، تهران، انتشارات توکا.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸)، *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*، ترجمه حمیدرضا ملک محمودی نوری، تهران، اساطیر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۰)، *شرح زندگای من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار*، تهران، زوار.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۸۴)، *سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ*، ج ۱، تهران، آگاه.
- مهدوی‌کنی، محمدسعید (۱۳۸۷)، «مفهوم سبک زندگی و گستره آن در علوم اجتماعی»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، سال ۱، شماره ۱، ۱۹۹-۲۳۰.
- هدایت، صادق (۱۳۸۵)، *فرهنگ عامه مردم ایران*، تهران، نشر چشمه.





- هدایت، مهدیقلی خان (۱۳۶۱)، *خاطرات و خطرات*، تهران، زوار.
- روزنامه شرف، محرم ۱۳۰۱، نمره ۱۳، با مقدمه و فحارس جوادصفی نژاد، تهران، انتشارات یساولی.
- طبیبزاده، امید (۱۳۸۲)، *تحلیل وزن شعر عامیانه فارسی*، همراه سیصد قطعه شعر عامیانه، تهران، نیلوفر.
- Lefebvre, H (2002), *Everyday Life in the Modern World*. London, New York: Confinuum.



فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و چهار، پاییز ۹۹، صفحات ۱۷۱-۱۹۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۳/۰۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۸/۰۶

## واکاوی باورهای کیهانی و تأثیر آن بر رویدادهای تاریخی ایران سده‌های دوم تا هفتم هجری

مریم یراه‌زاده ذرفولی<sup>۱</sup>  
رضا شجری قاسم‌خیلی<sup>۲</sup>  
امامعلی شعبانی<sup>۳</sup>

### چکیده

از جمله کهن‌ترین باورها در طول تاریخ، باور به وجود قدرتی عظیم و ماورایی در اجرام کیهانی اعم از سیارات و ستارگان است. نیاکان ما بر این باور بودند آنچه در آسمان‌ها رخ می‌دهد، تأثیر مستقیمی بر حوادث روی زمین دارد. بدین سبب در تعیین هنگام جلوس، عقد و نکاح، لشکرکشی، کوچ، مسافرت و کشت و زرع، زمان بنای شهرها، زمان بنای شهرها، به‌کارگیری افراد در امور مهم سیاسی و... به کنکاش در کیهان جهت تدبیر امور زمینی می‌پرداختند. این پژوهش بر آن است به واکاوی تأثیر باورهای کیهانی بر رخدادها و رویدادهای تاریخی ایران سده‌های دوم تا هفتم هجری، با اتخاذ رویکرد توصیفی تحلیلی، بپردازد. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که باور به تأثیر قاطع ماوراءالطبیعه بر رویدادهای زمینی، آثار و نتایج عملی و حائز اهمیتی در تاریخ ایران داشته است که در بعد مثبت می‌توان به رشد و توسعه علم نجوم و علوم وابسته یا معین آن از جمله ریاضیات، هندسه و هیئت، ساخت رصدخانه‌ها و تألیف کتب ارزشمند در حوزه علم نجوم و تدوین دقیق‌ترین تقویم‌های نجومی اشاره کرد. اعتقاد به تقدیرگرایی، باور به بیهودگی تدبیر و عمل‌گرایی، به تعویق افتادن و معطل ماندن امور مهم و تغییر در سیر طبیعی رخدادها نیز به‌عنوان پیامدهای منفی قابل‌ذکر است.

**واژگان کلیدی:** باورهای کیهانی، نجوم، طالع، زایجه، ایام سعد و نحس.

Maryam.yarahi1993@gmail.com  
r.shajari@umz.ac.ir  
e.shabani@umz.ac.ir

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه مازندران، مازندران، ایران  
۲. استادیار دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران (نویسنده مسئول)  
۳. دانشیار دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

## *Analysis of the Cosmic Beliefs and its Impact on the Historical Events in Iran (2nd-7th centuries (AH))*

M. Yerahzadeh Zazfuli<sup>1</sup>

R. Shajari Qasemkhili<sup>2</sup>

E. A. Shabani<sup>3</sup>

### **Abstract**

One of the oldest beliefs throughout history is the belief in the existence of a supernatural power in cosmic bodies, including the planets and stars. Our ancestors believed that what happens in the heaven has a direct effect on the events on earth. For this reason, in determining the time of sitting, marriage, campaigning, migration, travel and cultivation, the time of building cities, employing people in important political affairs and so on, they explored the universe to manage the earthly affairs. This study intends to analyze the effects of the cosmic beliefs on the historical events of Iran in the second to seventh centuries (AH), using a descriptive-analytical approach. The results of this study show that the belief in the decisive effect of the supernatural on the terrestrial events has had practical and important effects on the history of Iran. The positive aspects were the growth and development of astronomy and its related sciences including mathematics and geometry, the construction of the observatories, the writing of valuable books in the field of astronomy and the compilation of the most accurate astronomical calendars. Belief in destiny, belief in the futility of deliberation and pragmatism, procrastination of the important affairs and the change in the natural course of the events could be mentioned as its negative consequences.

**Keywords:** Cosmic Beliefs, Astronomy, Horoscope, Lucky and Unlucky Periods.

---

1. Graduated from Mazandaran of University, Mazandaran, Iran Maryam.yarahi1993@gmail.com

2. Assistant Professor Mazandaran of University, Mazandaran-Babolsar, Iran  
(Corresponding Author) r.shajari@umz.ac.ir

3. Associate Professor, Mazandaran of University, Mazandaran-Babolsar, Iran  
e.shabani@umz.ac.ir

## ۱. مقدمه

ضعف بشر در شناخت قوانین حاکم بر جهان، عجز و ناتوانی در ارائه توضیحی مناسب برای رخدادهای زمینی و مهم‌تر از همه ضعف در کشف رابطه علی و معلولی بین پدیده‌ها، موجب شد تا انسان از دوران کهن به وجود نیرویی عظیم و ماورایی در جمادات، نباتات، حیوانات و اجرام سماوی اعتقاد داشته باشد. او بر این باور بود که این نیروها بر زندگی انسان‌ها تأثیری عمیق و گسترده‌ای دارد. لذا رواج و توسعه پرستش موجودات بی‌جان (فتیشیسم<sup>۱</sup>) و جاندار (توتمیسم<sup>۲</sup>) در میان نیاکانمان نیز در این راستا قابل تحلیل و تفسیر است. تقرب به این نیروها برای در امان ماندن از آسیب‌های احتمالی و نیز جلب و جذب نیروی‌شان به نفع اهداف و خواسته‌های خود در همین راستا صورت می‌پذیرفت.

از جمله قوی‌ترین و دیرپاترین باورهای آدمیان در این حوزه، باور به تأثیرات قاطع ستارگان و سیارات بر روی سال‌ها، روزها و بایدونبایدهای زندگی بوده است. آنان بر این اعتقاد بودند که آنچه در آسمان‌ها رخ می‌دهد، تأثیر مستقیمی بر حوادث روی زمین دارد. به سخن دیگر رویدادهای زمینی، درواقع انعکاسی از تحولاتی است که قبلاً در آسمان‌ها رخ نموده است.

در باور ایرانیان باستان اجرام آسمانی بر امور زندگی انسان تأثیرگذار بود؛ از منظر آن‌ها جدال میان بروج دوازده‌گانه و سیارات هفتگانه، سرنوشت آدمیان را رقم می‌زد. این باور در دوران اسلامی تاریخ ایران - به‌ویژه در سده‌های دوم تا هفتم - در میان اجتماع عصر به‌صورت پررنگی قابل مشاهده است. در راستای چنین اعتقادی، شاه می‌بایست زمانی جلوس نماید که اجرام فلکی در جهت موافق این تاج‌گذاری باشند؛ تا این پادشاهی برایش میمون و مبارک باشد. در تعیین هنگام عقد و نکاح، لشکرکشی، کوچ، مسافرت و کشت و زرع نیز در نظر گرفتن ملاحظات مربوط به ساعات سعد و نحس لازم و ضروری می‌بود. زمان بنای شهرها نیز عامل مهمی در رفاه، رونق و آبادانی و حتی مصونیت از تعرض و... محسوب می‌گردید. محاسبه زایچه/ طالع مولود افراد و بکار گرفتن افراد با طالع مبارک در امور مهم سیاسی، از دیگر آثار و نتایج کیهان‌باوری در دوران موردنظر بوده است.

1 . Fetishism

2 . Totemism

به باور اهل تنجیم، صور فلکی یا وضعیت بروج دوازده‌گانه (حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد...) به‌تنهایی بر همه‌چیز اعم از خوی‌ها و روش‌ها، علت‌ها و بیماری‌ها، شهرها و ناحیه‌ها و حتی بر گیاهان و جانوران تأثیراتی دارند. متعاقباً بروج مذکور در دیالکتیک با ستارگان، دلالت‌ها و تأثیرات متفاوتی ایجاد می‌کنند (بیرونی، ۱۳۱۶: ۳۴۳-۳۲۵؛ صوفی، ۱۳۵۱: ۲۱). این اثرگذاری به اندازه‌ای کارآمد و مهم تلقی می‌شد که تصدی و انجام امور مهم حتماً پس از تطبیق با بروج صورت می‌پذیرفت. متقابلاً کسب و یا ارتقاء مقام و جایگاه حکومتی نیز ارتباط تنگاتنگی با «منجم» می‌یافته است. لذا بی‌علت نیست که منجمان به شاخص‌ترین قشر آن روزگار تبدیل شدند. همین امر سبب شد تا بسیاری به دنبال فراگیری علم نجوم پرداخته و خواسته و ناخواسته موجب توسعه این شاخه از معرفت شدند.

هدف از انجام پژوهش پیش رو واکاوی یکی از ابعاد تاریخ فرهنگی و اجتماعی ایران (باورها و روحیات ایرانیان) است. یکی از مهم‌ترین این باورها اعتقاد به «تعیین سرنوشت انسان در آسمان» بوده است. نگارش تعداد کثیری کتاب و رساله در این حوزه که از گذشته‌های دور و نزدیک به یادگار مانده است، اهمیت، ژرفا و گستره این باور را در میان ایرانیان به‌خوبی می‌نمایاند.<sup>۱</sup> لذا شناخت گذشته مردم ایران و آشنایی با روحیات ایرانیان بدون بررسی باورهای کیهانی‌شان، قطعاً ناکافی و نارسا خواهد بود.

پژوهش با رویکرد توصیفی تحلیلی، در پی پاسخ به این پرسش‌های اساسی بوده است که در تاریخ ایران سده‌های دوم تا هفتم هجری اشکال و گونه‌های باورهای کیهانی یا سماوی چه بوده است؟ این باورها چگونه بر زندگی مردم و رخدادهای تاریخی مؤثر بود؟ همچنین بر آنیم به ارزیابی پیامدهای چنین باوری در جهان اسلام بپردازیم.

## ۲. پیشینه تحقیق

در خصوص پیشینه پژوهش حاضر بایستی گفت که به‌طور پراکنده در آثار زیر، برخی ابعاد موضوع موردبحث قرار گرفته است. علی‌مظاهری در کتاب *زندگی مسلمانان در قرون وسطا*، به‌صورت مجمل به باورهای کیهانی منجم نجوم، اهمیت ساعات سعد و

۱. حدود شش‌هزار نسخه دست‌نوشته در زمینه احکام نجومی به زبان فارسی ثبت شده است (ر.ک. به: رضازاده ملک، ۱۳۸۴: بیست و دو).

نحس در سده‌های چهارم تا ششم هجری گریزی زده است. تحقیق نوآورانه بهزاد کریمی با عنوان *پیوند تاریخ‌نگاری با ستاره‌شناسی و تنجیم در عصر صفویه*، هرچند از منظر موضوع و دوره تاریخی با مقاله پیش رو متفاوت است، اما در باب شناخت برخی مفاهیم و اصطلاحات کارگشا بوده است. مقاله «*نجوم و طالع‌بینی از نگاه شریف بکری*» از مریم شاه‌محمدی به کتاب *نجومی برهان‌الکفایه* شریف بکری که به قرن ششم هجری تعلق دارد، تکیه دارد. این پژوهش صرفاً به‌عنوان الگو برای برخی جنبه‌های جستار پیش رو مورد استفاده قرار گرفت. در این میان پژوهش ارزشمند «*پیشگویی و طالع‌بینی در متون ایرانی دوره میانه*» تحقیق معصومه باقری و حشمتی را نیز نباید از نظر دور داشت. این مقاله به انواع پیشگویی اعم از پیشگویی از طریق الهامات، اجرام سماوی، متون فال، طالع‌بینی و باید‌ها و نباید‌های روزانه صرفاً بر اساس متون زرتشتی پرداخته است. مقدمه فاخر رضازاده ملک بر کتاب *تَنکَلوُشَا* نیز حاوی مطالب درخوری درباره اهمیت و فراوانی باورهای کیهانی در تاریخ ایران و معرفی کتب تنجیمی به‌ویژه کتاب *التفهیم بیرونی* است؛ اما آنچه ضرورت انجام این پژوهش را توجیه می‌کند، اینکه در آثار فوق تأثیرات باورهای کیهانی بر رخداد‌های تاریخی و همچنین کارکردها و پیامدهای آن در تاریخ ایران دوره مذکور مورد غفلت بوده است؛ مقوله‌ای که موضوع و محور مقاله پیش رو است.

### ۳. تعریف مفاهیم

۳-۱. **کیهان‌باوری**: کیهان‌باوری عبارت است از اعتقاد به تعیین سرنوشت انسان در آسمان و باور به اینکه «تَغْيِرُ احوال اجسام عالم سُفلی بآبسته است به تَشْکُلِ اوضاع اجرام عالم عُلی» (مؤلف نامعلوم، ۱۳۸۴: ۳).

۳-۲. **نجوم و تنجیم**: باید گفت که علم نجوم (در معنای ستاره‌شناسی<sup>۱</sup>) و تنجیم<sup>۲</sup> (در معنای احکام نجوم) دارای معنا و مفهوم یکسانی نیستند. ستاره‌شناسی مبتنی بر مفروضاتی کلی در پی شناخت ستارگان و به‌طور کلی اجرام سماوی بوده است. در این دانش، ستاره‌شناس با یاری گرفتن از علوم معین، موقعیت و حرکت ستارگان را ثبت و برای پدیده‌های کیهانی توجیه علمی ارائه می‌کرد. لیکن تنجیم یا احکام نجوم برای توجیه

1 . astronomy

2 . astrology

داده‌های خویش به دستاوردها و اصطلاح‌شناسی نجوم متوسل می‌شد. لذا معرفتی غیرعلمی بود که برای پیش‌گویی حوادث آینده یا رفع معضلات و مسائل عصر مورد استفاده قرار می‌گرفت (کریمی، ۱۳۹۴: ۱۳۶؛ ر.ک.به: بیرونی، ۱۳۱۶: ۳۱۶ و بعد از آن).

**۳-۳. طالع:** در لغت به معنی «طلوع‌کننده و برآینده» و اصطلاحاً طالع جزوی از منطقه البروج است که در وقت مفروض در افق شرقی باشد. اگر آن وقت زمان ولادت شخصی باشد، آن را طالع/زایجه آن شخص گویند. مطابق تعریف بیرونی: «طالع آن باشد که اندر وقت، بافق مشرق آمده باشد از منطقه البروج» (بیرونی، ۱۳۱۶: ۲۰۵). در تنجیم، طالع نشان‌دهنده درجه و مکان یکی از خانه‌های دوازده‌گانه منطقه البروج در افق مشرق و در زمان مشخص است (ر.ک.به: مشکوه، ۱۳۷۲: ۱۹؛ نبئی، ۱۳۶۶: ۳۱۲-۳۱۱).

**۳-۴. زایجه:** «زایجه» نقشه‌ای است که منجم برحسب بروج دوازده‌گانه حیوانی، مواضع کواکب را در زمان دقیق تولد اشخاص مشخص می‌کند. زایجه را نقشه آسمانی مولود و نقشه فلکی نیز می‌گویند (مشکوه، ۱۳۷۲: ۱۵-۱۴). این کلمه از «زایش» فارسی مشتق شده و معرب آن «مولد» است (خوارزمی، ۱۳۶۲: ۲۰۹). امروزه بنا به دلایلی من جمله سهولت بررسی، «زایجه» و «طالع» را یکی دانسته‌اند؛ گر چه در گذشته این تفاوت میان این دو اصطلاح وجود داشته است (نبئی، ۱۳۶۶: ۲۳۷-۲۳۶) «طالع» اعم از زایجه است و درباره هر وقت و زمانی از تولد، تحویل سال، زمان لشکرکشی و حتی در مورد شهرها و ابنیه موضوعیت داشت؛ اما «زایجه» منحصر به بررسی مواضع ستارگان در بروج دوازده‌گانه در هنگام تولد اشخاص بوده است.

#### ۴. اشکال باورهای کیهانی مؤثر بر تعیین سرنوشت انسان

منشأ کیهان‌باوری و این آموزه که «تَغْيِرُ احوال اجسام عالم سُفلی بازبسته است به تَشْکُلِ اوضاع اجرام عالم عُلوی» (مؤلف نامعلوم، ۱۳۸۴: ۳) را به گذشته‌های دور برمی‌گردانند. این باور را از جمله ویژگی‌های مذهب زروانی می‌دانند که همچنان در جامعه ایرانی اسلامی تداوم یافت (جلالی مقدم، ۱۳۷۲: ۸۵) این باور خود اشکال و گونه‌های مختلفی دارد که از شاخص‌ترین آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:



## ۱-۴. ایام/ساعات سعد و نحس

اعتقاد به ساعات خوب و بد و آن‌هم مطابق شرایط آسمانی، یکی از مهم‌ترین باورهای جوامع در سده‌های موردبحث بوده است.<sup>۱</sup> این اعتقاد در عرصه‌هایی چون جلوس، سفرها، فعالیت‌های اقتصادی، ازدواج و... خود را به نمایش گذاشته و زندگی اجتماعی و فردی را تنظیم می‌نموده است. تشخیص سعد و نحس بودن زمان نیز غالباً توسط منجمان و بر اساس اشکال ماه، ستارگان، بروج، سیارات و مقارنت آن‌ها صورت می‌پذیرفته است. به‌عنوان نمونه می‌توان به احکام نجومی «مریخ و زحل نحس اند علی‌کل‌حال، مشتری و زهره سعدند برای همیشه، عطارد با صعود سعد است و...» (بیرونی، ۱۳۱۶: ۳۵۶ و ۳۵۷) اشاره کرد. کتب تنجیمی به تفصیل در مورد چگونگی تعیین سعادت و نحوست روزها و همچنین ساعات هر روز سخن گفته‌اند (همان: ۳۶۲-۳۵۶) نتیجه این باور را در ارتقاء شأن منجمان به مقام «ندیمی» حاکمان شاهد هستیم که خود از علاقه‌مندی آنان و در نتیجه رواج این علم در جامعه عصر و اعتقاد عمیق و قلبی مردم به نظرات منجمان و عین حقیقت پنداشتن پیش‌بینی‌هایشان گواهی دارد (ر.ک. به: افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۴۳: ۳۸)<sup>۲</sup> در این خصوص خواجه نظام‌الملک مقام منجمان را در کنار «طیبیان» مهم ارزیابی می‌کند؛ زیرا منجم «از

۱. این باور تاکنون نیز تداوم یافته است. چنانچه ۱۳ ماه صفر یکی از نحس‌ترین روزها و سال خوک به‌عنوان سالی نحس شمرده می‌شود؛ باوری دیرین که ریشه در تاریخ این مرزوبوم دارد.

۲. البته برخی پیش‌بینی‌های ناصواب، اشتباهات، استفاده ابزاری و منفعت‌طلبانه از علم نجوم و ورود افراد غیرمتخصص در این حوزه در کنار عوامل دیگر، موجب گردید تا بعضاً نگاه‌های تردیدآمیزی نسبت به منجمان و حتی علم آنان در افکار عمومی شکل بگیرد. در نمونه‌ای برجسته می‌توان به تمسخر و استهزاء عضدالدوله بویه نسبت به منجمین عصر اشاره کرد. به نوشته مورخ این عصر ابن مسکویه، وقتی که سلطان بویه به بیماری سختی مبتلا گشت، ابوحسین صوفی منجم مکرر اصرار می‌کرد تا بر بالین او حاضر شود. لیکن عضدالدوله با ذکر این عبارت پر مفهوم که «لابد می‌خواهی بگویی: فلان ستاره به فلان جا رسیده است و از این پاره‌ها» و استتکاف از پذیرش او، از تردیدها و تشکیک‌ها نسبت به پیشگویی، راه‌حل‌های نجومی و یا دست‌کم نسبت به منجمان عصر خود بر اذهان عمومی روز گواهی دارد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۹۳/۶-۴۲۲) طعنه حاکمی هرچند گمان بر منجم ظاهراً مشهور زمانه‌اش، بیش‌ازپیش از این تردیدها پرده برمی‌دارد. شبر منجم درحالی‌که راه می‌رفت و از نجوم سخن می‌گفت، در چاهی افتاد. حاکم چون مطلع شد، به طعنه این‌گونه گفت که «آن‌کس که دانش غلویات آرزو می‌کرد، از اوضاع سفلی جاهل بود.» (شهرستانی، ۱۳۵۰: ۳۴۱) نویسنده کتاب *بحرالفوائد* در نکوهش از پادشاه عصر خود می‌گوید: «...بامداد برخیزد منجمی بر دست راست نشسته و نصرانی طیب بر دست چپ، این می‌گوید در این وقت سخن مگو و شغلی مگذار، که زحل چنین است و مشتری چنانست...» (مؤلف نامعلوم، ۱۳۴۵: ۳۰۶)

سعد و نحس آگاهی می‌دهد» (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۱۲۲). در همین راستا نظامی عروضی نیز تأکید دارد که در مُلک‌داری از وجود منجم چاره نیست؛ زیرا «نظام امور» وابسته بدوست (نظامی سمرقندی، بی‌تا: ۱۸)

منجم دارای مسئولیت‌هایی خطیر بود و همه امور مهم و غیرمهم با صلاحدید او انجام می‌پذیرفت؛ و البته چه‌بسا کوچک‌ترین خبطی از سوی او می‌توانست برایش پرهزینه باشد. چنانکه خلیفه مستعین عباسی (۲۶۱-۲۴۸ق)، ابومعشر منجم را «فرمود تازیانه‌ای چند بزدند» (قفطی، ۱۳۴۷: ۲۱۳)

نمونه‌های متعدد تاریخی از استعمال سلاطین از منجمان دربار و به‌ویژه هنگام سفرهای جنگی، خود بیانگر رسوخ باور به آسمان و ارتباط آن با تحولات زمینی است. در یکی از نمونه‌ها بیهقی اشاره دارد که سلطان مسعود غزنوی (۴۳۲-۴۲۱ق) در لشکرکشی خود از شهر ری در رجب سال ۴۲۱ هجری به این مهم عنایت داشت (بیهقی، ۱۳۷۷: ۷۹). در یک نمونه برجسته دیگر می‌توان به نبرد مهم و درعین‌حال سرنوشت‌ساز ملازگرد بین ترکان سلجوقی و امپراتوری روم اشاره کرد. به نوشته ظهیری سمرقندی، سلطان آلپ ارسلان (۴۶۵-۴۵۵ق) در خصوص روز نهایی جنگ از منجمان لشگر که به نظر می‌رسد از ایرانیان بودند، خواست تا سعد و نحس زمان پیشنهادی یعنی روز آدینه را معین کنند. آنان گفتند: «عطار در اوج خویش است و مریخ در وبال» که بدان معنا بود که «بهترین روزهاست». متعاقباً جنگ نهایی در همان روز به وقوع پیوست و سپاه سلجوقی توانست پیروزی درخشانی به دست آورد. سمرقندی در ادامه، این فتح خطیر را به برکت «اعتقاد» سلطان معطوف می‌داند. (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ۳۹۷-۳۹۶)

به نظر می‌رسد توسل به نظرات منجمان پیش‌تر از هر چیزی کاربرد روانی- تبلیغاتی مثبت داشته و متفکران پیرامون حاکمیت سلجوقی به‌خوبی بدان نکته واقف بوده‌اند. لذا در حادثه مذکور قدرت و اعتمادبه‌نفس سلطان و سربازان سپاه او نمی‌توانست بی‌ارتباط با پیش‌بینی منجمان در ارائه دیدگاه خوش‌یمنی و سعد بودن جنگ در روز مورد اشاره باشد که این خود در نهایت از کارکردهای علم نجوم در عرصه نظامی پرده برمی‌دارد.

ناصر خسرو قبادیانی نیز گزارش روشنی از اعتقاد راسخ خود و هم‌عصرانش به تأثیر موقعیت صورت فلکی در تحقق خواسته‌ها، ارائه می‌دهد. چنانچه در گزارش سال ۴۳۷ هجری

می‌آورد: «دیه مروالروود فرود آمدم که در آن روز قران رأس و مشتری بود، گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند، باری تعالی و تقدس روا کند. به گوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای تبارک و تعالی مرا توانگری دهد» (قبادیانی، ۱۳۷۵: ۱) که ظاهراً حاجت روا نیز شد.

باور دیرینه به ساعات سعد و نحس در وجود اشخاص چنان نهادینه شده بود که سرپیچی از حرف منجم به هر دلیلی اعم از غرور، بی‌توجهی یا هر چیز دیگری می‌توانست عواقب ناگواری برای شخص در پی داشته باشد؛ زیرا این باور به حدی عمیق و ریشه‌دار بود که هرگونه تخطی از آن، ترس و تردید را در دل افراد بر جای می‌گذشت و همین ترس و تردید کافی بود که حادثه ناگوار مورد پیش‌بینی، صورت واقع به خود بگیرد. چنانکه ماجرای مرگ سلطان وشمگیر زیاری با آسمان و در حقیقت تخطی از پیشگویی منجم دربار پیوند می‌خورد. منجم دربار زیاری، از او می‌خواهد که از تصمیمش مبنی بر اسب‌سواری و شکار گراز در اول محرم ۳۵۷ هجری منصرف گردد؛ زیرا روز نحسی برای او خواهد بود. لیکن وشمگیر برخلاف نظر او عمل می‌کند که در نتیجه با حمله گرازی کشته می‌شود (ر.ک. به: ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۸۶/۶؛ ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۳۳۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۰/۲۰).

منابع تاریخی این‌گونه القا دارند که عدم توجه به پیشگویی منجمان در تعیین اوقات سعد و نحس، هزینه‌ها و تبعات ناگواری را برای صاحبان قدرت در پی داشته است. در یک نمونه برجسته می‌توان به شکست سپاه سلطان مسعود غزنوی در جنگ با سلجوقیان اشاره کرد. خواجه احمد عبدالصمد که به خواجه بزرگ شهرت داشت و در علم نجوم متبحر بود، با این تصمیم سلطان مخالفت کرد و مخالفت خود را به مسائل نجومی و تقدیر و سرنوشت گره زد. البته نظر او مورد توجه قرار نگرفت و سپاه غزنوی شکست سهمگینی را از سپاه سلجوقی دریافت کرد (بیهقی، ۱۳۷۷: ۳۹۳-۳۹۲).

بنابراین طبیعی بود که حتی بالاترین رجال قدرت؛ در همه امور روزمره خود من جمله تفریح و سرگرمی، شکار و بازی بر طبق نظر منجم عمل کرده و از او در این خصوص مشاورت طلب کنند. به‌گونه‌ای که مردم در آن روزگار معتقد به وجوب «اختیارات»<sup>۱</sup> بودند و

۱. اختیار به معنی انتخاب زمان مناسب برای انجام کاری؛ با استفاده از منازل قمر.

تصور می‌کردند که برای هر یک از اعمال و افعال انسانی بایستی وقت و ساعت مشخصی را معین کرد (مظاهری، ۱۳۴۸: ۲۳۸). این اعتقاد به‌گونه‌ای است که سلطان ملک‌شاه سلجوقی (۴۸۵-۴۶۵ق) بدون اجازه منجمان خود، مدت‌ها دفع یکی از شورش‌ها را معطل گذاشت؛ تا اینکه با «اختیار» فال‌گویی که به نوشته صاحب چهارمقاله «غوری» در نجوم هم نداشت، «خوشدل گشت» و لشکر برگرفت و بر خصم چیره شد (نظامی سمرقندی، بی‌تا: ۱۰۱)

به نظر می‌رسد در اینجا طرح‌واره‌ای از موفقیت در ذهن سلطان سلجوقی شکل می‌گیرد که موجبات پیروزی‌اش را فراهم می‌سازد. بدان توضیح که همه افراد در طول روز، تئوری‌های خاص خود را دارند که به شناخت خویشتن و جهان اجتماعی‌شان کمک می‌کند. روان‌شناسان، این پیش‌فرض‌ها را «طرح‌واره»<sup>۱</sup> می‌نامند که همانا ساختار ذهنی افراد برای تشکیل دانش آن‌ها درباره موضوعات و مضمون‌ها است. (آرونسون [و دیگران]، ۱۳۸۴: ۵۷) زمانی که فردی درباره خود، طرح‌واره موفقیت دارد، در انتظار این موفقیت است و این انتظار بر رفتار وی اثرگذار است؛ لذا به‌گونه‌ای عمل خواهد کرد که به این طرح‌واره جامه عمل بپوشاند. برعکس، زمانی که فرد درباره خود، طرح‌واره شکست یا بدشانسی دارد، به‌گونه‌ای رفتار خواهد کرد که این تفکر وی، تحقق یابد و سپس مجدداً این پیامدها را به‌عنوان شاهدهی بر صحت باورهای فکری خود در نظر می‌گیرد. به نظر می‌رسد محقق شدن اکثر پیشگویی‌های منجمان در سده‌های پیشین و در پی آن تحکیم هرچه بیشتر کیهان‌باوری را می‌توان در همین راستا مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

استفاده و بهره‌برداری سیاسی از باور پیوند آسمان با رخدادهای زمینی ظاهراً امر مرسوم بوده است. به‌گونه‌ای که ابن‌مقله وزیر در تحریک و ترغیب سرداران به قیام علیه خلیفه قاهر عباسی (۳۲۲-۳۲۰ق) منجمی را واداشت تا با پیش‌بینی‌های نجومی و ترسیم سرنوشتی ناگوار، آن‌ها را علیه خلیفه بشورانند که البته اقدام موفقیت‌آمیزی نیز بود. (ر.ک. به: مسعودی، ۱۹۳۹: ۳۱۲/۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۰/۳؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۸: ۶۱۵/۲)

می‌دانیم که علم نجوم در قرون نخستین اسلامی پیشرفت شایانی نمود. احتمالاً این پیشرفت تا حد زیادی معلول این باور فراگیر بوده است که منجمان قادرند حوادث را با دقت

و جزئیات، پیشگویی نمایند. باوری که با توجه به تحقق برخی از این پیشگویی‌ها در جریان تاریخ و به هر دلیلی، روزبه‌روز تقویت می‌شد. در همین راستا پیشگویی پیروزی مأمون بر برادرش امین و در نزاع قدرت، توسط فضل بن سهل سرخسی که به روایت دینوری «مردی منجم بود و در آن کار سخت ورزیده بود» قابل‌توجه است (دینوری، ۱۳۸۱: ۴۳۶). حال به نظر می‌رسد کمترین فایده این پیشگویی، در قوت قلبی بوده که به مأمون و حامیان او در کشاکش منازعات قدرت بخشیده و درعین‌حال بسترسازی لازم را برای تعقیب سیاست فضل ایرانی و مخدومش فراهم می‌ساخته است.

استفاده از پیشگویی‌های نجومی برای مقابله و مواجهه با وقایع و حوادث ناخوشایند مورد توجه بوده است. چنانچه در ماجرای تأسیس رصدخانه مراغه، هولاکو خان این اقدام را بدان علت که نمی‌تواند با کمک آسمان، جلوی حوادث را بگیرد، کاری عبث می‌دانست. لیکن خواجه نصیرالدین طوسی در حمایت از این اقدام، مدیریت رویدادها و پیشامدهای آتی را مطرح ساخت که اتفاقاً به دل ایلخان مغول نشست و سهم قابل‌توجهی از درآمدهای کشور را خرج این مجموعه سترگ نجومی نمود (ابن شاکر، ۱۹۷۳: ۱۸۶/۲؛ وصاف‌الحضره، ۱۳۸۳: ۳۷).

تعویق در انجام مأموریت‌ها، فلذا معطل ماندن امور، چهره دیگر باور به سعدی و نحسی ایام در جامعه مقطع مورد اشاره بود. لذا بی‌علت نیست که بوعلی کوتوال تصرف «خَلَج» را صرفاً در بهار مناسب می‌داند؛ زیرا «این زمستان طالع خوب نیست؛ که حکیمان این حکم کرده اند» (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۶۴/۲) و یا لشگرکشی خلیفه هارون الرشید به خراسان و برای سرکوب شورشهای این منطقه نیز در پی باور به طالعی نیک، به تعویق می‌افتد (همان: ۳۷۷).

## ۲-۴. طالع

اهمیت دانستن طالع افراد به گونه ای بوده است که بیرونی صفحاتی از کتاب التفهیم را به آموزش «طالع دانستن از قبل ارتفاع آفتاب» اختصاص داده است (بیرونی، ۱۳۱۶: ۳۰۲) عبارت «اگر مساله‌ای وقتی پرسند، اول به طالع وقت نگر و بصاحب طالع...» در قابوسنامه (عنصرالمعالی، ۱۳۶۸: ۱۸۷) خود بازتابی از رسوخ این باور در جامعه عصر مؤلف و در دل سده‌های مورد بحث می‌باشد.

اشاره دانشمندان و علماء به طالع خویش بیش از پیش، از اهمیت این مقوله در زندگی عمومی پرده بر می‌دارد و به نظر می‌رسد طالع نیک، سبب کسب مشروعیت و مقبولیت در جامعه می‌گردید. همانطور که ابن‌سینا می‌آورد: «در روز تولد من زهره و مشتری هر دو در برج سرطان بودند... خوشبختانه ستارگان در روز ولادت من همگی فرخندگی را به نوزاد مژده می‌دادند.» (قزوینی، ۱۳۶۶: ۸۶-۸۵).

توسل و تمسک به تنجیم و جعل انتساب طالع نیک در زندگی سیاسیون و حکمرانان رواج افزونتری داشته است. حسن قمی بدان این گونه تصریح دارد که «چنان که هر ملکی را از ملوک نواحی، طالعی است و استاره‌کی دلیل بود.» (قمی، ۱۳۷۵: ۹۶). به طور مثال مورخان در پرداختن به زمان تولد عبدالملک بن نوح (۳۳۴ق) آورده اند که «طالع ولادت وی حوت و زهره در آن بود و مشتری در قوس و زحل در حمل بود» (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۱۲) که خود از طالع سازی آگاهانه توسط نظریه‌پردازان حکومتی و برای بهره برداری سیاسی از این باور عمومی گواهی دارد. همچنین طالع نیک خواجه نظام‌الملک طوسی در تاریخ بیهق نیز می‌تواند از این منظر تعبیر و تفسیر گردد (ابن فندق، بی تا: ۷۶). این کوشش (جعل انتساب طالع نیک) را می‌توان در راستای نشان دادن یا برجسته‌سازی همراهی کیهان و پدیده‌های کیهانی با پادشاه و وزیر و در نهایت القاء و تبلیغ نیک اقبالی و کامیابی آن‌ها در امور مختلف حکومتی و شخصی، مورد ارزیابی قرار داد (کریمی، ۱۳۹۴: ۱۶۶).

رسوخ این بینش در تار و پود جامعه مورد اشاره به گونه ای است که انجام امور مهم و حتی انتصاب افراد برای انجام مأموریت‌های تعیین شده از سمت حکام و خلفاء، حتماً می‌بایست پس از بررسی طالع شان صورت می‌پذیرفت. متعاقباً این تصور تبلیغ می‌گردید که یکی از دلایل پیروزی در این مأموریتها، به طالع نیک و میمون افراد باز می‌گردد. منابع اشاره دارند که سلطان سنجر در انتخاب فرستادگانش به «طالع میمون» آنان نظر داشت (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ۴۰۷-۴۰۶) و یا سلاطین خوارزمشاهی رسولان‌شان را با «طالعی میمون و اختری همایون» راهی می‌نمودند (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۸۶) نمونه‌های مذکور خود

۱. البته متقابلاً شکست‌ها و ناکامی‌ها نیز به نحس بودن طالع افراد نسبت داده می‌شد. چنانچه افضل‌الدین کرمانی شکست بهرامشاه (حاکم سلجوقی کرمان) در سال ۵۶۹ق را به منحوس بودن طالع سلطنت وی مرتبط دانسته است (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۴۳: ۷۹).

بیانگر این واقعیت است که تا چه اندازه بکار گرفتن **طالع مبارک** در امور مهم سیاسی و مملکتی رایج بوده و یا لااقل اقدامات و عملکردها بدان توجیه و تبلیغ می‌شده است.

در همین راستا حتی اعطای عناوین و القاب به اشخاص مهم مطابق آن صورت می‌پذیرفت. به نحوی که در توجیه اعطای لقب «ذوالیمینین» به طاهر توسط مأمون و اساساً انتخاب او و مهمتر از همه تعیین زمان حرکت سپاه برای جنگ با خلیفه امین، تمسک به طالع‌بینی و در نتیجه یافتن دو ستاره یمانی در آسمان توسط فضل بن سهل به‌عنوان علت بیان شده است که خود از باور عمومی در سطوح عامه و نیز حکومتی حکایت دارد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۴؛ عوفی، ۱۳۷۴: ۲۹۰) عبارت معروف فضل به طاهر مبنی بر آن که لوای تو به طالعی بسته شده است که تا شصت سال هیچ کس نمی‌تواند آن را بگشاید، از این بینش عمومی خبر دارد (ر.ک. به: قزوینی، ۱۳۶۳: ۱۳۰؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۰۸؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۶۹-۷۰) البته بعید نیست چنین ترفندی از سر تبلیغات سیاسی- نظامی و برای قوت بخشی به سپاه حامی مأمون و در نزاع سرنوشت ساز او با خلیفه عصر و لشگر بسیار و مجهز او صورت پذیرفته باشد.

کسب و یا ارتقاء مقام و جایگاه حکومتی نیز ارتباط تنگاتنگی با منجم و در حقیقت طالع آنان می‌یافته است. بدین صورت که امور خیلی مهم که بسیار سرنوشت ساز و از درجه حساسیت بالایی در نزد حکومت برخوردار بودند، به فرماندهان و افرادی سپرده می‌شدند که از نظر طالع، شرایط لازم را داشته باشند [و یا لااقل پس از انتخاب این گونه القاء می‌گردید که دارای این شرایط بوده اند]. لذا فرد پس از تأیید توسط منجم دربار می‌توانست عهده دار آن مسئولیت خطیر گردد. چنانکه ابن اسفندیار مدعی است که علت آن که مازیار از سوی مأمون به حکومت تبرستان منصوب گردید، این بود که منجم دربار او «بزیست بن فیروز» در مازیار «طالع مولود و خیرش به دولت» را پیشگویی کرده بود؛ گر چه پیش‌تر از تطمیع منجم توسط مازیار خبر داد (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۲۳۹-۲۳۸) در هر صورت حکایت مذکور خود از نفوذ منجمان در دربارها و اقدامات سیاسی حکومت‌ها منطبق بر طالع‌بینی گواهی دارد.

نکته جالب توجه و شگرف اینکه باور کیهانی «طالع» در مورد مکان‌ها و شهرها نیز در جهت محاسبه آن امری مهم بوده است؛ زیرا گمان می‌رفت که سعدی و نحسی شهرها به

ویژه در وقوع حوادث و بلایای طبیعی با طالع آنان در زمان تأسیس، ارتباط معناداری می‌یافته است. به گونه ای که قمی در ذکر برج قم آورده که «... طالع آنست و طول و عرض آن از اقلیم برج قم، جواز است» (قمی، ۱۳۶۱: ۲۶). در خصوص شهر تبریز نیز بنا به پندار منجمان، تبریز هرگز هیچ گزندی نمی‌بیند، زیرا طالع بنایش عقرب و مریخ با آن موافق است (قزوینی، ۱۳۶۶: ۱۱۲) افضل‌الدین ابوحامد کرمانی در ذکر وقایع اواخر قرن ششم هجری، پیش‌بینی می‌کند که ملک کرمان ضعیف شده و انواع رنج و بلا و نیز زلزله و ویرانی به آن ولایت خواهد رسید (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۵۶: ۷۴ و ۶۵). وی در توجیه آن به باوری کیهانی به طور اعم و مقوله «طالع» به طور اخص این گونه اشاره دارد: «اصحاب نجوم اتفاق کرده بودند که چون قران هفتم بگذرد، در قران هشتم سیارات هفتگانه در برج میزان جمع می‌شوند و به حساب قران در برج سنبله می‌باید و حکم کردند که این اجتماع سیارات در برج میزان موجب خرابی عالمست و اکثر عمارات به باد و زلزله برخیزد و در این باب مبالغت کردند و حال کرمانیان از دیگر مواضع بتر می‌نمودند، به حکم آن که طالع کرمان میزانت» (همو، ۱۳۴۳: ۶۶؛ نیز همو، ۱۳۵۶: ۱۵).

حسن قمی در کتاب المدخل الی علم احکام النجوم، طالع تعدادی از شهرها را این گونه برشمرده است: «طالع ملوک مرو روذ و طالقان حمل است و انجمش زحل؛ و طالع ملک ایرانشهر و نیشابور، ثور و نجمش زهره و...» (قمی، ۱۳۷۵: ۹۶). همچنین تاریخ بیهق به طالع شهرهای دیگری چون سبزوار اشاره دارد (ابن فندق، بی تا: ۵۳).

ابنیه مهم و سرنوشت آنان نیز از این طالع‌بینی‌ها و در حقیقت باورهای عمومی بری نبوده است. چنانچه گفته شده است در شب ولادت سلطان محمود غزنوی، بتخانه ویهند هند، شکست و «طالع او با طالع (صاحب) ملت اسلام موافق بود» (سراج، ۱۳۴۲: ۱/۲۲۹-۲۲۸).

باور به بخت موافق و طالع سعد چنان در تار و پود جامعه ایرانی سده‌های مد نظر ریشه دوانده بود که حتی بر کفایت و عقل سایه می‌انداخت. چنانچه صاحب تجارب السلف در معرفی ابوالقاسم سلیمان بن مخلد از وزرای عباسی می‌نویسد: «این مرد را کفایت و عقل نبوده اما بختی موافق و طالعی مساعد داشته است» (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۲۱۱). همچنین ظهیرالدین نیشابوری در توصیف پادشاهی طغرل بیگ سلجوقی بر «تأثیر طالع و احکام



نجوم» تأکید داشته و آن را از نشانه‌های توفیقات سلطنتی بر می‌شمارد. (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۸۳) کرمانی از این حد فراتر رفته و در یک قاعده کلی، آسمان را منشأ امدادهایی می‌دانست که در اثر طالع سعد به کمک ابناء بشر شتافته بود (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۴۳: ۱۷۰) لذا بی‌علت نیست که وی در جای دیگر سپهر را جادوگر و شعبده باز خطاب می‌کند (همان: ۱۵۶).

### ۳-۴. زایجه/طالع مولود

منابع تاریخی حکایت از آن دارند که متخصصین فن که همان منجمان بودند، بر اساس محاسبه زایجه، درباره مولود و طفل تازه تولد یافته، از آینده او خبر می‌دادند. این امر تنها منحصر به طبقات حاکمه و صاحبان قدرت نداشته؛ بلکه شواهد و مدارک نشان می‌دهد که گاهی مردم عادی و عوام نیز به انجام این کار مبادرت می‌ورزیدند؛ واقعیتی که خود از باور اجتماع این عصر، به پیوند بین کیهان و زمین و از روح زمانه گواهی دارد.

زایجه‌ای به شدت سیاسی و درعین حال جعلی و تردید آمیز از حمزه آذرک<sup>۱</sup> در تاریخ بیهق ثبت گردیده که خود بیانگر بهره برداری سیاسی از این باور در تخریب مخالفان است. بدین روایت که منجم گمنام هروی در منزل دهقان آذرک و در روستای سجستان به هنگام تولد فرزندش حمزه فرود آمد. منجم طالع استخراج کرد و گفت: «این پسر لشگرکش و سفاک باشد». در ادامه ابن فندق از قتل عام‌های گسترده بدست وی خبر می‌دهد. ضمناً برای رفع هر گونه شبهه ای، این گونه ادعا شده است که پیشگویی مذکور با ترسیم احکام و جداول و در حقیقت برای اثبات فرآیند علمی و منطقی، بر کاغذی ثبت و به پدر نوزاد داده شد (ابن فندق، بی تا: ۲۶۶-۲۶۷) روایت فوق نشانی آشکار از رسوخ و درعین حال تأثیر این باور قدرتمند در تار و پود اجتماع دارد.

عدم مقابله با طالع فرد و وقوع حتمی پیش‌بینی‌ها، باوری بود که به درستی و یا نادرستی در جامعه سده‌های نخستین و بعد آن وجود داشته است. مطابق آن، زایجه فرد همیشه ثابت بوده و تحت هیچ شرایطی تغییر نمی‌کند. در نمونه‌ای برجسته می‌توان به فرجام زندگی امام محمد بن احمد العموری - فیلسوف اواخر قرن پنجم هجری - اشاره کرد.

۱. رهبر قیام خشونت‌بار و ویرانگر خوارج علیه عباسیان و عمالشان در سیستان و خراسان که به مدت بیست سال به طول انجامید. قیام وی سرانجام در دوره خلیفه مأمون سرکوب گردید (رک. به: ابن فندق، بی تا: ۲۶۶-۲۶۷؛ مؤلف گمنام، ۱۳۶۶: ۵۶-۱۵۸).

وی با مشاهده و محاسبه زایجه طالع خویش از حوادث شومی که در راه بود، آگاهی یافت. لذا در شرایط سیاسی پس از مرگ ملک‌شاه سلجوقی (۴۸۵ق) که با بحرانهای سیاسی توأم گردید، وی از ترس تحقق طالع مذکور، در راه خود بسته و خود را محبوس کرد. البته این تدبیر هم مفید واقع نگردید، مخالفانش وی را به قتل رسانده و پیکرش را به آتش سپردند (حموی، ۱۳۸۱: ۱۰۲۸/۲-۱۰۲۷؛ ابن فندق، بی تا: ۲۳۳).

اعتقاد به مقوله «طالع» و «زایجه» و در مقطع مورد اشاره به گونه ای است که حتی برای پیدا کردن موقعیت و محل کسانی که مدت‌ها از «حیات و ممات» شان خبری در دست نبود، توسل به «زایجه» فرد مناسبترین روش پیشنهاد می‌گردید. صاحب «چهار مقاله» مدعی است که اهل فن از زایجه افراد - با دقت - محل حضور او را نشان داده و بدین ترتیب نزدیکانشان را از نگرانی بیرون می‌آوردند (نظامی سمرقندی، بی تا: ۹۳).

بررسی زایجه و ارزش و اهمیت قائل شدن برای آن در دوران اسلامی بدان حد مهم بوده که حتی خود موجب می‌گردید تا ورود و نفوذ مقوله طالع تولد، در تشکیل هسته اولیه جنین و به طور ریشه ای، مورد تعقیب قرار گیرد. عبارت قابوسنامه مبنی بر «مولد مردم نه آنست به حقیقت که از مادر جدا شود که مولد اصلی طالع زرعست؛ وقت مسقط النطفه... آن طالع را مولد اصلیت؛ نیک و بد همه بدان پیوسته» (قابوس بن وشمگیر، ۱۳۶۸: ۱۸۷). بر این نکته صحه می‌گذارد. ظاهراً این باور کیهانی علاوه بر جامعه ایرانی، در سایر دول نیز رسوخ داشته است. چنانچه گردیزی مورخ قرن پنجم هجری متذکر می‌گردد که در چین هنگام مجامعت ملک، منجمان بر بام خانه «وقت مجامعت او را اختیار کنند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۷۵).

#### ۴-۴. فلک و اختر

با توجه به قرائن، شواهد و مدارک تاریخی به نظر می‌رسد باور به تأثیر «فلک» بر زندگی و سرنوشت انسانها، امری همه گیر و مورد پذیرش خواص و عوام بوده است. بررسی و تطابق حوادث زمینی با وضعیت آسمان و ستارگان و حتی طرز قرار گرفتن شان در کنار هم، در تمامی ادوار و در میان ملل مختلف پر اهمیت بوده است.

در روزگاران گذشته انجام بسیاری از امور از طریق مشاهده فلک و بررسی آن صورت می‌پذیرفت. گرچه این امر در آغاز صورتی ابتدایی داشت؛ لیکن رفته رفته تفحص و تعمق بیشتری در آن صورت گرفت و اهمیت و ارزش بیشتری در زندگی عمومی پیدا کرد. احتمالاً پرستش طبیعت و مظاهر آن از جمله ماه، خورشید و ستارگان بی تأثیر از این باور نبوده و متقابلاً بر آن تأثیر می‌نهاد.

چنانچه پیشتر اشاره گردید به باور اهل تنجیم، صور فلکی یا بروج دوازده‌گانه (حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد...) به تنهایی بر همه چیز اعم از خوی‌ها و روشها، بیماریها و حتی بر گیاهان و جانوران تأثیر می‌نهاد. عبارت ابوریحان بیرونی مبنی بر «ستارگان مر برجها را همچنانند چون روان‌ها مر کالبدها را» (بیرونی، ۱۳۱۶: ۳۵۴) بر این اهمیت تاکید دارد. در هر صورت بروج دوازده گانه به اندازه ای کارآمد و مهم تلقی می‌شدند که تصدی و انجام امور حتماً پس از تطبیق با این بروج صورت می‌پذیرفت.

اعتقاد مورخی چون جوینی به طلوع و غروب ستاره اقبالش (جوینی، ۱۳۸۲: ۴۲/۱) و یا حمله بیهقی به باورمندان بدان و انتساب آنان به زندیق، دهری، معتزلی و دوزخی (بیهقی، ۱۳۷۷: ۶) در هر دو حالت، خود از این واقعیت روز پرده بر می‌دارد که جامعه به شدت درگیر باور فلک و تأثیر آن بر احوال زمین و زمینیان بوده است. نمونه‌ها و حکایات تاریخی چندی بر این امر دلالت دارد. به طور مثال حتی مورخ متفاوت و درعین حال عقلگرایی چون ابن مسکویه به نظر می‌رسد، مرگ خلیفه راضی را در تطابق با اوضاع فلک و نشأت گرفته از تحولات آسمانی دانسته است: «هنگامی که ماه در خسوف کامل بود، راضی بالله درگذشت» (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۳/۶) بیرونی نیز وقوع کسوف در یک سال را از جمله نشانه‌های نامحمود برای آن سال تلقی می‌کند (بیرونی، ۱۳۱۶: ۲۷۷) همچنین افضل‌الدین ابوحامد کرمانی مورخ تاریخ محلی کرمان، بیماری و مرگ طغرل‌شاه را به حادثه کسوف در برج ثور نسبت داده است (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۴۳: ۴۷).

گاهی باور به ارتباط عمیق بین حوادث زمینی و آسمانی به گونه ای بود که حتی حادثه زمینی را به طور مستقیم تحت سیطره رخداد سماوی قرار می‌داده و به‌عنوان علت آن رخداد ذکر می‌کردند. چنانکه در خصوص مرگ بربریه مادر خلیفه مهدی عباسی گفته شده است:

«آن شب ستاره ای از آسمان فرو افتاد که اثر آن تا صبح بماند و بامداد او وفات کرد» (عوفی، ۱۳۷۴: ۲۷۳). بدین ترتیب سعی شده است وضعیت ستارگان را از نشانه‌های حادثه مرگ مادر خلیفه بیان کنند. عجیب تر از همه آن که در موضوع حامله شدن عباسه - خواهر هارون الرشید - از جعفر برمکی علاوه بر تقدیر یزدانی، هوای نفسانی و اغوای شیطان، وضع اشکال آسمانی نیز مؤثر دانسته شده است (ر.ک. به: منشی کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۸) علت وزارت ابوالعباس اسفراینی در حکومت سلطان محمود غزنوی نیز پاسخی از جنس تقدیر و وضع اشکال آسمانی یافته است (ر.ک. به: همان: ۴۰).

همچنین مسعود سعد سلمان؛ از شعرای آل سلجوق، نیز آینه زمان خویش گشته و بدین نحو باورهای کیهانی هم عصرانش را انعکاس می‌دهد: «دو حال نیک و بد آید همی ز سمت فلک/ بهفت کوب و در پنج حس و چار ارکان» (عوفی، ۱۳۳۵: ۴۲۴).<sup>۱</sup>

۱. در خاتمه این مبحث، لازم به ذکر است که شاید مقوله «جبر تقدیری» نیز در راستای باورهای کیهانی تحلیل و تفسیر گردد. باوری که از ایران باستان به دوران اسلامی به میراث رسیده (جلالی مقدم، ۱۳۷۲: ۸۵) و مطابق آن جامعه به سرنوشتی که از پیش تعیین شده و قابل تغییر نیست، اعتقاد داشتند. این اعتقاد به گونه‌ای است که بسیاری از حوادث را به آن ربط داده و حتی برای تغییر آن - حتی اگر فرصتی هم دست می‌داد - تلاش نکنند. لذا بی علت نیست که غالب شعرای ایران زمین جبر باور بوده و به اینکه سرنوشت آن‌ها از پیش رقم خورده اعتقادی راسخ داشته‌اند و پیوسته از تقدیر خود شکوه‌ها داشته‌اند (دماوندی، ۱۳۸۴: ۳۷۶). نمونه‌های تاریخی چندی بر وجود باور «سرنوشت» در جامعه ایرانی سده‌های نخستین و میانه اسلامی نشانه دارد. عبارت منسوب به خلیفه هارون الرشید در بستر مرگ و در شهر طوس مبنی بر «همانا که پزشکی با پزشکی و داروهای خود نمی‌تواند از سرنوشت شوم جلوگیری کند» (دینوری، ۱۳۸۱: ۴۳۳) و یا طعنه امیر اسماعیل سامانی بر صفاریان با عبارت «از اتفاق آسمانی ملک به تغلب فرو گرفتید» (طوسی، ۱۳۴۷: ۲۸) می‌تواند بر این امر دلالت داشته باشد. چنین باوری در نگاه مورخینی چون عتبی حتی می‌تواند در نتیجه جنگ نیز تأثیر بسزایی داشته باشد. چنانچه در ماجرای جنگ بین محمود غزنوی با سرداران شورشی سامانی - ابوعلی سیمجوری و فائق خاصه - وی متأثر از روح زمانه بر این باور است که گرچه مقاومت از سوی محمود غزنوی بود، لیکن سرنوشت موافق با دشمنانش بود؛ فلذا پیروزی از آن آنان شد (عتبی، ۱۳۴۵: ۱۱۷-۱۱۶). همچنین تحلیل مورخ شهیر عصر غزنوی در ماجرای شکست امیر محمد یا در حقیقت جریان پدربان از پسران، مبنی بر «... ولی قضا آمده بود و هیچ نتوانست کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۴۰)، خود ناظر به دلایل شکست پادشاه بر اساس جبر یا تلقی تنجیمی و یا شاید در راستای زمینه‌سازی برای توجیه قصور مخدوم مورخ می‌شد (کریمی، ۱۳۹۴: ۱۶۶) لذا به نظر می‌رسد انفعال و عدم پذیرش مسئولیت ناکامی‌ها و شکست‌ها، از مهم‌ترین نتایج باورمندی به تقدیر و سرنوشت در جامعه بوده است. نوع روایت علت مرگ سلطان قطب‌الدین غوری توسط منهای سراج: «چنانکه از قضاء آسمانی از طرف عصیات، تیری از کمان تقدیر، تیری بر چشم ملک قطب‌الدین آمد و هم از آن زخم، به رحمت حق پیوست» (سراج، ۱۳۴۲: ۳۳۲/۱) نیز از رسوخ این باور کیهانی در اجتماع عصر پرده برمی‌دارد. البته باور به سرنوشت نه تنها در نگاه مورخ، بلکه در نگاه عوام و خواص نیز جای داشت. چنانکه بیهقی در بطن گفتگوی بین خواجه بونصر مشکان با حاجب بزرگ به مسئله تقدیر و سرنوشت و باور به آن در جامعه عصر این‌گونه اشاره دارد که: «... قضا کار خویش بگرد. چنان باشد که خدای تقدیر کرده است» (بیهقی، ۱۳۷۷: ۱۰۳-۱۰۲).

## ۵. نتیجه گیری

بررسی و تطابق حوادث زمینی با وضعیت آسمان و ستارگان و حتی طرز قرار گرفتن شان در کنار هم در تمامی ادوار و ملل مختلف حائز اهمیت بوده است. در تاریخ ایران سده‌های دوم تا هفتم هجری باور مذکور از دغدغه‌های عمومی به شمار می‌رفته است. چنانکه انسانهای این عصر - اعم از عوام و خواص - تحت سیطره آن زندگی می‌کردند. لذا به نظر می‌رسد بسیاری از رخدادها در این دوره، متأثر از باورهای کیهانی مردم بوده است. همانطوری که ذکر آن گذشت؛ انسان‌ها، رویدادها و روابط اجتماعی زندگی خود را مطابق یک نظام یا الگو تعبیر می‌کنند و سازمان می‌دهند. یکی از این نظام‌ها و یا الگوها در دوران مورد نظر همان کیهان‌باوری بوده است که بر مبنای آن درباره خود، دیگران و رویدادها پیش‌بینی‌هایی انجام داده و از این پیش‌بینی‌ها برای هدایت پاسخ‌ها و اعمالشان استفاده می‌کردند؛ بنابراین می‌توان ریشه بسیاری از پیروزیها و ناکامی‌ها (چنانچه ایام، زایچه و طالع سعد بوده و پیشگویی‌ها مثبت ارزیابی می‌شد) و شکست‌ها و ناکامی‌ها (چنانچه ایام، زایچه و طالع نحس بوده و پیشگویی‌ها منفی ارزیابی می‌شد) را در کیهان‌باوری جستجو نمود؛ زیرا این اعتقاد وجود داشت که آنچه در آسمان‌ها رخ می‌دهد، تأثیر مستقیمی بر حوادث روی زمین دارد.

در مورد تأثیر و پیامدهای رسوخ چنین باوری در دوره مذکور باید گفت که کارکردها و تأثیرات مثبت و منفی را می‌توان برای آن برشمرد. در خصوص پیامدهای منفی رواج و گسترش چنین باوری می‌توان گفت که باورمندی به تقدیر و سرنوشت و ایمان به این مهم که جایگاه انسان‌ها، موفقیتها و شکستهای آنان نه بر مبنای تدبیر و تلاش، بلکه بر اساس حرکات صورتهای فلکی، طالع، زایچه، ساعات سعد و نحس... و مطابق تقدیر آسمانی بوده و همه این‌ها از قبل تعیین شده است و بشر در این راستا کمترین نقش را داراست، انسان‌ها را از سعی و تلاش و تدبیر امور وادار می‌داشت و آنان را در ورطه تقدیر گرایی و قبول وضع موجود می‌افکند. در نتیجه به توسعه و تحکیم این عقیده که «دولت نه به کاردانی، بلکه به تقدیر آسمانی است»، می‌انجامید؛ زیرا باور داشتند که حادثه پیش آمده از سمت کائنات است و باید پذیرفته شود و هر گونه مخالفتی با آن را بی‌بهره می‌پنداشتند. لذا موجب ایستایی

می‌گشت و زمینه‌های انفعال و مسئولیت‌گریزی افراد را فراهم می‌آورد. باورهای کیهانی گاهی نیز با هدف نشان دادن یا برجسته‌سازی همراهی کیهان و پدیده‌های کیهانی با پادشاه (در صورت موفقیت) و توجیه قصور مخدوم (در هنگام ناکامی) توسعه و ترویج می‌شد.

همچنین باورهایی چون ایام و ساعات سعد و نحس می‌توانست موجب به تعویق افتادن امور گشته و یا موجب تجدیدنظر در تصمیم نهایی افراد شود که خود گاهی می‌توانست به از دست رفتن فرصت پیش‌آمده منتهی گردد. از همه مهمتر چنین باوری می‌توانست موجب صدمه شدید جسمی و روحی به افراد گردد؛ چرا که شخص به دلیل پذیرش وضع فلاکت‌بار خویش و صرفاً بخاطر تقدیرگرا بودن، اعتماد به نفس خویش را از دست می‌داد و حتی می‌توانست افسردگی و عدم رضایت از زندگی را بدنبال داشته باشد. بازدارندگی، معطل ماندن امور، امر و نهی و ایجاد محدودیت برای افراد، از دیگر نتایج بهره‌گیری نامناسب از تنجیم (احکام نجومی) در این برهه از زمان بوده است.

در خصوص پیامدهای مثبت رواج باورهای مورد بحث، می‌توان به رشد و گسترش علم نجوم و هیئت اشاره نمود. پیشگویی حوادث و تعیین ساعات سعد و نحس و اموری از این دست، موجب اهمیت این دانش و حمایت فراوان حکومت از آن گشت و بدنبال آن هم علم نجوم و صنایع وابسته بدان رشد و گسترش یافت. در پی آن منجمین بزرگی سر بر آوردند و از آنان کارهای برجسته‌ای سر زد: ساخت رصدخانه‌ها، رشد ابزار آلات نجومی، ترجمه کتب یونانی، هندی و سریانی و نیز نوشتن زیج‌ها و کتب نجومی مرجع فراوان از شاخص‌ترین مصادیق توسعه علم نجوم در دوره مذکور است.

در این دوران با توجه به عنایت ویژه به دانش نجوم و اقبال فراوان بدان، این علم خود را به حدی تقویت نمود که دیگر تنها استفاده از آن در محاسبه طالع، پیشگویی و اموری از این دست نبود و همچنین در استنباط احکام و مسائل شرعی اعم از قبله‌یابی، رؤیت هلال ماه در ماه مبارک رمضان و ... کاربرد غیرقابل‌بدیلی داشت. ضمناً از دیگر استفاده‌های مهم و کاربردی بهره‌گیری از دانش نجوم می‌توان به ساخت و تصحیح سالنامه و تقویم‌های دقیق و فاخری چون تقویم جلالی به دست منجم شهیر این دوران؛ عمر خیام اشاره داشت.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، *الکامل*، ترجمه عباس خلیلی، ج ۳ و ۲۰، تهران: علمی.
- ابن اسفندیار (۱۳۹۲)، *تاریخ طبرستان*، پژوهش افشین پرتو، تهران: میرماه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۸)، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن شاکر الکتبی، محمد (۱۹۷۳)، *فوات الوفيات*، ج ۲، بیروت: دار صادر.
- ابن فندق (بی تا)، *تاریخ بیهقی*، به تصحیح احمد بهمنیار، تهران: اسلامیة.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶)، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- افضل‌الدین کرمانی، ابوحامد (۱۳۴۳)، *سلجوقیان و غر در کرمان*، به تحریر محمد بن ابراهیم خبیصی، تهران: بانک بازرگانی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۶)، *عقد‌العلی للموقف الاعلی*، به تصحیح علیمحمد عامری نائینی، تهران: فاروس ایران.
- آرونسون، الیوت [و دیگران] (۱۳۸۴)، *روانشناسی اجتماعی*، ترجمه فریده شیخ‌الاسلام‌زاده، تهران: ما و شما.
- *بحر الفوائد* (۱۳۴۵)، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۱۶)، *التفهیم لاوائل صناعه التنجیم*، تصحیح جلال همائی، تهران: کتابخانه مجلس.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۷)، *تاریخ بیهقی*، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران: مرکز.
- *تاریخ سیستان* (۱۳۶۶)، تحقیق ملک‌الشعراى بهار، تهران: کلاله خاور.
- جلالی مقدم، مسعود (۱۳۷۲)، *آیین زروانی*، تهران: گوته.
- جوینی، محمد (۱۳۸۲)، *تاریخ جهانگشای*، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- حموی، یاقوت (۱۳۸۱)، *معجم‌الادباء*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، تهران: سروش.
- خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۲)، *مفاتیح‌العلوم*، ترجمه حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی.
- دماوندی، مجتبی (۱۳۸۴)، *جادو در ادیان، اقوام و بازتاب آن در ادب فارسی*، سمنان: آبرخ.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۸۱)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.

- راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۴)، *راحه‌الصدور و آیه‌السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: امیرکبیر.
- سراج، منهج (۱۳۴۲)، *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، کابل: پوهنی.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۸۱)، *مجمع‌الأنساب*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۵۰)، *الملل و النحل*، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تهران: اقبال.
- صوفی، عبدالرحمن (۱۳۵۱)، *صورالکواکب*، ترجمه خواجه نصیرالدین طوسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- طریقه‌دار، ابوالفضل (۱۳۷۳)، *کندوکاوی درباره استخراج و تفأل*، قم: مدین.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۴۷)، *سیاست‌نامه (سیرالملوک)*، به کوشش هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ظهیری سمرقندی، محمدبن علی (۱۳۴۹)، *اعراض‌السیاسة فی اعراض‌الریاسة*، به تصحیح جعفر شعار، تهران: دانشگاه تهران.
- عتبی (۱۳۴۵)، *تاریخ بیهیمی*، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام (۱۳۳۷)، *آثارالوزراء*، به تصحیح میرجلال محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- عنصرالمعالی، کیکاوس بن قابوس (۱۳۶۸)، *قابوس‌نامه*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- عوفی، محمد (۱۳۷۴)، *جوامع‌الحکایات*، تصحیح جعفر شعار، تهران: بی نا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۵)، *لباب‌الالباب*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اتحاد.
- قبادیانی مروزی، ناصرخسرو (۱۳۷۵)، *سفرنامه*، به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: زوآر.
- قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۶۶)، *آثارالبلاد و اخبارالعباد*، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران: میهن.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۶۳)، *لب‌التواریخ*، تهران: گویا.
- قفطی، علی بن یوسف (۱۳۴۷)، *تاریخ‌الحکماء*، تهران: دانشگاه تهران.



- قمی، ابونصر حسن بن علی (۱۳۷۵)، *المدخل الی علم احکام النجوم*، به تصحیح جلیل اخوان زنجانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قمی، حسن بن محمد (۱۳۶۱)، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی قمی، تهران: توس.
- کریمی، بهزاد (۱۳۹۴)، «پیوند تاریخ‌نگاری با ستاره‌شناسی و تنجیم در عصر صفویه»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، ش ۲۲، صص ۱۷۰-۱۳۵.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- مرعشی، میر سید ظهیرالدین (۱۳۴۷)، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۹۳۹)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۴، بیروت: دارالفکر.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۶)، *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۶، تهران: توس.
- مشکوه، فرزاد (۱۳۷۲)، *آستروولوژی یا نجوم احکامی؛ حقیقت یا خرافات*، بی‌جا: بی‌نا.
- مظاهری، علی (۱۳۴۸)، *زندگی مسلمانان در قرون وسطا*، ترجمه مرتضی راوندی، تهران: سپهر.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۲۶)، *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار*، به تصحیح میر جلال محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- نبئی، ابوالفضل (۱۳۶۶)، *تقویم و تقویم‌نگاری در تاریخ*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- نخجوانی، هندوشاه بن سنجر (۱۳۵۷)، *تجارب السلف*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری.
- نظامی سمرقندی، احمد بن عمر (بی‌تا)، *چهار مقاله*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: ارمغان.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، تهران: کلاله خاور.
- وصاف الحضرة شیرازی (۱۳۸۳)، *تاریخ و صاف*، به تحریر عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یعقوبی، ابن‌واضح (۱۳۷۱)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.



## Table of Contents

---

<i>Study of the Historical Course the New Marriage Law in Contemporary Iran</i>	
<b>Z. Hatami</b> .....	1-18
<i>Alawite Migration to Khorasan during the Abbasid Period and its Impact on the Process of Accepting Islam by the Iranians</i>	
<b>Z. Dehghanpour</b> .....	19-44
<i>Crisis Management in War-Torn Areas during the Reign of Shah Abbas I Safavid</i>	
<b>M. Abedini Moghanaki</b> .....	45-71
<i>Investigating the Reasons for the Selection and Continuation of Bushehr as the Representative Office of the British East India Company in the Persian Gulf</i>	
<b>Z. Ghafouri; H. Hajianpour</b> .....	73-92
<i>An Analysis of the Attempts to Legitimize the Successors of Adud al-Dawla in the Buyids Era (372-447 AH)</i>	
<b>A. Forouhi; M.A. Ghelongan; A. Montazer Alqaim</b> .....	93-120
<i>Fotowat, the Social Face of Sufism in Azerbaijan (From the Fifth Century (AH) until the End of the Seventh Century (AH))</i>	
<b>P. Ghorbannejad; M. Bayat</b> .....	121-144
<i>Narration of the Cultural and Social History of the Qajar Period Based on the Folk Poems of that Era</i>	
<b>Z. Alizadeh Birjandi; A. Naseri</b> .....	145-169
<i>Analysis of the Cosmic Beliefs and its Impact on the Historical Events in Iran (2nd-7th centuries (AH))</i>	
<b>M. Yerahzadeh; R. Shajari Qasemkhili; E.A. Shabani</b> .....	171-193



# Journal of Iranian Islamic Period History

Proprietor: University of Tabriz

Director in charge: Abbas Ghadimi Gheidari      Associate Professor

Editor in Chief: Alireza Karimi      Associate Professor

---

---

## Editorial Board:

F. Orouji	Associate Prof. Tabriz University
F. Alhayari	Associate Prof. Esfahan University
M. Bahramnejad	Associate Prof. Imam Khomeini International University
M. Bayat	Associate Prof. Zanzan University
Gh. Pashazadeh	Associate Prof. Tabriz University
H. Hajian pour	Assistant Prof. Shiraz University
A. Hasanzadeh	Assistant Prof. Al-Zahra University
H. Hazrati	Assistant Prof. Tehran University
R. Dehghni	Associate Prof. Tabriz University
V. Dinparast	Associate Prof. Tabriz University
M. Salmazizadeh	Associate Prof. Tabriz University
M.A. Sadeghi	Associate Prof. Tarbiat Modares University
N. Sedghi	Associate Prof. Tabriz University
A. Ghadimi Gheidari	Associate Prof. Tabriz University
A. Karimi	Associate Prof. Tabriz University
H. Mirjafari	Prof. Esfahan University
J. Afary	Professor at the University of California at Santa Barbara
W. Floor	Historian
A. Cantera Glara	Professor at the University of Berlin
R. Matthee	Professor at Delaware University
C.U. Werner	Professor at the University of Bamberg in Germany
J. E. Woods	Professor at the University of Chicago
J. M. Gustafson	Associate Professor at Indiana State University

---

---

English Editor: R. Kaviani (Ph.D.)      Executive Manager: A. Yeganeh

Typist: Sh. Zamani

### Address:

Faculty of Law and Social Sciences,  
University of Tabriz, 29 Bahman Blvd., Tabriz.  
Postcode: 5166616471 Tel: 041-33392262 Fax: 041-33356013  
Email: [tabrizu.history2011@gmail.com](mailto:tabrizu.history2011@gmail.com)  
<http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>





**Journal of  
Iranian Islamic Period  
History**

**University of Tabriz**

**Autumn 2020**

**Y. 11 – No. 24**

**Tabriz – Iran**







## *Journal of Iranian Islamic Period History*



Year. 11, No. 24, Autumn 2020

- *Study of the Historical Course the New Marriage Law in Contemporary Iran*  
**Z. Hatami**
- *Alawite Migration to Khorasan during the Abbasid Period and its Impact on the Process of Accepting Islam by the Iranians*  
**Z. Dehghanpour**
- *Crisis Management in War-Torn Areas during the Reign of Shah Abbas I Safavid*  
**M. Abedini Moghanaki**
- *Investigating the Reasons for the Selection and Continuation of Bushehr as the Representative Office of the British East India Company in the Persian Gulf*  
**Z. Ghafouri; H. Hajianpour**
- *An Analysis of the Attempts to Legitimize the Successors of Adud al-Dawla in the Buyids Era (372-447 AH)*  
**A. Forouhi; M.A. Ghelongan; A. Montazer Alqaim**
- *Fotowat, the Social Face of Sufism in Azerbaijan (From the Fifth Century (AH) until the End of the Seventh Century (AH))*  
**P. Ghorbannejad; M. Bayat**
- *Narration of the Cultural and Social History of the Qajar Period Based on the Folk Poems of that Era*  
**Z. Alizadeh Birjandi; A. Naseri**
- *Analysis of the Cosmic Beliefs and its Impact on the Historical Events in Iran (2nd-7th centuries (AH))*  
**M. Yerazadeh; R. Shajari Qasemkhili; E.A. Shabani**

